



بارفاسلامی

مطالب این شماره از :

ستاد سید محمد کاظم عصار

ستاد سید ابوالحسن رفیعی قزوینی

ستاد سید محمد حسین طباطبائی قمی

ستاد ابوالحسن شعرائی

قای دکتر سید حسین نصر

قای دکتر محمد جواد مشکور

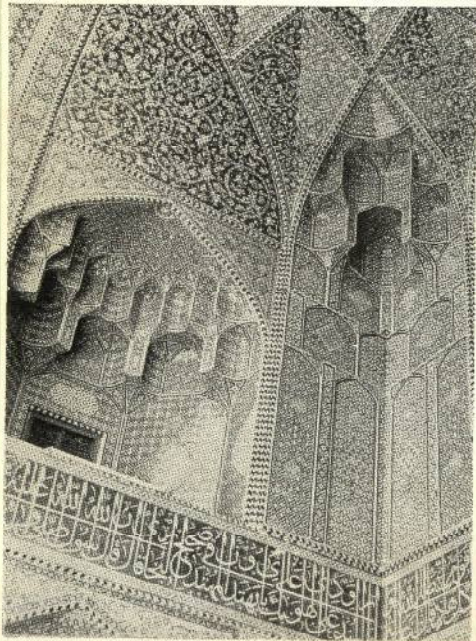
قای دکتر محمود نجم آبادی

قای شریف زاده

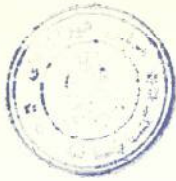
قای عبدالحسین سپنتا

قای دکتر یحیی نوری

قای احمد آرام



نشریه سازمان اوقاف



در این شماره:

صفحه	نویسنده	عنوان
۳	-	پیش گفتار
۶	استاد سید محمد کاظم عصار	علم در زبان قرآن و اخبار
۹	از تقریرات استاد سید ابوالحسن رفیعی قزوینی	سخن در وحدت وجود
۱۰	استاد سید محمد حسین طباطبائی قمی	کیفیت پیدایش شیعه و نشو و نمای آن
۱۶	دکتر سید حسین نصر	نکاتی چند درباره سهروردی
۱۹	استاد ابوالحسن شعرائی	تفصیل التیات
۲۴	دکتر محمد جواد مشکور	الرسالة الفارقه والملحة الفائقة
۳۶	دکتر محمود نجم آبادی	سیمای طبی رازی
۴۱	دکتر یحیی نوری	تفسیر و تطورات و شکل‌های آن
۴۵	عبدالحسین سپنتا	معماری اسلامی
۴۹	شریف زاده	مطالعه علوم قرآنی - وحی
۵۲	دکتر محمد جواد مشکور	صائبین
۶۴	احمد آرام	دو حکایت از عجایب الیهند
۶۸	-	اخبار سازمان اوقاف

معارف اسلامی

نشریه سازمان اوقاف

تفانی: خیابان فرانسه - تهران

غلات و احتیاطات مال اسلامی در ایامی که بجملة چنگیز آغاز میشود خورد بد بود و مضرب و مایه بدبختی و نومیدی، اما تقلید خام و این هراس و شیفگی و فرشتگی در مقابل آنچه صفت «فرنگی» دارد بی ضرر و بی خطر نیست. تحول اگر بی توجه بموانع و ممکنات و استعداد خلق و مقتضیات محیط در کار باشد، بعبارت دیگر اگر تحول ارشاد نشده باشد خطرناک تواند بود و ممکنست که ملتی در این معامله غیر از زبان چیزی نبیند و روزی در یابد که با همه پول و وقت و فعالیتی که صرف کرده بدبیا همه مانده و هر چیز خوش از میان رفته و از تمدن و فرهنگ خارجی که مطلوب او بوده است از آنچه بکار آید چیزی در دست ندارد.

وقف و آنچه راجعست باین موضوع مهم خود مبحثی بزرگست. شرح اصول و مظاهر و دستگاههای گوناگون و کیفیت عمل و تحصیل عواید و تقسیم منافع اوقاف در دورانیهای مختلف و در میان ملل گوناگون در رسالهها و کتابها باید نوشته شود. اوقاف در ممالك اسلامی و علی الخصوص در ایران سزاوار توجه خاص و تحقیق و تتبع دقیقست. تاثیر اجتماعی و اقتصادی و تاریخ تحول آن همه باید هر چه دقیقتر بیان شود. از عواید اوقاف علما و فقرا و ضعفا و گاه همه طبقات فائده بردمند. ساختن مسجد مدرسه - بل - کاروانسرا - خانقاه - کتابخانه - بیمارستان - تکیه - آب انبار - یتیم خانه - اطعام فقرا و مساکین و مدد رساندن باهل علم و انواع مساعدت بطبقات مختلف جامعه و کارهای نیک دیگر این همه را از آثار خیر اوقاف باید شمرد که قربها منبع فیض و بحقیقت عهده دار فراهم آوردن وسائل آسایش و توسعه اجتماع بوده است. شك نیست که اداره امور اوقاف همیشه چنانکه باید موافق اصول شرع و دستور واقف و مصلحت نبوده و گاهی کار بجائی میکشیده است که شاعری حافظ قرآن که کلام خدا را بچهارده روایت از بر میخوانده می حرام را به از مال اوقاف بشمرد.

باید هر چه صریحتر در این مقدمه نوشت که وقف و آنچه مربوطست بوقف با همه تنوع و اهمیّتش از مباحث گوناگون که در این مجله درج خواهد شد يك مبحث بیش نیست. موضوعهای بسیار در باب اسلام و مذاهب و معارف اسلامی و اوضاع و احوال ممالك اسلامی در قرنهای مختلف و شرح و وصف هر واقعه بزرگ و هر جامعه مسلمان و هر بنائى و عمارتى و عالمى و شاعرى و ادبى و امیرى و هر عاملی مؤثر در تحول نیک و بد ملل اسلامی و هزار مطلب دیگر موضوع مقالات این مجله خواهد بود بطریقی که باتوجه باصل الاهم فالاهم واقعهای و شخصی و کتابی و مسأله معتبری نا نوشته و ناشناخته و نا سنجیده نماید.

دین اسلام منتشر است در گسترده دوی زمین، در آسیا و افریقا و اورپا و در این ایام در امریکا نیز بیروان روز افزون دارد. پیشرفت سریع اسلام در میان بعضی از ملل

افریقائی سزاوار توجه خاص شده و مبلغان مسیحی را بیش از پیش نگران کرده است. بتأمل در تاریخ اسلام و ملل مسلمان و روابط مختلف علمی و ادبی و فرهنگی با ملل گوناگون عالم این نکته هر چه خویشتر مبرهن میشود که بحقیقت موضوع مهمی نیست که مستقیماً یا غیر مستقیماً با اسلام و ملل اسلامی مربوط نباشد.

در این میان ایران بواسطه سابقه تاریخی و نگاهداشت زبان ملی در عین آموختن و پروردن زبان عربی و تأثیر عمیق پادارش در تمدن اسلامی عموماً و معارف شیعه خصوصاً وضعی و تکلیفی خاص دارد.

ایران دوهزار و پانصدساله، این ایران هزار و چهار صدساله مسلمان، دارای تمدن و فرهنگ مستقل، کشف دقایق عرفان و شارح دستگاههای مختلف آن باید و میتواند یکی از مراکز مهم و معتبر تحقیقات اسلامی باشد. از کثرت و تنوع موضوع هراسی نیست و برای آنکه آشفتگی و ابهامی پیش نیاید همه را بشمول اصلی چند میتوان کرد:

۱ - شناخت اسلام و تمدن اسلامی و تحولات آن.

۲ - شناساندن تمدن و فرهنگ اسلامی بجامعه اسلامی.

۳ - شناختن اصول ادیان و مذاهب و تمدن و فرهنگ سایر ملل علی الخصوص ملل بزرگ.

۴ - شرح و بیان اصول و عقاید اسلامی و شناساندن تمدن و فرهنگ ملل اسلامی بدیگران باتوجه خاص بمعارف شیعه.

۵ - کوشش در تهیه جمیع مقدمات و وسائل تحقیق و مطالعه در امور و مسائل مطابق روش صحیح علمی، دور از هر نوع تعصبی.

گذشته از آنچه ذکر شد تکلیفی دیگر نیز در میانست. در این ایام عجیب که آدمی بماء راه یافته شك و نومیدی و سست اعتقادی هم ظهور کرده و گوئی بشر از ادراك لذات معنوی عاجز آمده و عصیان عظیم پدیدار گشته، شوریدن بر پدر و مادر و معلم و استاد و خانواده و همه رسوم و سنن رائج گشته و بی دینی قلوب تیره بختان بسیار را در ظلمات فرو برده است، راهنمایی تاریک دلان بعالمهای منور، بفروغ پاك ایمان و امید نیز تکلیف دینی و انسانی هر کس نیست که بتواند بیچارگان سرگردان را از این ظلمات برهاند.

غرض اینست که بتدریج این کارها کرده شود و نشریه پیوسته بزبور افکار و عقاید و تحقیقات اهل فضل و دانش آراسته باشد. در انجام دادن تکلیفی که بر عهده داریم از خدا توفیق خدمت و از همه فضلاء علی الخصوص فضلاء و محققان ایرانی مدد میخواهیم چرا که بی خواست پروردگار و بی مساعدت دانشمندان کاری از پیش نخواهد رفت.

عِلْمُكَ زِيَارَةُ قُبْرِ أَبِي انْجِيَا

از: استاد سید محمد کاظم عصار

مشهور اینست که حرکت بالاراده از خواص حیوانات ، دیگر اینست که اصلا نمیدانیم جسم چیست . با آنهم اختلافاتی که راجع جسم هست ، آیا جسم از چه مرکب است ؟ از هوی و صورت یا مجرد است ؟ عقیده متأیین و اشراقیه ، آیا اجزاء جسم متناهی است یا غیر متناهی و در هر صورت این اجزاء بالفعل است یا بالقوه ، آیا آن تراکم اجزاء و اعراض اقطار پیدا میشود ؟ آنهمه اقوال را از کجا باور کنیم پس ما چطور حیوان را اینطور تعریف کنیم که **جسم نامی حساس متحرک بالاراده** ابدأ نمیدانیم ، پس این علوم رسمیه و این نقوش ذهنیه معلوم بشری کافی نیستند ما را با عمق اشیاء برسانند بنابراین باید فکری تازه کرد زیرا که آنها علم نیستند .

ملاحظه میفرمایید جماعتی از اکابر و طالین بحث حقایق وارد این مرحله شده اند و نتوانستند از این وادی خارج شوند مثل **امام فخر رازی** که میگوید : علم از مقوله اضافه است . ربط بین عالم و معلوم را از این شخص می پرسیم : آیا علم بنفس خود داری یا نه ؟ در اینجا مفهیم که علم از مقوله اضافه نیست زیرا این شئی و نفس خود را بطه اضافه موجود نیست ، اگر از او بپرسند : علم به مجهولات مطلقه داری یا نه ؟ در اینجا میماند ، بطوریکه خود گفته است : **لست افقی ان العلم من ای مقوله ان لم یکن من مقوله الاضافه** نمیتوانم فتوی بدهم که علم اگر از مقوله اضافه نباشد از چه مقوله ای خواهد بود . جماعتی از متقدمین بحث در حقایق از جمله **ارسطو** میگوید : علم از مقوله کیف نفسانی است زیرا نفس هم کیفی دارد و آن کیف نفسانی علم است . در جواب اومیکوئیم : این کیف نفسانی نسبت بمجهولات مطلقه هم هست یا خیر ؟ اگر بگویید کیف صورت میخواهد همانطور که در خارج و قتی سابقا بر شما اضافه میکند باید صورت داشته باشد . از اینجا جهت علم را اینطور تعریف کرده اند که صورت حاصله است از شئی در ذهن **العلم هو الصورة الحاصلة من الشئی عند العقل** در اینجا میبرسیم ، علم به مجهولات را چه میفرمایند ؟ آنها صورت ندارند نفی شود علم بکلیات را متکثرند مانند علم و فضل و نوع و حال اینکه علم بکلیات در نفس صورت ندارد مثلا **الانسان** ممکن نیست در نفس صورت پیدا کند زیرا میدانیم که کلی **ینطق علی اکثرین** این صورت کلی انسان در ذهن بر چه منطبق است آیا طوالت چقدر است ؟ اگر انسان یکدگر می باشد و ذری انسان نیست اگر دود زعی باشد یکدگر در شمار بشر محسوب

نمیشود ؟ دستش چقدر است ؟ پس صورت حاصله از اشیاء لدی العقل علم بحقیقت آنها نیست زیرا ما اشیائی را علم داریم در حالیکه صورتی در ذهن ندارند ؟ پس اینها طرق و وسائل علم نیستند و باین طرق نمیتوان افاضات علمیه کسب کرد ، پس علم چیست و حقیقتش کجاست ؟ سنخ حقیقت علم جز طبیعت نور نخواهد بود ، پس علم نور است و نور علم ، و هر دو از سنخ کشف و جنس ظهورند و میدانیم نور هم در نوریت خود و قتی که مر اجعه می بیند پیراء وجود و هستی چیز دیگری نیست زیرا ماهیات ممکنات را در دارالاهلاک عدم یک قسم ظلمت و یک صورتاریکی عمیق فرا گرفته است ، مشتمل هستی را وقتی در ظلمت کشف معنومات روشن کردند تاریکی عدم از مایات زائل میگردد پس وجود همان ظهور است . بنابراین وجود و کشف و ظهور و نور در مصداق متحدند یعنی همه دارای یک حقیقتند ؛ یک شخص نسبت بجهات مختلفه تعبیرات و مفاهیم مختلفی قبول میکند مثل تحت - السقف ، فوق الارض ، میزاس ، متیان ، پس کمیت و اعتبارات مختلفند یعنی تمام این عناوین مرآت یک حقیقتند ، پس علم نور است بطوری که ملاحظه میکنید علم مایات اشیاء را که جنساً ظلماتی هستند روشن و ظاهر میکند مانند نور که اشیاء خارجی را ظهور میدهد حقیقت نور و ظهور چون با وجود مصداقاً متحد است در حکم یکی است هر جا وجود حکم گذارد علم هم قدم میگذارد چون اقتدای بوجود میکند احکام وجود هر چه هست همانرا علم دارد وجود چون بسیط است و هر بسیطی مقوم است بقاعلی و جاعلی پس علم مقوم است بحقیقت قاعل و جاعل خود . و نیز میدانیم ، جاعل وجودی جبر حضرت حق و قاعلی سوا فیض مطلق نیست زیرا در دار هستی اضافه نور و اعطاء وجود جز بصورت معیوس شایسته نیست و این لباس زیبا جز بقامت غیر از قیوم علی الاطلاق آراسته نیاید که مفیض انوار معنویه است . از این رو علم را باید مقوم بحضرت و جوب دانست و علمیکه مقوم بحضرت وجود نباشد از آثار وجودی خالی خواهد بود ، چنانکه وجود بجای میرسد که از آنجا به بعد عدم است دیگری هستی آثار ندارد علم هم از مرتبه حضرت و جوب تنزل نموده تا میرسد با آخرین درجه وجود یعنی آخرین درجه علم تا آنجا که علم و عدم مثل وجودی هویلی هیچ چیز دیگری ندارد و در حقیقت غیر از عدم چیز دیگری نیست مانند هویلی که تنها اثرش از حظ وجود همان قوه کمالات است و از هر گونه کمالاتی خالی میباشد . دانستیم که علم معیول است بجعل قاعلی و جوبی و جعل قاعلی و جوبی اقتضای میکند دواتر را یکی محلی که مورد افاضات اشراقات عقلیه الهیه است که این مورد و محل ظهور باید باشد ، بدینم که حقیقت علم با حقیقت وجود توأح کریم میکند و هر کجا وجود قدم نهند علم در آنجا قدم میگذارد حتی در جمادات و نباتات و حیوانات اینستکه تمام اشیاء عالم را عائدند و ما اشیاء غیر عالم نداریم پس هر عالم موجود و هر موجودی عالم است و از اینجا متقدمین بحث در حقایق از جمله **انمن شئی الا یسبح بحمده** لازمه حمد و تسبیح آنستکه بداندندیک مسیحی را با صفات ثبوتیه و صفات سلویه پس تمام اشیاء تسبیح میکنند ذات معبود را . تسبیح عبارتست از صفات تقصیه که با کمال وجوبی منافات دارد یا لجهله هر جا وجود قدم میگذارد علم هم قدم میگذارد ولی محل وجود و محل علم کجاست ؟

مطلب این بود که حقیقت علم محلش کجاست ؟ محل علم باید امری باشد غیر مادی و میرا از جمیع شئون جسم و جسمانیات چسبند ، زیرا میدانیم جسم و ماده سر تا پا غیر از عیب است اجزاء جسم هر یک از دیگری غائب و کل از اجزاء خیر ندارد و اجزاء از کل پس سر تا پای ماده رایعد فرا گرفته است ، غیب میزان چهل است ، قرب میزان علم و فطاس حضور است هر چه باشاء نزدیک تر شویم چه قرب زمانی چه قرب مکانی داشته باشیم اعلم می شود هر چه از اشیاء دور شویم امکانی یا زمانی جاهل خواهیم بود از

این جهت محلی که علم لازم دارد نمیتواند جسم باشد و باید از هر گونه حرکت و لوازم مادی عاری و میرا باشد . بنابراین محل افاضه نوری و اشراقات عقلی ذاتی است مجرد از جسم و جسمانیت و میرا از لوازم ماده می باید محل علم **ذات مجرد** باشد . این حقیقتی که عرض شد حکما در ضمن این قاعده بیان کرده اند **که کل عاقل مجرد و کل مجرد عاقل** یعنی هر عاقلی مجرد و هر مجردی عاقل است و این قاعده در لسان آنها و در لسان حکماء مشاء ثابت و محقق است پس باید گفت محل علم مجرد است . و علم نوری در محل غیر مجرد واقع نمیشود .

پایان سخن و انجام حدیث و اینجا رسید که علم منحصر بصورت ذهنیه و نقوش مرآتیه نفسانیه نیست و طرق تحصیلش نیز معلوم بشری و معلوم ملکوتی که از آن تدبیر نفوه تفکر میکنیم و مطالعه کتب و مصاحبت ارباب علم و مدارس و مباحثه و مناظره با ارباب جدال نیست زیرا علمی که از این طرق حاصل میشود کافی نبفوذ در هویات و تمیئات اشیاء نیستند .

عرض شد که ما نمیتوانیم ذاتیات یکنوع را کاملاً بفهمیم پس باید وسیله دیگری اتخاذ کرد و راه دیگری پیمود و گفت که حقیقت علم و طبیعت آن منحصر است در سنخ وجود و نور و از جنس کشف و ظهور است و سنخ نور از آثار و کسب است و هر بسیطی جنس و فصل ندارد و چون جنس و فصل ندارد مشخص بالذات است پس در این صورت ما نه از وقوع شریک است و یک حقیقت پیش ندارد که بدو اعتبار ملاحظه میشود به اعتباری مصداق نور ، علم ظهور ، کشف و باعتباری دیگری تحقق وجودی و مجرد و علم و نور و کشف و ظهور بحسب مصداق واحدند و بحسب مفاهیم متعدد . اما اینکه محالش کجاست با اینجا رسیدیم که محل نور و افاضات باید مجرد از شوائب ماده باشد و جسم و جسمانیت زیرا غیبت محال چهل است چنانچه قریب میزان حضور و حضور علم را مستلزم خواهد بود . پس باید ذات مجردی محل علم باشد که از لوازم ماده و مخاطله حرکت میرا و متره باشد و همین معنی را از قاعده **کل عاقل مجرد** تعریف میکنیم و علم در غیر مجرد یافت نمیشود مجرد هم بدون علم مفاد نمیشود و این قاعده بر سر نه در مورد خود محل اتفاق جمیع را صدین حقیقت است چه مشاء و چه اشراق در این قاعده مشترکند که کل عاقل مجرد و کل مجرد عاقل تعقل و علم در غیر مجرد یافته نمیشود مجرد هم بدون علم تحقق پیدا نمیکند پس در حضور و علم عین ذات مجرد و مجرد عین حقیقت علم است و هر بسیطی مقوم است قاعده هم همین است البته چون وجود بسیط است و محالش مجرد است و نورانی و از شوائب ماده دور باید این محل ذاتی باشد که محکوم با استعداد و لوازم حرکت نباشد از این رو وجود بسیط است و جاعل و قاعل پس مقوم است بحضرت مطلق زیرا در دار وجود مفیض و معطی جز واجب الوجود نیست او باید بعمل تجرد اعطا کند و شوائب ماده را سلب نماید شاید به همین تکت اشاره دارد آیه مبارکه **و من لم یصل الله له ثم نور فله** و نور کثرات موجب ظلمت و ظلمت مانع علم و موجب خسران و بعد از منبع نور است پس باید فیض نور و علم وجود حضرت واجب باشد خلاصه کلام اینست که علم وجود است و نقوش نیست و کثرات صور مرآتیه نفس نیست . معلم بشری نیز وسیله علم نیست بلکه واجب الوجود مفیض است و معلم هم باید مجرد و خالی از شوائب ماده باشد مفیض هم حضرت واجب است این عین بیانی است که در حدیث نبوی معروف **لیس العلم بکثرة الاعتام بل العلم نور یفقه** ، **الله فی قلب من یشاء** آمده است بنابراین چون باء بکثرة باء زائد است چنین میشود که **لیس العلم کثرة التعلیم** چون هر تعلیمی صورتی در نفس ایجاد میکند پس علم عرض فوقیه که حاصل از تعلیمی است نمی تواند بیود این دلیل بر ضرورت اولیست که علم صور ذهنیه منطویه در نفس نیست اگر باء سببه باشد چنین می شود

که **لبس العلم بسبب کثرة التعلم** یعنی از کثرت تعلم حاصل نخواهد شد از این جهت فرمود **بل العلم نور** یعنی نور است و صورت ندارد پس کثرت قبول نمیکند چون کثرت موجب امتیاز و امتیاز موجب بینوت است و در اینجا بینوتی در بین نیست. جاعلی نور حضرت واجب است و در اینجا هم به الله نسبت داده بر حمن و رحیم بجمع کمالات توریه که جمیع صفات ثبوتیه و سلویه دارد مقتضی نور است اول مرتبه اعطاء و مرتبه الهیات است و الاذات در مقام ذات غیر از هویت مجهوله چیز دیگری نیست و از مرتبه الهیات جمل اعطاء شروع می شود و می دانیم که اراده ازلیه گراف نخواهد بود اراده واجبه بدون مصلحت در متعلق اعطاء نخواهد نمود متعلق اعطاء دارای يك مصلحت و سابقه مخصوصی است مبنی بر طوفت های سابقه که ناشی است از ریاضاتیکه این عاده کشیده است برای صیقلی شدن و تجرد چون این ذات ارتیاضی برای خلع لوازم ساده کشیده پس اراده خدا اینست که بهر شیئی مایه الاستحقاق او را عطا کند بنا بر این الاضافات و اشراقات و اعطاء بدون لیاقت سابقه بمحل تعلق نمیکرد و اگر نه اداره ازلی گراف و اعطاء بدون منایط خواهد بود و این بدیده عقل و برهان محال است و از همین باب است شفاعت چه قبول شفاعت نسبت بمحل و شفع و جهات شفاعت همگی مبنی بر اراده ازلی و سابقه است در ماده وارد و چه مشفوع له پس از اضافه نور در محل بدون مصلحت و بدون اعداد سابقه ممکن نیست پس اینکه در روایت فرموده است: **بل العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء** کیف یشاء ای وقت یشاء کلیه شرط دارد و یک مشت سابقه ناشی از ریاضات نیست که بر ماده وارد می شود برای فیقلی نمودن محل مربوط است قلب هم عبارتست از آنچه قوام شییی با آنست چون حقیقت مجردة هر شیئی قوام آنست و از آن جهت به قلب نسبت دارد که نور محلی جسمانیات نیست و از این جهت قلب محل اضافه است که چنانچه آقایان دین و شنیده و یا خوانده اند قلب مابین اعضاء بدن مظهر ظهور حیات حیوانیت زیرا در آنجا خون متعادل شده و بخاری که شبیه به دخان سماوی است در آن تولید می شود و این بخار پرزخ مابین ماده صرف و مجرد صرف است این روح بخاری منایط حیوانیت و محارک حیوانیت و حامل حیوانیت است این بخار روحی مظهر ظهور رتبه نفس کلی است زیرا نفس جزئی رتبهات نفس کلیه اند رتبه که اضافه می شود از نفس کلی قابل تعلق مستقیم بماده بدن نیست زیرا نفس مجرد است تماماً و جسم مادی است تماماً و مابین این دو مباینت صرف است پس قابل نیست برای تعلق نفس پس باید پرزخ بین مجرد و مادی باشد همانطوریکه رابطه بین واجب و ممکن باید مقرر باشد بنا بر این مابین ماده بدن و نفس مجرد تام را چلی پرزخی است که بمادرت بدن نباشد و بتجرد نفس نرسد و آن روح بخاری است که واسطه بین جسم و نفس مجرد. مظهر تعین نفس همین روح بخاری است از اینجهت فرمود آن نوری را که قذف می کند در قلب است زیرا قلب مظهر آن نور بخاری است که مجرای ظهور نفس میباشد از این جهت فرموده **فی قلب من یشاء** پس قلب مادی که در محاسن احسا و مضایق سواد او هام واقع است مجرای نور مقدف الهی واقع نخواهد شد و نوری که رافع ظلمات و جهالات است در او جلوه نخواهد کرد برخلاف قلبی که از دایره کدورات و دلائل نفسانی بیرون گذارد این شهوات از آن زائل شود و کثافات هیولی را از خود دور نماید این چنین قلبی بحکم **یوم تبدل الارض غیر الارض** ارض مزاجش تغییر و زمین استعدادش تبدیل یافته مورد اشعه سماوات ارواح و عنایات اژدی و شمالات ربانی واقع می گردد و انوار الهیه از جنین حق بیش ساطع و لامع خواهد بود و مصدوقه آیه که اب آسمانی **یعنی نور هم** این آیه هم ظاهر می شود ولی همانطور که می دانیم نور جسمی و مادی نفوذ میکند در ظاهر اشیاء

و اعماق اجسام همانطور نور مقدف الهی هم در اعماق اشیاء نفوذ میکند و بر هویات موجودات و تعینات اشیاء احاطه یافته مظهر **یامن لا تخفی علیه خافیه** گردیده چیزی بر او مستور و مخفی نماند و پرده های خنیم جزئیات و حجب بحسب ماده زمان و مکان را خرق نموده از چشمه علوم الهیه ضوابط عقلیه و معارف حقه می آشامد بدین وسیله اطفا نار جهل و تسکین حرارت بعد از منابع علوم حقیقیه می نماید تا برسد بان جوهره که در اشیاء موجود است و آن حقیقت واجب است زیرا همه اشیاء ظاهری دارند و باطنی که اگر بباطن مراجعه کنیم جز در باب اله عکوفی نخواهد کرد از اینجهت فرمود **العبودية جوهره کنهها الریویه** جمول چون مقوم بجاعل است و مقوم بحقیقت قیومی است پس مقوم حقیقی ممکنات حضرت واجب است و جمیع اجسام بحسب عمق پنجره خدائی می رسند و این نور الهی میتواند نفوذ پیدا کند در اعماق موجودات در این موضوع که این نور طلوع کند ذاتیات اشیاء محقق میشود زیرا علم فعلیت ضد تام معلوم است پس معرف حقیقی ممکنات بحسب جنس و فصل و ذاتیات وجودی یعنی قاعل و جاعل خداوند است و علم به اعماق هویات همان است که در اخبار تحریر کرده اند یعنی علمی را باید طلب کرد که ما را بضررت واجب برساند چنانچه فرمود **العلم ما عید به الرحمن و اکتسب به الجنان** چون علم بواجب منایط خضوع است بضررت معبود و تمام معبود معروف نشود چطور عبادت ممکن است این عبارات مربوط است بپرزان دین ما که مشاعل این انوار الهیه هستند پس باید هویات اشیاء را بتوسط این انوار اکتساب کنیم در اینصورت حدتام ممکن است برای نوعی معین کرد. ضمناً باید دانست که قذف قاذفی می خواهد و مقدف الهی الله قاذف است و قلب من یشاء مقدف الهی است قذفی هم می خواهد قذفا لقاء عن بعد میباشد حال مقدف کجاست میدانیم که علم تواما با وجود حرکت میکند علم نور است و نور وجود است و وجود بسط است و بسط و شخصی و بساطت مانع شرکت منع شرک جنسیت و فصلیت را از بین میبرد پس علم را بوجود اقتدائی تمام است. کثرت نورانی و کثرت ظلماتی اما کثرت نورانی، بحسب قوس صعود و نزول همچنین است درجه از آن عین واجب است و درجه از آن متحد است با اسماء و صفاتش و همچنین با انوار قاهره و انوار عقلیه و انوار اسفیههیه تا هیولی اولی پس علم گاه غیبت مطلق است مثل وجود و بجائی میرسد که ناسم دارد و نه رسم نه معرف است نه معرف و همانطوریکه وجود از حیث تمننات مشهود است علم هم از حیث تمننات مراتب نازل شده است پس **عالم الغیب والشهادة** یعنی عالم بعلم ذالک العلم غیب شهاده و تعالیم و عالم بالاشهاد. پس علم در واجب واجب و در ممکن ممکن و در مادی است چنانکه حکیم سبزواری فرمود:

علم وان بدلت له مراتب فی بعضها جواهر بل و اجاب

بنابر این ممکن است مابین محققین و حکماء صلح دهیم و بگوئیم آن سته که گفته اند علم کیف است مرتبه کیمرا دیده و کاینکه گفته اند اضافه است مرتبه اضافه آنرا دیده و دیگری حقیقت یعنی آنرا مشاهده میکند این است که گفتیم علم درجات تشکیکی دارد علم همین حقیقت است که تنزل میکند بر مرتبه ای که ضد خود را میگیرد همانطوریکه وجود ضد خود را میگیرد و ممکن است گاهی متعلق علم جمل بشود پس رسیدیم. پس این حقیقت یعنی قاعده کل مجرد عاقل و کل را قاعده مجرد درست است پس هر شیئی از اشیاء وجود مجردی دارد که منایط فعلیت و قوت آن به حضرت واجب است و آن حقیقت اوست، در اینجا نوبت میرسد با اتحاد عقل و عاقل و معقول.

سخن در وحدت وجود و بیان مراد و معنی از این کلمه بطوریکه مطابق عقل و ذوق و شرع انور است

حضرت آقای سید ابوالحسن رفیعی قزوینی از خانواده های بزرگ قزوین تحصیل نمودند در تهران و قم در علوم عقلی و نقلی انجام داده اند و با همدان عالی علوم عقلی در قم بوده اند سپس بقزوین مراجعت کرده لیان دراز به تدریس علوم عقلی و نقلی پرداختند و ضمناً زمستانها در تهران حوزه درس خارج که شامل شاگردان زبده فلسفه بود داشتند. اکنون چند سال است که ایشان بکلی در تهران اقامت داشته و به تدریس فقه و حکمت و اشاعه معارف اسلامی اشتغال دارند. ایشان از بزرگترین استادان حکمت اسلامی و مخصوصاً آثار ملا صدرا هستند.

بدانکه این کلمه در بین اهل عرفان و حکمت الهی بسیار شایع و متداول است و در اکثر کتب اهل معقول در مواردی مسطور میباشد و در تفسیر آن چهار معنی متصور است به ترتیبی که خواهیم بیان نمود:

اول آنکه مراد از وحدت، وحدت شخصی باشد و مقصود این باشد که حضرت واجب بالذات شخص واحد منحصر بقدر و در وجود است و برای وجود و مفهوم هستی مصداق دیگری نیست و موجودات بسیار از اسماء و ارض و حماد و نبات و حیوان و نفس و عقل که در عالم امکان مشهود هستند همه خیالات همان واجب الوجود میباشد و در واقع چیز دیگری نیستند مانند آب دریا که بصورت موجهای گوناگون از بزرگ و کوچک و بلند و پست بر می آید و در حقیقت شخص آب دریا و موجهای آن یک حقیقت و یک فرد آب بیش نیست بلی کثرت موجها و هم را بگمراهی و ضلال برده و انسان خیال میکند موج غیر از آب است.

این تفسیر غلط محض و بیهوده است زیرا که علاوه بر اینکه این معنی منافی صریح شرع انور و کفر است و مرجع آن با نکران واجب بالذات و نفی مقام شایع احادیث است مخالف با قواعد عقلیه است و همه واضع مسلمة در علم حکمت را که علیت حق و معمولیت ممکنات حاجت ممکن بواجب و سایر اوضاع علمی را بر هر ریخته و اساس خدا پرستی و بندگی برانهدیم نمیتواند. و هم مخالف با حس است زیرا که بطور محسوس میدانیم و می بینیم که برای هر نوعی خواص و آثار است که در نوع دیگر نیست حتی در گیاه آن یک گیاه که سم است هلاک نمودن است و اثر گیاه دیگر تریاق و معالجه سم است همین طور در معادن و انواع مختلفه حیوان

از تقریرات استاد سید ابوالحسن رفیعی قزوینی که با لطف و کمک آقای دکتر سید حسین نصر تهیه و در اختیار مجله گذاشته شده است

و عجائب احوال مختلفه آنها، پس چطور شخص عاقل میتواند انکار کثرت وجودات را در واقع نماید و همه را یک شخص بداند.

دوم آنکه مراد از وحدت، وحدت سنجیه است نه وحدت شخصی باین که مراتب وجودات از واجبات است نه وحدت ممکنات مثل جسم و هیولی در سنخ اصل حقیقت وجود متجسّم هستند و تفاوت در بزرگی درجه وجود و شئون وجود از علم و قدرت و حیوة و کوچکی مرتبه دارند و بشدت و ضعف و نقی و کمال در بهره داشتن از سنخ وجود تمایز وجوداتی از هم دارند این معنی را در کتب حکماء الهیین هم اشتراک معنوی وجود گویند و هم وحدت سنجیه وجود خوانند و مشهور این است که طریقه فهلویان از حکماء عجم همین معنی بوده است و این معنی چندان دراز قبول نیست و منافای امری هم نیست بلکه باعتقاد اکثر محققین بدون این معنی صدور معمول از علت ممکن نیست.

سوم آنکه مراد وحدت شخصی وجود است لیکن نه مثل معنی اول که کثرت وجودات و حقایق ممکنات را باطل و بیهوده بداند بلکه در عین اینکه وجود را واحد بال شخص دانسته کثرت و تعدد و اختلاف انواع و آثار آنان را هم محفوظ دانسته اند و گویند این وحدت از غایت وسعت و احاطت منافات با کثرت واقعیه ندارد که وحدت در عین کثرت و کثرت در عین وحدت میباشد و تمثیل کنند این معنی را بنفس ناطقه انسان که واحد شخصی است زیرا که کمالاً هر فردی یک شخص بیش نیست و لیکن در عین حال با قوای نفس از ظاهر و باطنه از مشاعر و مدارک و از قوای طبیعی از حاشیه و مافیة و مولد متحد میباشد که نفس عین قوای خود و قوی عین نفس ناطقه هستند.

و این معنی را حکیم تحریر الهی صدرالدین محمد شیرازی در بحث علم معمول از اسفار اختیار نموده و مخصوصاً متعرض ابطال معنی اول غلط وحدت وجود که ذکر نمودیم گردیده است و دنبال این مطلب را در صفحه ۵۱ بخوانید

کیفیت پیدایش و نشوونمای شیعه

این مقاله فصلی است از کتاب شیعه در اسلام بقلم استاد سید محمدحسین طباطبائی که بزودی بزبان فارسی و انگلیسی (ترجمه دکتر سیدحسین نصر) انتشار خواهد یافت .

حضرت آقای سید محمد حسین طباطبائی از خانواده های معروف تبریز که قرن ها تلمای بزرگ بین آنها نشو و نما کرده اند، تحصیلات اولیه خود را در تبریز انجام داده و سپس سالیان دراز در نجف به تحصیلات خود ادامه داده و در رشته های فقه و اصول و تفسیر و ریاضیات و حکمت و عرفان به مقام کمال رسیدند و پائیزان مراجعت کردند. پس از جنگ بین الملل دوم و غائله آذربایجان ایشان بقم آمده تدریس علوم عقلی را احیاء کردند و سالیها است که بزرگترین مدرس علوم عقلی در قم می باشند. ایشان کتب زیادى دارند من جمله تفسیر عظیم التبران و اصول فلسفه و مصاحبات با استاد هائى کرب و دیگران.

کیفیت پیدایش و نشوونمای شیعه

۱ - آغاز پیدایش شیعه و کیفیت آن ۲ - سبب جدا شدن اقلیت شیعه از اکثریت سنی و بروز اختلاف ۳ - دو مسئله جانشینی و مرجعیت عالمی ۴ - روش سیاسی خلافت انتخابی و مغایرت آن با نظریه شیعه ۵ - اثنیاع خلافت با مبرأ المومنین علی ع و روش آنحضرت ۶ - پیرویه ای که شیعه از خلافت پنجگانه علی برداشت ۷ - انتقال خلافت بهماویه و تبدیل آن به سلطنت موروئی ۸ - سخت ترین روزگار برای شیعه ۹ - استقرار سلطنت بنی امین ۱۰ - شیعه در قرن دوم هجری ۱۱ - شیعه در قرن سوم هجری ۱۲ - شیعه در قرن چهارم هجری ۱۳ - شیعه در قرن ۵ - ۹ هجری ۱۴ - شیعه در قرن ۱۰ - ۱۱ هجری ۱۵ - شیعه در قرن ۱۲ - ۱۴ هجری .

۱-آغاز پیدایش شیعه و کیفیت آن

آغاز پیدایش شیعه را که برای اولین بار بشیعه علی (اولین پیشوا از پیشوایان اهل بیت) معروف شد نه زمان زمان حیات پیغمبر اکرم (ص) باید دانست و جریان ظهور و پیشرفت دعوت اسلامی در پیست و سه سال زمان بعثت موجبات زیادی در برداشت که طبعاً پیدایش چنین جمعیتی را در میان یاران پیغمبر اکرم ص ایجاد میکرد .

۱ - پیغمبر اکرم ص در اولین روزهای بعثت خود که بنس قرآن مأموریت یافت خویشاوندان نزدیک خود را بدین خود دعوت کند صریحاً بایشان فرمود که هر يك از شما بواجب دعوت من سبقت گیرد و زیر و چاشنیر ووسی من است علی ع پیش از همه مبادرت ننوده اسلام را پذیرفت و پیغمبر اکرم ص ایمان آورد پذیرفت و وعده های خود را قبل نمود .

و عاده محال است که رهبر نهضتی در اولین روز نهضت و قیام خود یکی از یاران نهضت را بستم و زیر و چاشنیر به بیگانگان معرفی کند ولی یاران و دوستان سرا پا فداکار خود ننشاندند تا تنها او را با امتیاز

فرموده و هنوز چند مطهرش دفن نشده بود و اهل بیت و عده ای از اصحابه سرگرم لوازم سوگواری و تجهیز وی بودند خبر یافتند که عده ای دیگر (که بعداً اکثریت را بردند) با کمال عجله و بی آنکه با اهل بیت و خویشاوندان پیغمبر اکرم ص و هواداران شان مشورت کنندو حتی کمترین اطلاعی بهشند از پیش خود برای مسلمانان در قافله خبرخواهی خایه بپاشیده اند. و علی و یارانش را در برابر کاری انجام یافته قرار داده اند. علی ع و هواداران او مانند عباس و زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار پس از فراغ از دفن جسد مطهر پیغمبر اکرم ص و اطلاع از جریان امر خلافت بمقام اتفاق برآمده بخلاف انتخابی و کارگردانان آن اعتراض ننموده احتجاجاتی نیز کردند ولی پاسخ شنیدند که صلاح مسلمانان در همین بود .

این انتقاد و اعتراض بود که اقلیتی را از اکثریت جدا کرد و پیروان علی ع را بهین نام «شبهه علی» چاهه شناسانید . و دستگاه خلافت نیز مقتضای سیاست وقت مراقب بود که اقلیت نامیده باین نام معروف نشود و جامعه بودسته اقلیت و اکثریت منقسم نگردد بلکه خلافت را جماعتی میشدند و معترض را متخلف از بیعت و متخلف از جماعت مسلمانان میدانیدند. و گاهی با تعبیرات زشت دیگر یاد میکردند .

البته شیعه همان روزهای نخستین محکوم سیاست وقت شد و نتوانست با مجروح اعتراض گاری از پیش ببرد و علی ع نیز به منظور رعایت مصلحت اسلام و مسلمین و نداشتن نیروی کافی دست بیک اقدام خونین نرود ولی جمعیت معتزبین از جهت عقیده تسلیم اکثریت نشدند و جانشینی پیغمبر اکرم ص مرجعیت علمی را حق مطلق علی ع میدانستند و سرانجام علمی و معنوی را تنها بان حضرت روا میدیدند و بسوی او دعوت میکردند.

۳- دو مسئله جانشینی و مرجعیت علمی

شیعه طبق آنچه از تفاهیم اسلامی بدست آورده بود معتقد بود که آنچه برای جامعه اسلامی در درجه اول اهمیت است روشن شدن تفاهیم اسلامی و فرهنگ دینی است و در درجه ثانی آن جریان کابل آنها در میان جامعه میباشد و به عبارت دیگر اولاً افراد جامعه پنهان و انسان با چشم واقع بینی نگاه کرده وظائف انسانی خود را (بطوری که صلاح واقعی است) بدانند و چنان آوردند اگر چه مخالف دلخواه شان باشد .

و ثانیاً یک حکومت دینی نظم و واقعی اسلامی را در جامعه حفظ و اجرا نماید بطوری که مردم سرگرم را جز خدا نپرستند و از آزادی کامل و عدالت حقیقی فردی و اجتماعی برخوردار شوند .

و این دو مقصد بدست کسی باید انجام یابد که صدمت و مصونیت خدائی داشته باشد و اگر نه ممکن است کسانی بمصدر حکم یا مرجع علم قرار گیرند که در زمینه وظائف معموله خود از اخلاف فکر یا خیانت سالم نباشند و تدبیراً ولایت عاده آزادی بخش اسلامی به سلطنت استبدادی و ملک گرائی و قیصری تبدیل شود و معارف پاک دینی ما مانند معارف ادیان دیگر دستخوش تغییر (تحریف یا تشویش) بوالهوس و خودخواه گردد .

و تنها کسی تصدیق پیغمبر اکرم ص در اعمال و اقوال خود مصیب و روش او با کتاب خدا و سنت پیغمبر مطابقت کامل داشت همان علی ع بود .

و اگر چنانکه اکثریت میگفتند قریش با خلافت حقه علی ع مخالف بودند نمیخواستند حق را بچق و ا دارند و سرکران را در جای خود بنشانند چنانکه با جماعتی بنام اینکه از دادن زکاة امتناع دارند جنگیدند و از گرفتن زکاة صرف نظر نکردند نه اینکه از ترس مخالفت قریش حق را بکنند.

آری آنچه شیعه را از مواضع خلافت انتخابی با درگاه ترس از دنباله ناگوار آن یعنی فساد روش حکومت اسلامی و انهدام اساسی تعلیمات عالیله دینی بود اتفاقاً جریان بعدی حوادث نیز اینه عقیده (یا پیش بینی) را روز بروز روشن تر میساخت و در نتیجه شیعه نیز در عقیده خود استوارتر

میشد و با اینکه در ظاهر با نفارت ابتدائی انگشت شمار خود بیستم اکثریت رفته بود در باطن باخذ تعلیم اسلامی از اهل بیت ع و دعوت بطریقه خود اصرار میورزید .

در عین حال برای پیشرفت و حفظ قدرت اسلام مخالفت علنی نمیکرد و سعی افراد شیعه دوش بدوش اکثریت بجای میبردند و در امور عامه داخله میکردند و شخص در موارد ضروری اکثریت را بفتح اسلام راهنمایی میشدند .

۴ - روش سیاسی خلافت انتخابی و مغایرت آن با پیرو شیعه

شیعه معتقد بود که شریعت آسمانی اسلام که مصاد آن در کتاب خداوست پیغمبر اکرم ص روشن شده تادور قیامت باعتبار خود باقی و هرگز قابل تغییر نیست و حکومت اسلامی با هیچ عذری نمیتواند از اجراء کامل آن سربچی نماید تنها وظیفه حکومت اسلامی ابدیت که با شوری در شفاعت شریعت بحسب مصلحت وقت تصمیباتی بگیرد .

ولی از جریان بیعت سیاست آمیز سیقه و همچنین از جریان حدیث دوات و قرقطاس که در آخرین روزهای بیماری پیغمبر اکرم ص اتفاق افتاد پیدا بود که گردانندگان و طرفداران خلافت انتخابی معتقدند که کتاب خدا مانند یک قانون اساسی محفوظ بماند و ولی سنت و بیانات پیغمبر اکرم ص را در اعتبار خود ثابت نمیدانند بلکه معتقدند که حکومت اسلامی میتواند بحسب اقتضای مصلحت از اجراء آنها صرف نظر نماید .

و این نظر را باورای بیاری که بعدها در حق صحابه ثقل شد اصحابه به مجتهدند در اعتقاد و مصلحت بینی خود اگر اصابت کنند ما جورا و اگر خطا کنند معذور میباشد تأیید گردد .

در زمان خلافت خایفه اول این سیاست اجرا میشد و نمونه بارز آن وقتی اتفاق افتاد که خالد بن ولید یکی از سرداران خلیفه شایه در دمشق یکی از معارف مسلمانان (مالک بن نویره) مهمان شد و مالک را غافلگیر کرده کشت و سرش را در اطاق گذاشت و سوزانید و همان شب بازن مالک هم بستر شد و بدنبال این خیانتهای شرم آور خلیفه بعنوان اینکه حکومت وی بچنین سرداری نیازمند است مقررات شریعت را در حق خالداجر نکرد .

همچنین خسار را از اهل بیت و خویشان پیغمبر اکرم ص بریدندو همچنین نوشن احادیث پیغمبر اکرم ص بکلی دلفین شد و اگر درجائی حدیث مکتوب کشف یا از کسی گرفته میشد آنرا ضبط کرده میسوزانیدند و این دلفین در تمام زمان خلفاء راشدین و پس از آن سازمان خلافت عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی استمرار داشت .

و در زمان خلافت خلیفه دوم (۱۳-۳۵ ق) این سیاست روشن تر شد و مقام خلافت عده ای از مواد شریعت را مانند حج منع و نکاح منع و گفتن « حی علی خیر العمل » دراذان نماز ممنوع ساخت و قود سه طلاق و نظایر آنها را در اکثر وقت و حتی در خلف پاره ای از آنها حد سنگین وضع ننموده اند رجم در نکاح منع .

و در خلافت وی بود که بیت المال در میان مردم با تساوت تقسیم شد که بعدها در میان مسلمانان اختلاف طبقاتی عجیب و صحنه های خونین دهشتناکی بوجود آورد .

و در زمان خلافت وی معاویه در شام با رسومات سلطنتی کمری و قیصر حکومت میکرد و خلیفه او را کمرای عرب مینامید و معترض حاش نمید .

زمان خلیفه سوم

خلیفه دوم سال هجری بدست غلامی ایرانی کشته شد و طبق رای اکثریت شورای شش نفری که بدستور خلافت دوم متعقد گردید خلیفه سوم زمام امورا بدست گرفت ولی در عهد خلافت خود خویشاوندان آسوی خود را ب مردم مسلط ساخته در حجاز و عراق و مصر و سایر بلاد اسلامی زمام امور

134210

و لایاً این روایات که صحابه را تقدیس و اعمال نساوا و غیر مشروع آنان را تصحیح میکند و ایشان را آمرزیده و مصون معرفی مینماید از راه صحابه بیا رسیده و بروایت ایشان نسبت داده شده است و خود صحابه بنهادت تاریخ قطعی با همدیگر معامله مصونیت و معذورت نمیکردند.

صحابه بودند که دست بکشمار و سب و لعن و رسوا ساختن همدیگر کشود و هرگز کمترین اغراض و مسامحه‌ای در حق همدیگر روا نمیداشتند بنا بر آنچه گذشت بنهادت عمل خود صحابه این روایات صحیح نیستند و امری صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری است غیر از مصونیت و تقدیس قانونی صحابه.

و اگر فرضاً خدای تعالی در کلام خود روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجراء فرمان وی کرده اند اظهار رضایت فرماید معنی آن تقدیر از فرمانبرداری گذشته آنان است نه اینکه در آینده میتواند هر گونه ناتوانی که دشمن میخواهد بکنند.

۹- استقرار سلطنت بنی امیه

سال شصت هجرت معاویه در گذشت و فرزندش یزید طبق پیتی که پدرش از مردم برای وی گرفته بود تمام حکومت اسلامی را در دست گرفت. یزید بنهادت تاریخ هیچگونه شخصیت دینی نداشت جوانی بود حتی در زمان حیات پدر امتنانی باصول قوانین اسلام نمیکرد. و جزعانی و شهوت رانی و بی بندوباری سرش نمیشد و در سه سال فرمانروایی خود فجایعی راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آنچه فتنه ها که گذشته بود سابقه نداشت.

سال اول حضرت حسین بن علی ع را که سبط پیغمبر اکرم ص بود بافرزدان و خویشان و یارانش با فبیع ترین وضعی کشت و زنان و کودکان اهل بیت پیغمبر را به قتل رساند. سرهای ابرید شهداء در شهرها گردانید و در سال دوم شهر مدینه را آتش زد و خون و مال و عرش مردم را سه روز بختگاریان خود مباح ساخت.

و در سال سوم کعبه مقدسه را خراب کرد و آتش زد پس از یزید آل مروان حکومت اسلامی را (بنقضی که در تاریخ ضبط شده) بدست گرفتند حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک بیستاد سال ادامه داشته روزگار تیره و شومی بر اراک اسلام و مسلمانین بوجود آورد که در جامعه اسلامی جز یک امپراتوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بروی آن نهاده بودند حکومت نمیکرد.

در دوره حکومت ایشان کاریجائی کشید که خلیفه وقت که جانشین پیغمبر اکرم ص و یگانه حامی دین شمرده میشد بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرغری سازد تا مردم هیچ در آنجا بخوش گذرانند. یزید خلیفه وقت قرآن کریم را آماج تبر قرار داد و در شهری که بعنوان خطاب بر آن اشاء کرد گفت: روز قیامت که پیش خدای خود حضور مییابی بگو: خلیفه مرا بپاره کرد.

البته شیعه که اختلاف فکر اساسی شان با اکثریت تن در دو مسئله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بود در این دوره نزدیک روزگار تلخ و دشواری میگذراند و ولی پیدادگری و بی بندوباری حکومت‌های وقت و قیافه مطلقیت و تقوی و طهارت پیشوایان اهل بیت آنانرا روز بروز در مقابلشان استوار تر میساخت و مخصوصاً شهادت دلغراش حضرت حسین پیشوای سوم شیعه در توسعه یافتن تشیع و ویژه در مناطق دراز مرگ خلافت ما نندمرات و وین و ایران کمک بسزائی کرد.

گواه این سخن اینکه در زمان پیشوای پنجم شیعه امامیه که هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود و چهل سال از شهادت امام سوم نمیگذشت بناسبت اختلال وضعی که در حکومت اموی پیدا شده بسود شیعه فرصت یافت از اشراف کسور اسلامی ما نند سبیل بدر پیشروی پنجم ریخته باحدیث

و تعلم معارف اسلامی میرداختند

هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چند نفر از امراء دولت شهر قم را در ایران بنیاد نهاده شیعه تشیع کردند و لی در عین حال شیعه در حال تلبه و بدون تظاهر بندهب زندگی میکردند

بارها در اکثریت فشار سادات علوی بر ضد پیدادگریهای حکومت قیام کردند ولی شکست خورده بالاخره جان خود را در این راه گذاشتند و حکومت بی پروای وقت در پایمال کردن ایشان فروگذاری نکرد.

چند زید را که پیشوای شیعه زیدیه بود از قبیرون آورده بدار آویختند و پس از آنکه سه سال بر سر دار بود باین آورده آتش زدند و خاکسترش را باد آیدند و بنحوی که اکثر شیعه معتقدند امام چهارم و پنجم نیز بدست این امانت که خلیفه را بدین که چهار خلیفه اولی پس از رحلت بدست آنان واقع گشت

فجایع عمل امویین بحدی فاش و بی پرده بود که اکثریت اهل تشیع با اینکه خلفاء را عموماً مقترض الطاعه میدانستند ناگزیر خلفاء را بدوسته تقسیم کردند: خلفاء را دشمنان که چهار خلیفه اولی پس از رحلت میباشند (ابوبکر و عمر عثمان و علی) و خلفاء غیر را دشمنان که از معاویه شروع میشوند.

امویین در دوران حکومت خود در اثر پیدادگری و بی بندوباری با اندازه‌ای نفوذ عمومی را جلب کرده بودند که پس از شکست قطعی و کشته شدن آخرین خلیفه اموی دو پسر وی با جمعی از خانواده خلافت از دارالخلافت گریختند و بهیچا روی آوردند پناهنشان ندادند بالاخره پس از سرگردانی بسیار که در بیابانهای توبه و حبه و بجاره کشیدند و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند بنسب یمن در مکه آمدند و بدریوزه خرج راهی از مردم تحصیل کرده درزی حلالان عازم مکه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید شدند

۱۰- شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث اول قسرن دوم هجری بدنایال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر پیدادگری و بدرفارتیهای بنی امیه در همه جای کشور های اسلامی ادامه داشت دعوی نیز بنام اهل بیت پیغمبر در ناحیه خراسان ایران پیدا شد معتقدی دعوت ابومسلم مروزی سردار ایرانی بود و بیشتر خلافت اموی قیام کرد و شروع به پیشرفت نمود تا دولت اموی را برانداخت

این نهضت و انقلاب اگرچه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه میگرفت و کم و بیش شونان خویشوایی شهداء اهل بیت را داشت و حتی از مردم برای یکمدر پسندیده از اهل بیت (سرشته) بیعت میگرفتند با اینکه بدستور مستقیم بی اشاره پیشوایان شیعه نبود بگوای اینکه وقتی ابومسلم بیعت خلافت را با امام ششم امامیه در مدینه عرضه داشت وی جدا رد کرد و فرمود: « تو از مردان من نیستی و زمان نیز زمان من نیست »

بالاخره بنی عباس بنام اهل بیت خلافت را بردند و در آغاز کار روزی چند بمردم و علویین روی خوشی نشان دادند حسی بنام انتقام شهداء علویین بنی امیرا قتل شام کردند و قبور بنی امیه را شکافته هرچه یافتند آتش زدند ولی دیری نگذشت که شیوه ظالمانه بنی امیه را پیش گرفتند و در پیدادگری و بی بندوباری فروگذاری نکردند.

ابوحنیفه رئیس یکی از چهار مذهب اهل تشیع بزندان منصور رفت و شکنجه‌ها دید و این جنین پیشوای یکی دیگر از چهار مذهب کارنامه خود امام ششم امامیه پس از آزار و شکنجه بسیار باهم در گذشت و علویین را دسته دسته گردن میزدند یازده زنده دخی میکردند با لایق دیوار یا زیر آینه دولته میگذاشتند.

هارون خلیفه عباسی که در عهد وی امپراتوری اسلامی باوج قدرت و وسعت خود رسیده بود و گاهی خلیفه بخورشنگ نگاه کرده و آنرا مخاطب

ساخته میگفت: و پیر کجا میخواهی بناب که بیرون از ملک من نخسواخی تاقت» از طرف لشکریان وی درخار و باختر جهان پیش میرفتند ولی از طرفی نیز در سر بغداد که در چند قدمی قصر خلیفه بود بی اطلاع و اجازه خلیفه مامور گذاشته از عابری حق عبور میکردند حتی روزی خود خلیفه میخواست از جریر بگذرد جلوش را گرفته حق عبور مطالبه کردند. یکه مدتی با خواندن در بیت شوقت انکیز امین خلیفه عباس را سر شوقت آورده امین سه میلیون درهم بوی بخشید معنی از شادی خود را بپای خلیفه انداخته گفت: یا امیر المؤمنین اینهمه پول را بن من میبخشی؟ خلیفه در پاسخ گفت: اهمیت ندارم ما این پول را از یک ناحیه ناشناخته کشور میگیریم.

ثروت سرسام آوری که همه ساله از اقطاع کشورهای اسلامی بعنوان بیت المال مسلماناندارا خلافت سر از بر میبرد بهیچر فیهوسرانی و حق کشی خلیفه وقت میرسید شماره گزینان پریش و دختران و پسران زیبا در دربار خلافت میوزارن میرسید.

شیعه از اقراض دولت امسوی و روی کار آمدن بنی عباس طرفی نیست جز اینکه دشمنان پیدادگر و تغییر اسلام دادند.

۱۱- شیعه در قرن سوم هجری

با شروع قرن سوم شیعه نفس تازه‌ای کشید و سبب آن اولاً این بود که کتب فلسفی و علمی بسیاری از زبان یونانی و سریانی و غیر آنها برابن عربی ترجمه شد و مردم بتعلم علوم عقلی و استدلالی هجوم آوردند علاوه بر آن مأمون خلیفه عباسی (۱۹۵-۲۱۸) معتزلی مذهب با استدلال عقلی علاقمند بود و در نتیجه یکمدر در ادیان و مذاهب رواج تام و آزادی کامل داده بود و علماء و متکلمان شیعه از این آزادی در فعالیت علمی و تبلیغ مذهب اهل بیت فرومندی نمیکردند.

و لایاً مأمون عباسی باقتضای سیاست خود با امام هشتم شیعه امامیه ولایت عهد داده بود و در اثر آن علویین و دوستان اهل بیت با اندازه‌ای از نفوذ و اولیاء دعوت مصون بودند و پیش از آزادی بی بهره نبودند ولی با برتری گذشت که دم بر نه مشیر بسوی شیعه برگشت و شیوه فراوانی شده گذشتگان سراغ شان آمد خاصه در زمان متوکل عباسی (۲۲۲-۲۳۲) که مخصوصاً با علی ع و شعبان وی دشمنی خاصی داشت و با مروتی بود که مزار امام سوم شیعه امامیه را در کربلا با خاک یکسان کرد

۱۲- شیعه در قرن چهارم هجری

در قرن چهارم هجری عواملی بوجود آمد که برای توسعه یافتن تشیع و نیرومند شدن شیعه کمک بسزائی میکرد از آنجمله سستی ارکان خلافت بنی عباس و ظهور پادشاهان آل بویه بود.

پادشاهان آل بویه که شیعه بودند کمال نفوذ را در عاصمه خلافت که بغداد بود و در خود علیه داشتند و این قدرت قابل توجه شیعه اعجاز عباد که در برابر مدعیان مذهبی خود که پیوسته با تکیه قدرت خلافت آنان را خورده میکردند قطع کرده آزادانه تبلیغ مذهب پیردازند. چنانکه علویین گفتند درین قرن همه جزیره اعراب با مسلمان آن باستثناء شهرهای بزرگ، شیعه بودند و با اینوصف برخی از شهرهای بزرگ ما نند عاصه و صعدیه شیعه بود.

در پیشور صیریه که پیوسته مرکز تشیع بود و با کوفه که مرکز تشیع شمرده میشد رقابت مذهبی داشت عصبه ای قابل توجه شیعه بودند و همچنین در طرابلس و ناپلس و طبریه و حلب و نیشابور و حران شیعه بسیار بود و اهواز و سواحل خلیج فارس از اهل مذهب شیعه داشت در آغاز این قرن که ناصر اطروش پس از سالیها تبلیغ که در شمال ایران بعمل آورد بناحیه طبرستان آسیا با فوسلستانی آناسی نمود که تا چندین بار ادامه داشت و پیش از اطروش نیز حسن بن زید علوی سالیها در طبرستان سلطنت کرده بود.

درین قرن، فاطمین که اساعیلی بودند بصدر دست یافتند و سلطنت

۱۳- شیعه در قرن ۵-۹ هجری

از قرن پنجم تا اواخر قرن نهم شیعه بهیسان افزایش که در قرن چهارم داشت ادامه میداد و پادشاهانی نیز که مذهب شیعه را داشتند بوجود آمده از تشیع ترویج میکردند.

دراواخر قرن پنجم هجری دعوت اسماعلیه در قلاع الموت رینه انداخت و اسماعلیه نزدیک یک قرن و نیم در وسط ایران در حال استقلال کامل میزیستند و سادات مرعی نیز در مازندران سالیها سلطنت کردند. شاه خدا بنده از پادشاهان مغول مذهب شیعه را اختیار کرد و انتخاب او از پادشاهان مغول سالیان دراز در ایران سلطنت و از تشیع ترویج می شد کردند و همچنین سلاطین آق قویونلو و قره قویونلو که در تیسروز حکومت میکردند و دامنه حکومت شان تا فارس و کرمان کشیده میشد و حکومت فاطمین نیز در مصر برپا بود.

البته قدرت مذهبی جماعت با پادشاهان وقت تفاوت میکرد چنانکه پس از برپه شدن بساط فاطمین و روی کار آمدن سلاطین آل ابوب صفه برگشت شیعه مصر شامات آزادی مذهبی را بکلی در دست دادند و جمع کثیری از شیعه بجرم تشیع از دم شمشیر گذشتند و از آنجمله شهید اول محمد بن یکی از نوانع فقه شیعه سال (۷۸۶) در شام بجرم تشیع کشته شد و همچنین شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی در حلب بجرم فلسفه بقتل رسید

رو بهیمر فقه شیعه درین پنج قرن از جهت جمعیت در افزایش و از جهت قدرت و آزادی تشیع تا بهیوقت و مخالفت سلاطین وقت بود که اندوختگر دین ملت مذهب تشیع را یکی از کشورهای اسلامی مذهب رسمی اعلام نند.

۱۴- شیعه در قرن ۱۰-۱۱ هجری

در این اوان جوان سیزده ساله‌ای از خاندان شیخ صفی اردبیلی متوفای (هجری که یکی از منابع طریقت در شیعه بود باسید نقره‌دوش از مریدان پدرانش بنشورواچا یک کشور مستقل و مشتمل شیعه در اردبیل قیام کرده شروع بکشورگشائی و برانداختن آیین مولکا فلواتنی ایران زمین نمود و پس از جنگهای خونینی که با پادشاهان محلی و ویژه با پادشاهان آل عثمان که زمان امپراتوری عثمانی را در دست داشتند کرد موفق شد که ایران فقه فقهیه را بتکل یک کشور در آورده و مذهب شیعه را در قلمرو حکومت خود تسلط نهد

و پس از درگذشت شاه اسماعیل صفوی پادشاهان دیگری از سلسله صفویه تا اواسط قرن دوازدهم هجری سلطنت کردند و یکی پس از دیگری رسمیت مذهب شیعه امامیه را تأیید و تثبیت نمودند حتی شهبانیه که در اوج قدرت بودند (زمان شاه عباس کبیر) توانستند وصی ارضی کشور و آمار جمعیت را به بیشتر از دو برابر ایران کنونی (سال هزار و سید و هشتاد و سه) برسانند. گروه شیعه و دین دو قرن و نیم تقریباً در سائر کشورهای اسلامی بهیسان حال سابق با افزایش طبیعی خود باقی بوده است.

شیعه در قرن ۱۲-۱۴ هجری

در سه قرن اخیر پیشرفت مذهبی شیعه بهیسان شکل طبیعی سالیانش بوده است و فعلاً که اواخر قرن چهاردهم هجری قمری است تشیع در ایران مذهب رسمی شناخته میشود و همچنین در بین و عراق اکثریت جمعیت کشور را شیعه تشکیل میدهد و در همه ممالک مسلمان تشیع چنان کسب و بیش شیعه وجود دارد و رو بهیمر فقه در کشورهای مختلف جهان (چنانکه گفته میشود) نزدیک صد میلیون شیعه زندگی میکنند.

شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی

نوشته: دکتر سید حسین نصر

شیخ اشراق شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی ستاره درخشانی که در سنین جوانی افول کرد - و با وجود این امر مکتب نوینی در حکمت اسلامی بوجود آورد - چنانکه شایسته مقام والای او است شناخته نشده و افکار جاویدانش مورد توجه معاصران قرار نگرفته است. در ایران گرچه کلمات و گفتار و عقائد فلسفی او در کتب حکمای سلف مخصوصاً صدر المتألهین ملاصدرا شیرازی مشهود است و شرح حکمت الاشراق در برخی مدارس تدریس میشد لکن کمتر در باره شخصیت و آثار او و نیز نبوغ خاص فلسفی او تحقیق شده است (۱) در حالیکه در ممالک عربی بیشتر متنبعات موجود دست دوم است و از آثار و کتب و مقالات اروپائی سرچشمه میگردد (۲). و اما در مغرب زمین تحقیقات ارزنده در این زمینه از آن استاد هنری کرین است که بیش از ربعی قرن پیش کمر همت به احیای آثار سهروردی گماشت و تا امروز علاوه بر چاپ متون بسیاری از آثار او چندین کتاب و مقاله در باره این حکیم بارگشته است و بالاخره موفق شده است جانی در تاریخ فلسفه اسلامی چنانکه در مغرب زمین تدریس آن متداول است برای او باز کند. «۳» - با وجود این کوشش‌ها هنوز بسیاری از نکات حیات‌شیخ اشراق و افکار او مجهول مانده و حتی اکثر آثار او و شرح‌یادی که در طی قرون بر آن نگاشته شده است در گوشه و کنار کتابخانه‌های ایران و ترکیه و هندو اروپا باقی مانده و استفاده از آنها باسانی میسر نیست «۴» الحق وظیفه محققان ایرانیست که این آثار را احیا کرده و فکر این شخصیت بزرگ حکمت و عرفان را به جهانیان بشناساند.

کلیات درباره حیات سهروردی از قبیل تولد او در سهرورد و تحصیلات در مراغه و اصفهان و سیاحت در ایران و شامات و آسیای صغیر و بالاخره اقامت در حلب در دیار ملک ظاهر شاه و وفات او در آن شهر در سال ۵۸۷ هجری به روش روشن است لکن آنچه هنوز مجهول مانده جزئیات زندگی او و خصوصاً علت تکفیر و قتل او می باشد. اکثر تذکره نویسان اسلامی توجه زیادی به بدقائق حیات او نداشته‌اند و حتی برخی او را با اعضای خانواده معروف سهروردی که از بزرگان عرفان و تصوف بوده‌اند اشتباه کرده‌اند. قطب شاگرد و مرید او شمس الدین شهریزی است که در نزهة الارواح و روضة الافراح فصل مفصل و بسیار مهمی درباره استاد خود نگاشته که در شرح حال حکمای سلف و افعال و نظیر است، اما حتی این شرح که خواننده را با بسیاری از خصوصیات اخلاقی و فکری شیخ اشراق آشنایی سازد درباره چگونگی تحولات دوره آخر حیات او مطالب کافی در دسترس او قرار نگیرد. فقط خواننده را با نایبهای بزرگ آشنایی سازد که بعلمت حدت ذهن توأم با نوعی گستاخی و بی‌سیاستی دائماً با

علمای زمان خود در ستیز و مجادله بود و بالاخره بنحوی که آشکار نیست قربانی این امر شد. چگونگی قتل و پساوفات سهروردی (۵) درخور تحقیق دقیق‌تری است نه فقط برای روشن کردن جریانات حیات او بلکه چون چگونگی این واقعه و علل آن با تحولات بعدی عسالم اسلامی و سیر حکمت اسلامی توأم است، و کلیدی است برای فهم این مطلب که گرچه سهروردی در حلب وفات یافت نام او در آن دیار بکلی فراموش شد، بطوریکه قبرا و امروز در پاسگاهی قرار گرفته و فقط عدهٔ خیلی از دانشمندان از وجود آن خبر دارند در حالی که همین حکیم پروردی نفوذ فراوانی در ایران از خود بجا گذاشت و از مهمترین عوامل حیات فکری بعدی ایران و عالم تشیع بشمار می‌آید (۶).

از آنچه مورخان معاصر یاد کرده‌اند درباره ملک ظاهر شاه و جریانات محاکمه و تکفیر سهروردی نوشته‌اند چنین برمی‌آید که او در واقع قربانی تحولات وضع سیاسی آن زمانه شد (۷) فاطمیون مصر از مسیحیان در جنگ‌های صلیبی شکست خورده بودند در حالی که صلاح الدین ایوبی که از اهل سنت و جماعت بود آنها را شکست داد و دار الاسلام را از گزند بیگانگان نجات بخشید. همین امر باعث تمایل بسیاری از مردمان شامات از گرایش به نهضت باطنی و حتی شیعه به سنی شد چنانکه شهرهای شمال لبنان فعلی مانند طرابلس که تا آن زمان شیعه بود به صورت مراکز سنی درآمد و تا به امروز باین وضع باقی است. سهروردی در زمانی به حلب آمد که تازه قدرت مسلمین مستقر شده بود و حکومت کوچکترین گرایش به افکار باطنی که در ذهن مردم یا دوره شکست از مسیحیان ارتباط یافته بود نداشت. عجب این است که شیخ اشراق هنگامیکه تکفیر شد، در مسائلی مانند ختم نبوت و دائره‌الایمان مورد مؤاخذه قرار گرفت که بدون شک اشاره به عقائد باطنی و یا شیعی است و بدین جهت نیز بالاخره تکفیر و محکوم شد. قطب سؤال عرفان و تصوف و یا حکمت اشراق نبوده بلکه ترس فقهای حلب از بازگشت افکار باطنی و آنچه فاطمیان از آن طرفداری می‌کردند با احتمال قوی سهمی اساسی در مخالفت آنان و بالاخره از بین بردن سهروردی داشت. اینها مسائلی است که البته جواب قاطع آن فقط با تحقیقات بعدی روشن خواهد شد.

و اما درباره آثار سهروردی باید گفت در این مورد نیز مطالب کشف نشده زیاد است. گرچه پروفیسور کرین فهرست آثار او را بنحو نسبت جامعی تهیه کرده است لکن هنوز فهرست متفصّل و کاملی در دست نیست. کتب و رسائل معروف شامل چهار کتاب بزرگ تلویحات و مقامات و مطارحات و حکمة الاشراق و رسائل که خلاصه

آنها است از قبیل پرتنامه و هیاکل النور و الواح عمادی و رسائل موجز عرفانی همچون روزی با جماعت صوفیان و آواز پرچبر نیل و کلمة التصوف و بالاخره ادعیه و اوراد شیخ اشراق معروف است گرچه همه آنها هنوز بحلیه طبع آراسته نشده است، لکن حتی در این زمینه برخی مسائل حل نشده باقیست مانند شرح اسماء الهی و رسالهٔ فقی در کتابخانه مجلس که باو منسوب است و یا رسالهٔ یزدان شناخت که برخی آنرا از او و برخی از عین‌القضاة می‌دانند. و بالاخره باید اعتراف کرد که ممکن است هنوز از کتب و کنار کتابخانه‌های هند و ایران و ترکیه رسائل دیگری از او بدست آید (۸) آنچه باید اکنون انجام گیرد بررسی دقیق این رسائل مشکوک است مخصوصاً ادعیه و اورادی که بنام الولادات و التقدیسات معروف است و مطالب مهمی دربارهٔ مکتب، هرمی و افکار صابینی و نفوذ آن در مکتب اشراقی در بر دارد، پس از تعیین صحت و یا سقم نسبت این رسائل و ادعیه به او سپس می‌توان به تنظیم آثار او از لحاظ تقدم و تأخر، تاریخ تألیف و روابط فکری بین آنها پرداخت و سیر تفکر این حکیم بزرگ را که در دیار عمر جهان را ترک گفت و با وجود این، شاهکارهای بزرگ فلسفی و عرفانی از خود بجا گذاشت روشن ساخت.

دیگر از نکات مجهول درباره سهروردی حیات طریقتی و صوفیانه و پیوستگی او به سلسله‌های تصوف است. در اینکه شیخ اشراق متصوف بوده و سالها در راه زهد و ریاضت و پیودن مسلک اهل طریقت قدم نهاده و حتی اولین کسی است در اسلام که کوشیده است فلسفه و تصوف و یا طریق استدلال و اشراق را تلفیق دهد شکی نیست (۹) لکن آنچه هنوز بر محققان مجهول است بدقائقی است معنوی او است. او به چه طریقه‌ای نسبت داشت؟ و از چه پیری رسم سیر سلوک آموخته بود و بدین جهت چه مرشدی خرقه فقر محمدی پوشیده بود؟ اینها سؤالاتی است که به ما هنوز جواب آن یقین داده نشده لکن از لحاظ علم ما به شخصیت معنوی سهروردی و ماهیت مشرب نوین فلسفی او پس مهم است.

و نیز از برجسته‌ترین نکات عقائد فلسفی سهروردی اعتقاد بوجود دو مکتب قدیم فلسفی یعنی مکتبهای یونانی و ایرانی بوده است که سهروردی خود را وارث هر دو دانسته و در سند تلفیق و هم‌آهنگی آنها برآمده. و انگهی سهروردی اصطلاحات قدیم ایرانیان را درباره فرشتگان بکار برده و آثار او حاکی از اطلاعات دقیقی درباره فرشته‌شناسی مزدائی است که او با عقیده افلاطونی در باره عالم مثال می‌آمیزد. استعمال صحیح نام امشاسپندان به عنوان

ادرباب الانواع شاهد آشنائی سهروردی با برخی از اصول اساسی حکمت قدیم زرتشتیان است، حال باید دید آیا واقعاً يك مکتب سری عرفانی ایران باستان تا قرن ششم زنده بوده است؟ امری که بس بعید بنظر میرسد. و یا اینکه شیخ اشراق از مؤبدان زرتشتی که هنوز در ایران زیاد بودند اطلاعات خود را کسب کرده و یا اینکه اصلاً باید ریشه فلسفه اشراقی را در آثار دیرین ابن سینا و مخصوصاً شاگردانش مانند بهمنیار جستجو کرد. (*)

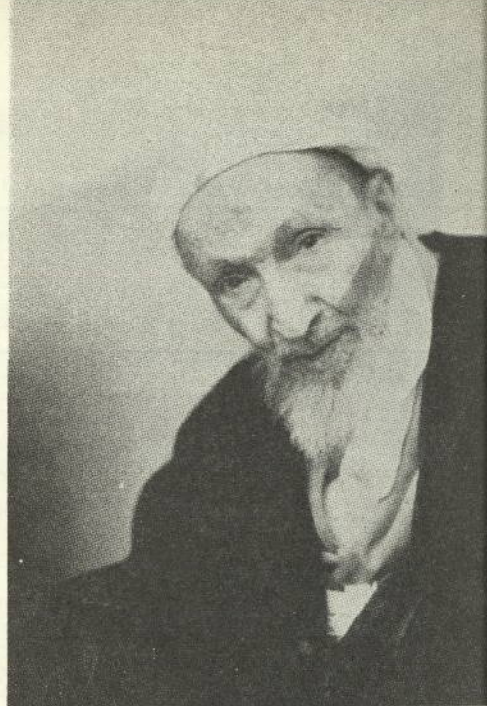
بنظر راقم این بطور شقّ سومی از همه امکانش بیشتر است لکن فقط تحقیقات دقیق‌تری از آنچه تاکنون انجام پذیرفته است می‌تواند این مسأله اساسی را که اصل و ریشه فلسفه اشراقی است روشن سازد. در هر صورت امکان تمایل سهروردی را با منابع مزدائی نمی‌توان نادیده گرفت.

شیخ اشراق شهاب الدین سهروردی چون شهابی در آسمان حکمت و عرفان اسلامی سرعت عبور کرد و در دوره کوتاه اقامت خود در این عالم یابو، مکتب نوینی در حکمت اسلامی، تأسیس کرد. روش استدلالی را با اشراق بیامیخت و غایت فلسفه را نجات نفس از زندان ظلمانی هوی و هوس و هواجس نفسانی دانست. ریاضت و تزکیه نفس را لازمه علم کامل دانست و در تلفیق فلسفه و دین و نیز فلسفه یونانی و حکمت ایران باستان کوشید. او عارفی بود مسلمان که در آئینهٔ عرفان اسلامی صور و افکار و عقائد حکمت پیشینیان را از یونان و ایران و بابل و هند مرئی ساخت و احیاء کرد. نور را مبدأ واقعیت دانست و انسان را متوجه حقیقت عالم ملکوتی ساخت و علم و وجود را در اصل یکی شمرد. از منابع گوناگون استفاده کرد و بر عکس حکمای قبلی که فقط به کتب فلاسفه بزرگ یونان استناد میکردند قرآن کریم و احادیث نبوی و آثار متصوف بزرگ پیشین خود را سرچشمه الهام بخش فلسفه دانست و حتی در مبحث نور از مکتب الانوار غزالی استفاده کرد. در عین حال که حکمت ایرانیان باستان را که بنظر او بین خواص آن آن دوره مؤید توجه و یکتاپرستی بود گرامی شمرد و داخل جریان کلی فلسفه اسلامی ساخت. بنی از پنجاه اثر بدیع عبری و فارسی از او باقی مانده که اکثر آنها از ادب شاهکار است در نوع خود میباشند مخصوصاً رسائل فارسی که از بهترین نمونه‌های نثر ساده و روان فلسفی بزبان فارسی است (۱۰)

با وجود این سچایا هنوز بسیاری از نکات اساسی مربوط به حیات و آثار او با مکتب این حکیم که نظیر که برخی از آنها در بالا اشاره شده در بوته فراموشی مانده و چنانکه در خورشان

چهره‌های درخشان

خوانندگان «معارف اسلامی» در هر شماره این نشریه تحت عنوان «چهره‌های درخشان» مختصری از شرح احوال بزرگان و خدمتگزاران برجسته عالم اسلام را خواهند خواند. در این شماره، که شماره نخستین «معارف اسلامی» است، شرح احوال و آثار استاد میرزا احمد آشتیانی مدظله العالی، باختصار درج میگردد.



مختصری از شرح احوال و آثار:

استاد میرزا احمد آشتیانی

اوقات فراغت از تدریس علوم، مجمعی بعنوان تدریس اصول عقاید برای عموم طبقات علاقمند تشکیل میدادند و باینانی ساده به ارشاد و هدایت همگان می‌پرداختند.

پسالیکهزار و سیصد و چهل هجری قمری، به منظور تکمیل علوم نقلیه و درک فیض محاسراتید نجف اشرف، رهسپار عراق گردیدند و در حدود ده سال در آن ناحیت اقامت گزیده و به افاده و استفاده علمی مشغول بودند؛ بهویژه با مرحوم آیه الله آقامیرزا محمد حسین نائینی غروی مأنوس گشته و از محضرشان بهره میبرده‌اند.

استاد آشتیانی در سال یکهزار و سیصد و پنجاه هجری قمری بایران مراجعت فرمودند و در تهران مستقر شدند.

استاد میرزا احمد آشتیانی فرزند حاج میرزا محمد حسن آشتیانی طاب ثراه است که از پیشوایان بزرگ مذهب جعفری و مستغنی از تعریفند.

استاد میرزا احمد آشتیانی بسال یکهزار و سیصد هجری قمری در تهران دیده بجهان گشودند پس از فرا گرفتن ادبیات فارسی و عربی، در خدمت پدر بزرگوارشان بخواندن سطوح فقه و اصول پرداختند و پس از فوت والد مرحومشان در نزد اعلام دیگری مانند مرحوم آقا میرزا هاشم رشتی - آقا میرزا حسن کرمانشاهانی - مرحوم آقا شیخ محمد رضا نوری و مرحوم آقا سید محمد یزدی علوم عقلیه و نقلیه را به کمال فرا گرفتند.

آنگاه در مدرسه سپهسالار قدیم سپس در مدرسه سپهسالار جدید مشغول تدریس علوم معقول و منقول گردیدند و ضمناً در

بوده و حتی مریدان و شارحان معتابیهی در آسیای صغیر و ترکیه فعلی از او بیجا مانده است. شایسته است که آثار سهروردی کاملاً احیا شود و فلسفه او که از برجسته ترین فصول فلسفه اسلامی و درخشان ترین لحظات حیات فکری و معنوی ایران است به جهانیان شناسانده شود.

و برخی از آنها را انتشار داده‌اند. راقم این سطور نیز فصلی در کتاب تاریخ فلسفه A history of Muslim Philosophy که تحت نظر میر محمد شریف درویشیاد در ۱۹۶۳ بطبع رسیده است درباره سهروردی نگاشته است.

۴- اینجانب در حال تصحیح و تهیه نسخه کامل آثار سهروردی میباشد و امیدوار است در سال آینده مجموعه را در سلسله انتشارات مؤسسه ایران و فرانسه تهران بطبع رساند.

۵- رجوع شود به ترجمه اینانی بنام کثر الحکمة از ضیاء الدین لاری، طهران ۱۳۱۶ جلد دوم ص ۱۳۷-۱۴۵
۶- در سفری که اینجانب سال گذشته به حلب کرد با زحمت فراوان هزار شیخ اشراق را در اطاق پشت یکی از پاسگاههای قدیمی شهر یافت، روی سنگ قبر پاشویه با قلم سلیوردی نوشته اند حتی نام حکیم نیز بدرست بر روی قبر او دیده نمیشود.

۷- رجوع شود به اصول الفلسفه الاشراقیه، الباب الاول «حیة السهروردی و کتبه و عصر».

۸- در سفری که اینجانب در سال ۱۳۴۰ به هندوستان کرد چند رساله در کتابخانه رضا در رامپور از سهروردی مشاهده کرد که یکی از آنها درباره وجود با آنچه تاکنون از او شناخته شده است کاملاً فرق داشت لکن بعلم نبودن وسیله هیچگاه تهیه نسخه عکسی آن مقدور نشد.

۹- بهداز او این ترک صاحب کتاب تهیة الفرائد همین طریق تلیف فلسفه و تصوف یا عرفان را پیش گرفت.

* درباره حکمت مشرقیه ابن سینا رجوع شود به نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت بقلم دکتر حسین نصر، تهران، ۱۳۴۱، ص ۲۳۸ به بعد.

(۱۰) رجوع شود به تاریخ ادبیات در ایران بقلم آقای دکتر ذبیح الله صفا، تهران ۱۳۳۶، ص ۹۹۶ - ۹۹۷.

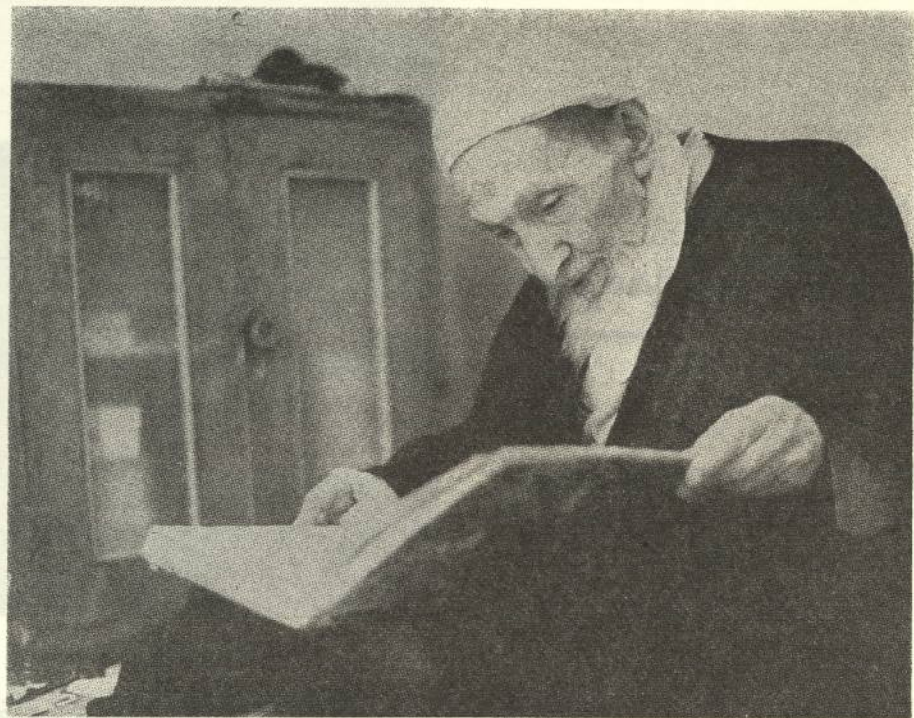
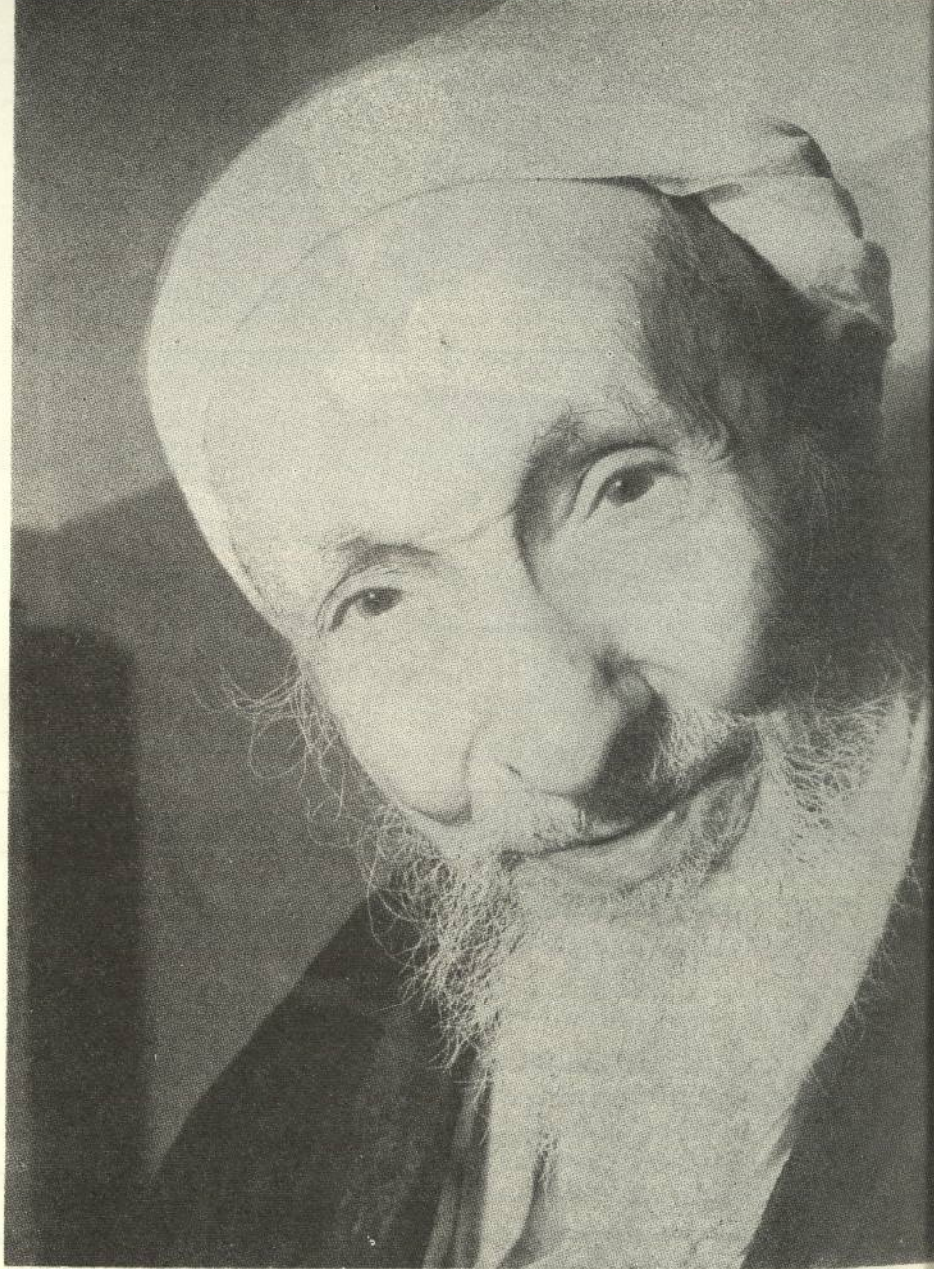
و مقام او است درباره آن تحقیق نشده است. نه تنها بعلم ارزش سهروردی فی نفسه بلکه نفوذ فوق العاده ای که او در تمام حکمای بعدی ایران از خواجه نصیر الدین طوسی تا میرداماد و ملاصدرا و بالاخره تا دوره اخیر و حکمای قرن گذشته چون حاجی ملاعاری سبزواری داشته و نیز سهم مهمی که در اشاعه فلسفه اسلامی در هند و هندو دار

۱- تنها آثار مربوط به سهروردی در چند سال گذشته در ایران نشر برخی رسائل فارسی او توسط آقای دکتر مهدی بیانی و یکی دو نفر دانشمند دیگر و رساله افکار سهروردی و ملاصدرا، طهران ۱۳۱۷، بقلم آقای علی اکبر دانراشت میباشد. همچنین رجوع شود به سید محکم سلیمان بقلم دکتر سید حسین نصر ترجمه آقای احمد آرام ۱۳۴۵، فصل دوم که به سهروردی و مکتب اشراقی اختصاصی داده شده است.

۲- مفصل ترین کتاب ب زبان عربی درباره سهروردی اصول الفلسفه الاشراقیه، قاهره ۱۹۵۹ بقلم محمد علی ابوریان است که بیشتر معنی بر تحقیقات کربن و راسینیون است لکن برخی اطلاعات نوین که حائز اهمیت است در باره زمینه تاریخی عصر سهروردی و علت تکفیر او را در بر دارد. و نیز رجوع شود به مقاله پرمایه محمد مصطفی حلمی «آثار السهروردی المقتول» تصنیفها و خصائصها التصوفیه و الفلسفیه، مجلة کلیة الاداب (قاهره)، المجلد ۲ امایو ۱۹۵۱، ص ۱۷۸-۱۴۵.

۳- بر و فوسر کربن در دو کتاب مجموعه فی الحکمة الالهیه، المجلد الاول، اسلامبول، ۱۹۴۵ و مجموعه دوم مصنفات شیخ اشراق شهاب الدین یحیی سهروردی، طهران، ۱۹۵۲؛ الهیات تلویحات و مطارحات و مقاو مات و متن کامل حکمة الاشراق و چند رساله کوتاه را به طبع رسانیدو در Fondateur de la doctrine Illuminative Sahrawerdi d, Alep

پاریس ۱۹۳۹ و روابط حکمت اشراق و ایران باستان، طهران ۱۳۲۵ و در مقدمه مفصل کتابهای مذکور در فوق به تجزیه و تحلیل آثار و افکار سهروردی پرداخت و نیز تاکنون چند رساله سهروردی را به فرانسه ترجمه و چاپ کرده و ترجمه دقیقی نیز از متن کامل حکمة الاشراق تهیه کرده است که متأسفانه هنوز بطبع نرسیده است. و نیز H. Ritter O - Spies با آثار سهروردی پرداخته



از آن هنگام تا کنون اغلب اوقات معطله صرف تألیف و تدریس کتب و رسالات علمی و رسیدگی به امور اهل فضل و شرفا و مؤمنین میگردد .

تألیفات

ایشان دارای تألیفات متعدد و آثار گرانها و پرارزشی هستند .

آثار چاپ شده حضرت استاد میرزا احمد آشتیانی بقرار زیر است :

۱ - تذکرة الافالین در اصول عقاید .

۲ - رساله در فرق بین اسم جنس و علم جنس .

۳ - قول ثابت در اصول عقاید بطریقه حکماء الهی (فارسی)

۴ - قصد السبیل در ابطال جبر و تفویض و اثبات امر بین امرین (عربی)

۵ - تبیان المسالك در بیان مسالك در مسئله وحدت وجود (عربی)

۶ - کلمة طیبہ در توحید (فارسی)

۷ - الولاية در بیان حقیقة ولایت حق الهیه (عربی)

۸ - مقالات احمدیه در اخلاق (فارسی)

۹ - نامه رهبران در اصول عقاید (فارسی)

۱۰ - طرائف الحکم ترجمه و شرح روایات در دو مجلد .

و آثار چاپ نشده استاد به شرح زیر :

۱ - شرح کفایة الاصول مرحوم آخوند خراسانی در سه دوره

(عربی)

۲ - شرح بر تبصرة مرحوم علامه حلی (عربی - ناتمام)

۳ - حواشی بر فرائد مرحوم علامه انصاری (عربی)

۴ - حواشی بر متاجر مرحوم علامه انصاری (عربی)

۵ - حواشی بر شرح منظومه مرحوم سبزواری (عربی)

۶ - حواشی و تعلیقات بر اسفار مرحوم ملا صدرا (عربی)

تفصیل الایات

نوشته: استاد ابوالحسن شعرانی

دیگر از کتب مفید آنان فهرستی است که مستشرق فرانسوی موسوم به زول لایوم برای مطالب قرآن مرتب ساخته و استاد افندی محد فؤاد عبدالباقی هم آنرا بنام تفصیل الایات ترجمه و منتشر ساخته است و این تالیف نویسدگان و اهل تحقیق را بسیار بکار میآید چون اگر کسی خواهد درباره یک مطلب همه آیات قرآنرا فراهم کند بی این کتاب دشوار است مثلاً در باره زکوة یا قصص یکی از انبیاء و نظری در مصنوعات الهی در سوره های قرآن متفرق آمده و با این کتاب میتوان همه آیات مختلفه راجع بیک موضوع را یکجا ملاحظه کند ملمس سنن فریدو جدی بیابان رسید .

باری این گونه فهرست مطالب که برای اکثر کتب خوش بترتیب حروف تهجی فراهم کرده اند برای ما مسلمانان بسیار بدیع است زیرا که نظیر آن در میان خود ندیده ایم جز اینکه صاحب بجاوالانوار در حق باب که برای عنوانی آماده کرده است در آغاز کلام آیات قرآنی راجع بآن باب را فراهم کرده است و ما پیش از اینکه درباره آن و نواقص یا محسنات آن چیزی بنویسیم بذکر چند نکته لازم مبادرت میورزیم .

البته قرآن کریم برای هدایت عقول بشر براه حق و تکمیل صفات حسنه و مکارم اخلاق نازل گردیده و مردم باید بتدبیر در معانی آن راه سعادت را تعیین دهند اما عنایت خدا و رسول صلی الله علیه و آله بحفظ آن نیز تعلق گرفته تا متأخران گرچه هزاران سال بگذرد یقین داشته باشند این کتاب آسمانی بی تغییر و تبدیل چنانکه نازل شده بدست آنان رسیده است زیرا که اگر چنین یقین نباشد خود در معانی آن هم تدبیر نمیکند . برای حفظ آن احکامی مقرر فرمودند که کلمات و حروف آن چنانکه در صدر اول خوانده و شنیده میشد با نظارت همه مسلمانان بی تغییر مصون ماند .

تلاوت قرآن

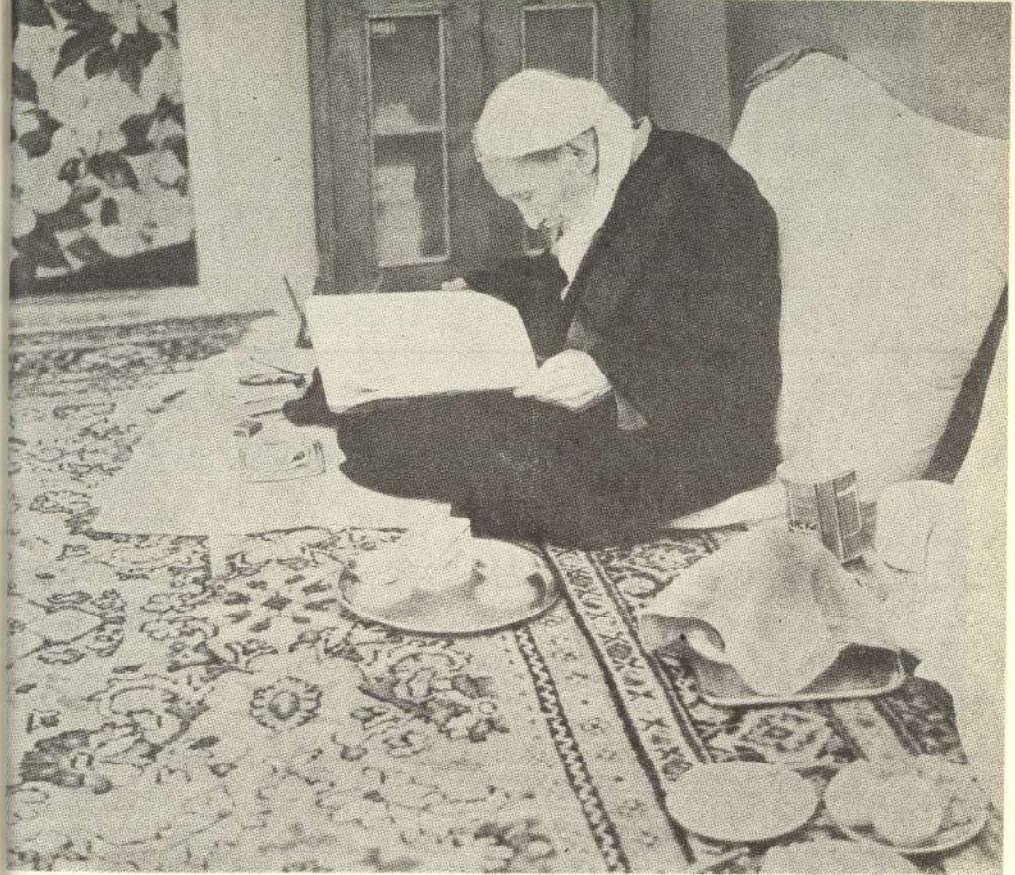
تلاوت قرآن یعنی ادای کلمات آن چنانکه نازل شده است خود در دین اسلام عبادت است ، هر چند خواننده معنی آنرا نداند و تعقل معانی آن عبادت دیگر ، هر چند الفاظ آنرا بر زبان نراند و حکمت بزرگ این دستور نگهداری

داشتند ان اسلام بلکه غیر مسلمانان هم بدانستن الفاظ و معانی و تاریخ و شأن نزول و تفسیر و آنچه متعلق بقرآن است اهتمامی سخت داشته و دارند و علوم بسیار در نتیجه کوشش آنان مدون گشت که فعلاً مقصود تعداد و بیان آنها نیست ، و از زحمات آنان ترتیب فهرستی است مشتمل بر جمیع مطالب متفرقه آن که یکی از حوائج بزرگ مراجعین قرآن است و بعضی مستشرقان عیسوی آنرا مرتب ساخته اند یکی از آنها موسوم به تفصیل الایات است که به عربی ترجمه و طبع شده است .

عالم مشهور مصری فرید و جدی درباره آن مقاله نوشته است که من در جای دیگر همه آنرا نقل کرده ام و اکنون منتخبی از آن ایراد میشود ، وی گوید ،

اروپائیان از آنکاه که با مردم مشرق مرآده آغاز کردند و شناختن دین و لغات و مذاهب قبائل عنایت نمودند و برای آنکه حقیقت هر چیز را چنانکه باید دریابند بحث در هر موضوع را بگروهی خاص سپردند و هر دسته برای تحقیق امری کوشیدند و بکتورهای شرقی سفرها کردند و لغات آنان را آموختند و از عادات آنان اطلاع یافتند و در آثار گذشتگان مانند خطوط و نقاشی ها و ابنیه و غیر آن دقت کافی نموده و اسرار خطوط قدیم را دریافتند و از هیچ کوشش دریغ نداشتند تا در تواریخ اقوام گذشته آنچه توانستند کشف کردند . اگر رنج آنان را در کشف مهمات تاریخ امم مشرق و لغات و ادیان ایشان نا دیده گیریم حق آنها را نشناخته و احسانی را انکار کرده ایم ...

یکی از کارهای نیکوی آنان برای آسانی بحث و تحقیق فهرست هایی است که بر حسب ترتیب مطالب با حروف معجم مرتب ساختند ، در این نزدیکی عالم انگلیسی فهرستی برای یافتن احادیث چهارده کتاب از کتب احادیث تالیف کرده و استاد محمد افندی فؤاد عبدالباقی به عربی ترجمه و آنرا مفتاح کنوز السنه نام نهاده است همه علماء و چنین کتاب حاجت داشتند تا هر کس حدیثی خواهد بداند در کدام یک از کتب این فن آنرا بتواند یافت . دیگر دائره المعارف اسلامی است که خلاصه آنچه در باره اسلام باید گفت مرتب بر حروف هجا فراهم آورده اند .



اکثر اوقات استاد صرف تحقیق و تألیف کتب و رسالات علمی میکرد .

دارند که در این مختصر مجال بحث درباره آنها نیست .
حضرت استاد میرزا احمد آشتیانی از پنج نفر از بزرگان علما و مراجع عالیه یعنی :
۱- آیه الله نائینی (میرزا حسین)
۲- آیه الله حائری یزدی (شیخ عبدالکریم)
۳- آیه الله اصفهانی (سید ابوالحسن)
۴- آیه الله بروجرودی (حاج آقا حسین)
۵- و موسوم آقا شیخ ضیاء الدین عراقی رضوان الله علیهم اجمعین اجازه در نقل احادیث و روایات و گواهی وصول به اعلی درجه اجتهاد گرفتند .

۷- صلوٰه مفصل و مستدل تقریر مرحوم آقا میرزا حسین نائینی (عربی)
۸- متاجر مفصل و مستدل تقریر مرحوم آقا میرزا حسین نائینی (عربی)
۹- دوره اصول (مباحث الفاظ و ادله عقلیه) میرزا حسین نائینی (عربی)
۱۰- لوامع الحقایق در اصول عقاید (عربی و در دست طبع)
گذشته از اینها ایشان نوشته جات و تألیفات و تعلیقات در فنون ادبی و ریاضی و منطقی و فلسفی در فقه و اصول و غیرها

تفصیل الایات

تایید الایات

قرآن است از تحریف و تبدیل چون همه مسلمانان در اکتاف عالم یابین تقیید نگهبان قرآنند و مواظب یکدیگر که در آن تغییری رخ ندهد.

عنایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان عسراول بر آن بود که عین الفاظ بی کم و زیاد بر زبانها جاری گردد و اگر کسی نتواند چنانکه باید لفظ آنرا بزبان ادا کند حتی برای لکنت و آفت، امامت وی در جماعت باطل باشد.

از این جهت مشاهده میکنیم که الفاظ و حروف آن مضبوط است و اگر یک و او یا یک الف در قرآنی زائد بر قرائت دیگر باشد آنرا در کتب خاص ذکر کرده اند و برای آن چند مثال ذکر میکنیم:

مصاحف امام

بعهد عثمان چند مصحف صحیح نوشتند و هر یک را مصحف امام نام نهادند و هر یک را بشهری فرستادند تا اهل آن شهر و نواحی اطراف بدان رجوع و قرآنهای خود را با آن مقابله کنند از جمله یکی در کوفه بود و یکی در بصره و یکی در دمشق و همچنین ... و اختلاف میان کتبات آنها نبود مگر اندک که در همه آنها جایز و صحیح و قرائت بدان مجاز شمرده میشد از جمله در سوره بقره آیه ۱۳۲ در مصحف مدینه و شام « و اوصی بها ابراهیم بنیه » و در دیگر مصاحف « و وصی بها » است. در آل عمران آیه ۱۳۳ هم در آن دو مصحف سارعوا بدون و اوعطفاست و در مصاحف دیگر « و سارعوا » در سوره مائده آیه ۵۳ ... بقول بدون و اوعطفاست و در مصاحف دیگر و یقول. در همان سوره آیه ۵۴ من یرتد بجای من یرتد،

در سوره براءه آیه صدو هفت الذین اتخذوا مسجدا ضرا ابعای و الذین اتخذوا و در سوره براءه آیه صدتجری تحتها الانهار و در بعضی مصاحف تجری من تحتها. در سوره یس ما عملت ایدیهیم بجای و ما عملته ایدیهیم بزاید ضمیر. و امثال این اختلاف بسیار است و همه از زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مجاز بود. آنچه ذکر کردیم نمونه بود تا خوانندگان نسخ اختلاف آنرا بداند.

چون معلمین قرآن در زمان پیغمبر « صلی الله علیه و آله و سلم » بسیار بودند و از جمله آنان یکی ابی بن کعب و عبدالله بن مسعود و آنان هم در پاره حروف با هم اختلاف داشتند و همه در محضر پیغمبر صلی الله علیه و آله قرآن میآموختند باید گفت همه آن

اختلافها مجاز بوده است. مشروط بآنکه صحابه از پیغمبر شنیده باشند نه آنکه هر دم بسلیقه خود در آن تصرف کنند ننشیده، و این که گویند قرآن بیک وجه نازل شد و اختلاف در آن وجود نداشت بازمناهی آن نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای تسهیل بر مردم همرا تجویز فرموده باشد.

باتفاق مسلمانان مدرک قرائت شنیدن و نقل است و رأی و اجتهاد را در آن راه نیست و بر این ادله و قرائن بسیار است که ما در حواشی مجمع البیان یاد کرده ایم از جمله، در یا عتکلم مانند عهدی و ابی که بر حسب قواعد عربیت همسکون در آن جائز است و هم فتح هیچکس از قاریان قرآن بدو وجه قرائت نکردند بلکه در ۵۶۶ جامعه بسکون خوانند و در ۱۸ موضع همه متفقا بفتح و در ۲۱۲ جا بعضی بسکون خوانند و فتح را نپذیرفتند و بعضی بالعکس و هیچیک بپرده وجه قرائت نکرد با آنکه در همه آنها بقاعده عربیت دو وجه جائز است. دیگر از شواهد آن کلمه قدر است که بفتح دال و بسکون آن هر دو صحیح است در اوست اما در بعضی آیات مانند (سوره طه آیه ۴۱) و جئت علی قدر یا موسی همه کس بفتح خوانند همچنین در سوره مؤمنون (آیه ۱۸) من السماء ماء بقدر و در سوره حجر (آیه ۲۱) الا بقدر معلوم هیچکس بسکون دال نخواند است و بالعکس در سوره طلاق لکل شیء قدرا همه بسکون خوانند، اما در بعضی آیات مانند علی الموسی قدره و علی المقتر قدره بفتح دال خوانند و بعضی قدره و اگر بسرف قواعد لنوی قرائت میکردند همه قراء بهر دو وجه میخواندند اما چون قرائت موقوف بر سماع است هر کس از آنچه شنیده بود تجاوز نکرد. از جمله شواهد بر مطلب ما اینکه در پاره کلمات از قاعده مشهور زبان عربی تخطی کردند مانند ریشه لکم که مشهور بر شواست و بعضی ریشه بر رفع هاء خوانند بی اشباع با اینکه میدانست قاعده بر شواست و در اواخر سوره فرقان بخلد فیه ما ناهم اوفیهی خوانند و در سوره فتح بماعاهد علیه الله بضم هاء ضمیر برخلاف قاعده خوانند چون همچنان شنیده بود.

تواتر قرائت

چنانکه گفتیم مدرک و سندی قرائت سماع است و رأی و اجتهاد اگر چه بر حسب قواعد زبان عربی صحیح معارف اسلامی

تفصیل الایات

باشد در قرائت حجت نیست، اکنون گوئیم نقل یک نفر یاد و نفر هم کافی نیست و مسلمانان از اول اسلام تاکنون نقل آحاد مردم را در قرائت قبول نکردند بلکه باید ناقلان باندازه باشند که از سخن آنان یقین بصحت نقل حاصل شود و این معنی را تواتر گویند.

اگر کسی در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و زمان صحابه میگفت من از حضرت شنیدم فلان کلمه قرآن را چنین خواند از او نمیدپرفتند هر چند در تقوی ببالا ترین مقام رسیده باشد بلکه باید چند تن بیک روش نقل کنند تا یقین حاصل شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله چنان خواند. جماعتی بعهد آنحضرت معلم قرآن بودند و در حضور آنحضرت و باذن او تعلیم قرآن میکردند و در حقیقت نقل آنها محتوای بود و آنچه میگفتند مردم یقین داشتند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بقرائت آنها را خاسی است مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و پس از عهد صحابه نیز هر کس عالم قرآن بود تا یقین نمیکرد نقل قرائتی از یکی از آنان بصحت پیوسته و متواتر شده آنرا نمیدپرفت.

امروز قرائت هفت قاری مشهور است و اسامی آنان در کتب تفاسیر و غیر آن مذکور. آنان خود قرائت را بتواتر و طریقی قرائت میفرستند و تا چیزی برای آنها بیقین ثابت نشد قبول نکردند. قرائت آنها هم بدست ما بتواتر رسیده است زیرا که از زمان آنان تا عهد ما پیوسته قرائت آنها مشهور و متداول بود و همه مسلمانان از همه مذاهب شیعی یا سنی یا خارجی در مشرق و مغرب عالم از اقیانوس اطلس تا اقیانوس هند قرآن را بیک از این هفت قرائت میخواندند و از حفظ میکردند و جماعتی از علما ضبط قرائت ایشان را فن خویشی قرار داده بودند تا امروز بر این قاعده باقیند. با حضور این همه مردم و با علم و اطلاع و توجه آنان کتب شرق تا غرب متداول بود و کتب غرب تا مشرق و همه قرائت سبعه را بیک طریق نقل کردند محال است جعل و افتراء در آن راه یابد. کتاب تیسیر از یکی از مردم دانیان بلاد اسپانیا است در مشرق دانی بود نویسنده کتاب یکنفر است و شاهد صدق او در نقل هزاران هزار که بقرائت عالم بودند و کتاب او را پذیرفتند.

حفظ قرآن از تحریف

قرآن نبود و آنچه گفتیم در تلاوت و دقت قراء در

نقل و سماع و اختراع علم نحو و صرف و لغت و اعراب و بنا و علامت هر یک دلیل اهتمام شدید آنها است و امروز ما در این زمان یقین داریم آنچه در مصحف مرقوم است عینا همان است که دست بدست از عهد صحابه بما رسیده است و برای آنکه همه کس مقیدار این اهتمام را بدانند چند مثال ذکر میکنیم.

کاتبان عسراول چند حرف برخلاف معنای نوشتند و شاید بی قصد مخالفت مثلا در سوره کهف آیه « ولا تقولن لشیء » بزایدات الف پیش از یا بآنکه همه جا « شیء » می نویسند بی الف و نویسنده اول غرض خاصی نداشت اما کسانیکه پس از کاتب اول قرآن نوشتند همه این خصوصیت را مراعات کردند و هر چه مصحف در عصر صحابه و پس از آن تا عهد ما نوشتند در این کلمه زیادت الف را رعایت کردند تا تو هم تصحیف قرآن نشود و متاخران خود را در تغییر آن مجاز شمارند. دیگری کلمه الایکه که در سوره ص (آیه ۱) ایکه نوشته شده است همان ضبط را واجب شمرده با آنکه در غیر این آیه الایکه نوشته میشود مطابق رسم معهود. کلمه جزاء در جاهای مختلف قرآن بصورت های مختلف نوشته شده گاهی جزاؤ بالالف و اوواجائی جزاوا یا دوالف یکی آخر کلمه زیساد کردند و متاخران هم عین همان ضبط اول را مراعات کردند تا تو هم تحریف نشود - و از این قبیل بسیار است و اگر بعضی خوانندگان ماقرآنی برخلاف آنچه گفتیم مشاهده کنند دلیل آن است که نویسنده جاهل بوده است و آن نسخه ها که بدست علمای قرآن نوشته یا تصحیح شده است رعایت آنچه گفتیم کرده اند.

تفصیل آایات

فهرستی است از مهمترین مطالبی که بنظر مولف جمع کردن آن لازم بوده است و در آن هر آیه که مربوط بیک معنی باشد از هر سوره دنبال هم فراهم شده است و مؤلف چنانکه گفتیم فرانسوی است البته تألیف مفید و بدیهی است اما برای رفقای مسلمانان مناسب است عیوب و توافقی که در ترجمه مطبوعه آن بزبان عربی یا فارسی مشاهده شده است ذکر کنیم تا نویسندگان و مؤلفین محترم با التفات و توجه برای تدارک نقصان چنین عمل مهم دامن همت بکنند و بیجای طبع کتب پیبوه و تکرار مکررات تألیفی نظیر آن حتی المقدور خالی از نواقص مشهوده تألیف نمایند و این حدیث هم از معصومین علیهم السلام بصحت پیوسته که القرآن یفسر بضمه بعضا آیات

تفصیل الایات

قرآن خود یکدیگر را تفسیر میکنند والیه طبیعی است بامقایسه چند عبارت از یک کتاب و تطبیق آنها بایک دیگر بسیاری از مواضع مبهم آن واضح میگردد .

ترجمه قرآن

کرده اند . در مقدمه ترجمه قرآنسوی ادوارمونه گوید لیست کامل این ترجمه ها را شوون (Chauvin) در کتابی ذکر کرده است و مجموع آنها به ۲۸ زبان است . آقای دکتر سلما سی زاده کتابی بنام (تاریخ سیر ترجمه قرآن) تالیف نموده و مطبوع و منتشر است . تفصیل تراجم معروفه و خصوصاً هر یک را بتفصیل بیان کرده است و با وجود آن خود را محتاج شرح بیشتر در این باب ندیدم .

تفصیل الایات و کشف المطالب

عادت اروپائیان است که در آخر بسیاری از کتب خویش فهرستی مرتب بر حروف حجا ضمیمه میکنند خاصه کتب بزرگ که مشتمل بر مسائل گوناگون باشد تا یافتن هر مطلب بر جوینده آسان باشد چنانکه کتابهای طبی فهرستی دار مشتمل بر اسامی امراض و علامات و ادویا و غیر آن که هر کس خواهد آن عنوان را در محل خود بیابد و بعضی کتب آنان که بفارسی ترجمه شده است مانند طب سلیم موسوم به شفا فی بدین طریق فهرستی پیوسته دارد . بعضی مترجمین نظیر این فهرست برای قرآن هم مرتب کرده اند مثلاً در حرف الف آدم ابراهیم و امثال آن در کدام آیه مذکورند و در حرف نانو حید و نعلیت و در حرف نون نبوت و در حرف زاعز کوفه و همچنین . تسهیل یافتن مطالب متفرقه قرآن طریق دیگری برگزیده است و همه مطالب قرآن را بپیچیده قسمت کرده و هر قسم را بچند فصل و در هر یک آیاتی را که بان یکجا فراهم آورده است کتاب او باندک تغییر در ترتیب ابواب بفارسی ترجمه شد و بنام کشف المطالب در شماره قرآنها چاپ ایران ضمیمه گردیده است و اخیراً در مصر بنام تفصیل الایات بر سببی ترجمه کرده اند و منتشر شده و در هر فصل عین آیات قرآن را آورده است . با اینکه مصریان در شناس این کتاب مبالغه کرده اند چنانکه باید از آن بهره نتوان گرفت و بعضی نوافس آنرا استدراک توان کرد که از سطور آینه شده اند و معلوم میگردد با اینحال مؤلف رنجی کشیده و ابتکاری کرده است و ما این

زحمت او را تقدیر میکنیم و نفس آنرا در این میدانیم که حاجت ما مسلمانان در مراجعه قرآن و مطالب آن از سنخ حاجت مرد مسیحی نیست ، مثلاً ما میخواهیم بدانیم اعجاز قرآن و اینکه بشر مانند آن نتواند آورد و اینکه در چند موضع خبر غیب داده است و آیات امامت و ولایت در کدام سوره است . امام مسیحی باینگونه امور حاجت ندارد و در امثال آن استقصاء کافی نکرده است . اگر مسلمانی چنین تفصیل الایات هر تب میگرد بطریق دیگر مناسب با ذوق خویش میگرد . باری آن پیچیده قسم که مطالب قرآن را بدان تقسیم کرده این است :

۱ - تاریخ ۲ - صفات و اخلاق پیغمبر صلی الله علیه و آله ۳ - نبوت عامه ۴ - مطالب راجع ببنی اسرائیل ۵ - قصص پیغمبرانی که در تورات مذکورند ۶ - مطالب راجع بمسیحیان ۷ - مسائل علم کلام یا الهیات ۸ - اثبات خداوند و توحید و صفات او ۹ - مطالبی راجع بقرآن و وحی ۱۰ - دین یعنی یاد تو مجازات ۱۱ - در عقاید ۱۲ - در عبادات ۱۳ - شریعت ۱۴ - نظام اجتماعی ۱۵ - علوم و فنون ۱۶ - معاملات و تجارت ۱۷ - تهذیب اخلاق ۱۸ - ظفر یافتن اهل حق بر باطل .

آنگاه هر یک از اقسام را بفصولی چند بخش کرده است و آیاتی را که بهر یک آورده . مثلاً در تاریخ که قسم اول است چهار اوقعه را ذکر کرده است .

۱ - آمدن اصحاب فیل برای خرابی خانه کعبه ۲ - یاجوج و ماجوج و تباهی آنان در زمین ۳ - قصه و القرتین ۴ - جنگ فارس و روم ۵ - قصص انبیاء مانند موسی و فرعون و ابراهیم و یوسف و عیسی و اجزاء تاریخ نشرده است چون در اصطلاح مسیحیان حکایات انبیاء را تاریخ نمیگویند اما پیش مسلمانان فرقی میان انبیاء و ملوک و دیگران نیست و تاریخ در اصطلاح آنان گزارشی وقایع گذشته است هر چه باشد و کتب تاریخ عربی و فارسی مانند تاریخ طبری و کامل و ابن خلدون و روضه الصفی شامل همه است از این جهت میتوان تاریخ در تفصیل الایات و اختصاص آن بپهار واقعه بنظر مسلمان غریب میاید .

سایر اقسام را نیز بچند بخش کرده که غالباً با ذهن ما مانوس نیست .

۱ - درباره هجرت رسول صلی الله علیه و آله باب دوم تنها ۱۳ از سوره قتل که سوره ۴۷ قرآن است آورده است و کاین من قریه می باشد من قرینک التي اخرجتك اهلکنا هم فلاناصر لهم ، مرحوم مجلسی علیه الرحمه در بحار الانوار در هر باب آیات متعلقه

تفصیل الایات

اشاره بمسیح و تکذیب و استهزای یهود یک آیه و همین آیه که در قرآن موجود نیست ذکر کرده است .

۵ - ملاحظه میکنیم از باب هفتم تا ۱۱ همه مطالب آن در یکدیگر تداخل دارند علم کلام شامل اثبات وجود خدا و صفات او و دین و عقائد بنظر مسلمانان و در لغت عربی و در مطلب جدا از هم نیستند اما مؤلف موافق اصطلاح خود مسیحیان لغاتی که مفاهیم آن از یکدیگر جدا هستند آورده که ما بان مانوس نیستیم و مترجم عربی یا فارسی بدون تحقیق الفاظی در ترجمه بکار برده است که ما مقصود را نمی فهمیم دین البته ترجمه (religion) و عقاید ترجمه foi و این دو کلمه در لغت فرانسه با یکدیگر فرق دارند و موافق اصطلاح مذهبی عیسویان هر یک بچیزی گفته میشود غیر دیگری . و کلام ترجمه théologie شامل مسائل خاص است غیر هر دو و اگر کسی خواهد این مطالب را موافق اصطلاح مسلمانان مرتب کند باید بای در اصول دین باز کند و توحید و نبوت و عقاید را جزء آن قرار دهد و برای عقاید و دین دو فصل جدا گانه لازم نیست .

۶ - در باب ۱۳ شریعت و در باب ۱۴ نظام اجتماعی و در باب ۱۲ عبادات و در باب ۱۶ تجارت نیز مناسب با اصطلاح مسلمانان نیست چون شریعت شامل عبادات و معاملات و نکاح و طلاق و امثال آن که جزء نظام اجتماعی است و قصاص و سیاست می شود ، اما در ذهن مسیحیان قفه کاملی نظیر قفه ما مشتمل بر همه این ابواب موجود نیست برای هر یک بابی جدا آورده و شریعت در اصطلاح وی ترجمه هر کلمه باشد خاص قصاص و غفو است .

۷ - در باب ۱۴ در ذیل عنوان الرجال آیات بسیار آورده است که خاص مردان نیست این خطا از مترجم است نه از مؤلف چون در لغت فرانسه homme مشترک است گاهی از آن مطلق انسان اراده می کند و گاه مرد بخصوص در مقابل زن و مراد مؤلف در اینجا مطلق انسان بوده است چنانکه یکی از آیات مذکوره (ان الانسان لربه لکنود) است در سوره عادیات .

برای نمونه آنچه ذکر کردیم کافی است و مناسب است مترجمان خرمنند و هوشیار چون خواهند اعمال این کتب را ترجمه کنند انس ذهنی خوانندگان را در نظر گیرند و با اصطلاح آنان سخن گویند و گرنه کتابی چنین مفید بی فایده خواهد ماند .

السَّيَالَةُ الْفَارِقَةُ وَالْمِلْحَةُ الْفَائِقَةُ

شرح احوال و آثار مؤلف آن

نام مؤلف - نام مؤلف این

رسالة نادره، عبدالرحمن بن محمد بن ابراهيم بن محمد بن ابراهيم بن يوسف معروف به ابن العتافي ملقب بكمال الدين است. وی از فقها و دانشمندان اطباء نامبردار شیعه امامیه در قرن هشتم واز معاصران شهید اول در گذشته و در ۷۸۶ هـ است (۱)

ابن العتافی از مردم شهر حله (۲) و منسوب به «العتافی» دهی در مشرق آن شهر بوده است (۳)

صاحب روضات الجنات می نویسد که ابن العتافی از جماعتی از علمای عصر از جمله شیخ نجم الدین جعفر الزهری یا ابن الزهری روایت کرده، و علمای چون سید بهاء الدین علی بن عبدالامید نجفی صاحب کتاب الدر المنثور از او روایت کرده اند (۴)

چنانکه سید بهاء الدین علی بن عبدالحمید نجفی که استاد ابن فهد حلی است در کتاب «السلطان المفرج عن اهل الایمان» ویرا بسیار ستوده می نویسد:

«در صفر سال ۷۵۹ در شهر «حلب» سیه» از زبان المولی الاجل العلماء، العالم الفاضل، القدوة التکمل، المحقق المدقق، مجمع الفضائل و مرجع الافاضل، افتخار العلماء فی المالمین، کمال الملة والدين، عبدالرحمن بن محمد بن ابراهيم العتافي، شنیدم که گفت:

مولای بزرگ و جمال دین و شیخ اجل و فقیه و قاری یگانه، نجم الدین جعفر بن زهری، بیماری فلج داشت، من او و جده پندیش را

درمان کردم» سپس سید بهاء الدین مذکور می نویسد که وی یعنی ابن العتافی به خط کریم خود که صورت آن در پیش من است چنین نوشته: «قال المبد الفقیر الی رحمة الله تالی عبدالرحمن بن ابراهيم العتافي» (۵)

از این حکایت بر می آید که ابن العتافی ازدانش پزشکی نیز آگاهی داشته و در آثار او چنانکه خواهیم دید کتابهایی هم در صناعت طب دریده شده است.

زندگانی او

از زندگانی او اطلاع فراوانی در دست نیست، همانقدر نوشته اند که عمری دراز یافته است. خیر الدین زرکلی منسوب که ابن العتافی در حدود ۶۹۹ هـ در شهر حله در عراق زاییده شد، و در همان شهر دانش آموخت و به فلسفه و تاریخ گراید و از سال ۷۴۶ هـ قریب بیست سال از آن شهر غایب گشت و در ایران و دیگر بلاد سیاحت کرد و بیشترین مدت را در اصفهان ماند، سپس بقرق بازگشت در نجف اشرف رحل اقامت افکند و در ۷۹۰ هـ در گذشت. (۶)

آثار او - ابن العتافی را مؤلفات بسیار است از آن جمله کتابهای ذیل است که در کتب رجال از وی یاد شده است.

۱ - شرح نهج البلاغه

علیه السلام - صاحب ریاض (۷) گویند این شرح کتاب کبیری است در چهار جلد (۸) که

از چهار شرح ذیل اختیار شده است:

اول - شرح کبیر ابن میثم بحرانی.

دوم - شرح قطب الدین محمد بن الحسن بن الحسن الکدیری (ضم کاف و سکون یاء و ضم دال).

سوم - شرح قاضی عبدالجبار شیعی امامی.

چهارم - شرح شیخ عبد العزیز بن ابن ابی الحدید المعتزلی (۹) ابن العتافی در این شرح نیز از سید فضل الله راوندی حل بعضی از عبارات و خطبه ها را نقل میکند.

صاحب روضات الجنات می نویسد شاید در بعضی از موارد خاص از سید فضل الله نقل کرده باشد و نیز میگوید وی در تحریر این کتاب میل به تصوف و حکمت دارد.

باز صاحب روضات می نویسد که من در مسافعات نسخه ای از مجلد سوم شرح نهج البلاغه ابن العتافی را دیدم، و آن همان نسخه ای بود که بعضی از شاگردانش پیش او خوانده بودند و خط شریف وی نیز بر آن کتاب بود و لکن خط بدی داشت و تاریخ خط او رمضان سال ۷۸۶ هـ و از تصنیف آن جلد در شعبان ۷۸۰ هـ فراغت یافته بود (۱۰)

۲ - کتاب اختیار حقایق

الخلل فی دقایق الحیل - چنانکه از نام آن پیداست اصل این کتاب از دیگری است و ابن العتافی میبایست که از آن اختیار کرده است. الکفعمی در کتاب مجموع الغرائب با ذکر اسم آنرا بوی

ابن العتافی این کتاب را در اول ذی الحجه سال ۷۶۷ هـ برشته تحریر آورده است.

صاحب روضات گویند: بدان که ما را در جاهای بسیاری از این کتاب نظر است زیرا میبایست که در آن رفته که امروز موافق اجماع علمای شیعه نیست (۱۵)

۷ - الايضاح والتبيين فی شرح محتاج اليقين علامة حلی فی - اصول الدين (۱۶)

۸ - کتاب الاماقي شرح کتاب الايلاقی - اصل این کتاب از فیلسوف مشهور زین الدین ابو حنیف عمر بن سهلان است و ابن العتافی آن را شرح کرده و نسخه ای از آن بخط شارح در خزانه کتب حضرت امیر در نجف موجود است.

۳ - اختصار کتاب الاوائل ابی هلال العسكري - که مختصر جزء دوم کتاب الاوائل ابی هلال است. صاحب روضات می نویسد: نسخه ای از این کتاب در نزد ما موجود است و آن رساله مختصری است در ذکر اول وقوع اکثر از امور.

۳ - کتاب الاعمار - که الکفعمی (۱۲) در حواشی البلاء الامین از آن نقل کرده است (۱۳).

۵ - کتاب الاضداد فی اللغة (۱۴)

۶ - کتاب مختصر تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم القفمی وی در سبب اقدام به اختصار این تفسیر می نویسد: «چون آن کتاب را بسط و مفصل یافته ام را با حذف اسنادهای مکرر و بعضی از آیات و الفاظ قرآنی که مشهور است، و نیز اسقاط برخی از روایات مختصر کرده و گاهی مطالبی که شایسته نقل بود بر آن افزودم. باز در بابان کتاب گویند: این انجام آن چه راست که ما گرد آوردیم و از اجزاء هفتگانه کتاب علی بن ابراهیم بن هاشم تفسیر کردیم و چیزهایی را که بنظر ما مناسب ظاهر آن در عدم عصمت انبیاء و اولیاء بود در ردیم زیرا آن را بر خلاف طریقه اهل بیت و ائمه ما هرین یافتیم، چه مذهب ایشان تنزیه و پاک ساختن پیغمبران و امامان. همه زشتیهاست.

۹ - شرح دیوان المتنبی - که نسخه ای از آن در خزانه کتب حضرت علی در جزء خط شارح موجود است (۱۸)

۱۰ - شرح صفوة المعارف فی شرح منظومة سعد بن علی الحظیری در علم کلام که نسخه ای از آن بخط شارح در خزانه کتب حضرت علی در نجف موجود است و ابن العتافی در سال ۷۸۶ از تحریر آن فراغت یافته است (۱۹)

المسلمین و جبر الله به قراء المؤمنين و الازال رکتا للعلماء والمتعلمين بمحمد و آله کتبه عبده الاصغر و معبد الاکبر محمد بن جعفر النباطی» چنانکه از این تعریف و توثیق بر می آید، محمد بن جعفر النباطی از شاگردان میرزا ابن العتافی بوده و ظاهراً در نجف اشرف در محضر استاد تلمذ میکرده است. و نیز در آخر آن نسخه این عبارات بخط شاگرد دیگر او بنام «حسین بن محمد» آمده است: «اعرف ان المولی العالم الفاضل التکمل مفتخر الفضلاء فی الزمان مسیح الدوران ظهیر الملة والدين عبدالرحمن بن العتافي ادام الله فضله ابدا فی شرح هذا الكتاب يوم (۱۱) من ذی الحجه سنة ۷۵۴ و فرغ منه يوم الاحد الثامن والعشرين من المحرم الحرام سنة ۷۵۵ و محبة و معتقده حسین بن محمد» از این شهادت بر می آید که ابن العتافی در یازدهم ذی الحجه سال ۷۵۴ هـ به تبارک کتاب الاماقي در شرح کتاب الايلاقی آغاز کرده و در یکشنبه ۲۸ محرم سال ۷۵۵ از تحریر آن فراغت یافته است. شهادت دیگری نیز بر این نسخه گرانها آمده که از نظر تاریخی شاید بی اهمیت نباشد، و آن ذکر خبر آتش گرفتن آستان حضرت علی بن ابی طالب در نجف، است که بسال ۷۶۰ هـ روی داده و برای ذکر آن واقعه این عبارات بر آن نسخه نگاشته شده است: «وفی هذه السنة احترقت الحضره الغروره سلوات علی مترفعه عادت المارة لاسن منها فی سنة ۶۰۰ ای سنة ۷۶۰» (۱۷)

۹ - شرح دیوان المتنبی - که نسخه ای از آن در خزانه کتب حضرت علی در جزء خط شارح موجود است (۱۸)

۱۰ - شرح صفوة المعارف فی شرح منظومة سعد بن علی الحظیری در علم کلام که نسخه ای از آن بخط شارح در خزانه کتب حضرت علی در نجف موجود است و ابن العتافی در سال ۷۸۶ از تحریر آن فراغت یافته است (۱۹)

۱۱ - الحدود والنحو و اتخاذ علی الحاجیه - که ظاهراً شرح بر کافیه ابن حاجب نحوی در گذشته در ۶۴۶ هجری است و نسخه ای از آن بخط شارح در خزانه کتب حضرت امیر موجود است (۲۰)

۱۲ - البست و البیان فی شرح تجرید المیزان - که نسخه ای از آن بخط شارح در خزانه کتب حضرت امیر موجود است (۲۱)

۱۳ - تجرید النبیة - من الفخریة - در عبادات که شرح رساله الفخریه عالم معاصر او فخر المحققین محمد بن الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی در گذشته در ۷۷۱ هـ (۲۲) در باب عبادات که ابن العتافی «نیت» عبادات را کلا از روی آن استخراج کرده و از آن رساله ای فراهم آورده است (۲۳)

۱۴ - کتاب الشهدة فی شرح الزبدة - در علم هیئت و افلاک که موسی ظاهری بفراسی نگاشته و ابن العتافی آنرا به عربی آورده و شرح کرده و در ۷۸۸ هـ با تمام رسانیده است. (۲۴)

۱۵ - کتاب التصرف فی شرح الطویح - در علم طب که از آن نسخه ای بخط شارح در خزانه کتب حضرت امیر موجود است و در شب آخر ماه شعبان سال ۷۷۴ هـ نجف اشرف از تحریر آن فراغت یافته است (۲۵)

۱۶ - شرح رسالة فی الدلالة علی ابوالحسن علی بن محمد البندهی معروف بابن البندیع، که نسخه ای از آن بخط شارح در خزانه کتب حضرت امیر موجود است و در بریت آن این عبارت آمده است: «شرح رسالة فی الدلالة للمولى الامام العالم الفاضل المتأخرین بفضل الملة والدين ابی الحسن علی بن محمد البندهی المعروف بابن البندیع» (۲۶)

۱۷ - الارشاد فی معرفة الایام - شرح کتاب خواجہ تفسیر الدین طوسی که نسخه ای از آن در خزانه حضرت امیر بخط شارح موجود است و او در عصر چهارشنبه بیستم محرم سال ۷۸۸ در نجف اشرف از تحریر آن فراغت یافته است (۲۷)

۱۸ - المنتخب - در معانی و بیان و بدیع، که نسخه ای از آن در خزانه کتب حضرت امیر موجود است (۲۸)

۱۹ - الدار المنتخب - لباب الادب - در علم بلاغت که ظاهراً همان کتاب المنتخب نامبرده در بالا باشد و صاحب اعیان الشیعه آنرا مکرر آورده است (۲۹)

۲۰ - شرح الفصول الايلاقیه فی کلیات الطب (۳۰) - که متن آن مأخوذ از کتاب اول فصول الايلاقیه مختصراً فون شیخ الرئيس تالیف ابو عبداللہ سید شرف الدین محمد بن یوسف الايلاقی از اطباء قرن پنجم و از شاگردان ابوغلی سینا است. و آن ظاهراً غیر از کتاب الايلاقی فی شرح کتاب الايلاقی است که در شماره «۸» شرح آن گذشت.

۲۱ - رسالة الفارقة والملاحه الفایقه که در تعداد فرق مسلمین است و نسخه ای از آن بخط مؤلف در خزانه کتب حضرت امیر موجود است. ما درباره این کتاب چون موضوع بحث ماست شرح مفصل - تری در پایان این مقال خواهیم داد.

این بود مجموع کتب و رسالاتی که در فهرست و کتب رجال به عبدالرحمن بن محمد معروف به ابن العتافی نسبت داده اند. چنانکه از تاریخ تحریر کتابهایش معلوم میشود، او بیشتر کتب مهم خود را در بین سالهای ۷۵۴ و ۷۸۸ هجری نوشته است. از این آثار معلوم میشود که تألیفات ابن العتافی بیشتر شرح بر کتابهای علمای پیش از خود و یا مختصر کتابهای آنان بوده که غالب آنها هنوز در خزانه کتب حضرت امیر در نجف اشرف موجود است و تذکره نویسانی چون مرحومین سید محسن امین صاحب

اعیان الشیعه و حاج شیخ عباس قمی صاحب الکنز و الاقبال ، و هدیه الاحباب ، و آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی ، آن کتابها را بخط خود وی در خزانه کتب آن حضرت دیده اند (۳۱).

در کتاب خزائن الکتب القدیمه فی العراق آمده است که قریب سی نسخه خطی از تصانیف ابن العتائی در «خزانه المشهد الغروی» یعنی خزانه کتب حضرت امیر موجود است (۳۲).

الرساله الفارقه و الملحه
الفارقه - که موضوع بحث ماست رساله ای است در فرق اسلام بر اساس حدیث تفرقه امت محمد به عقیده و سه فرقه و بیان فرقه ناصیه که مذهب امامی اثنی عشری باشد.

مؤلف پس از بیان یکایک اختلافاتی که از هنگام نزاع رسول خدا در بین مسلمانان پدید آمد ، بر اساس حدیث تفرقه به شرح هر یک از فرق معتزله پرداخته و در فرقه های مخالف یکی پس از دیگری میریزد و در حقیقت مذهب امامیه را اثبات مینماید.

الشیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه در باره این رساله چنین

مینویسد:
« رساله ای است در فرق و ملل از شیخ کمال الدین عبدالرحمن بن محمد بن ابراهیم عتائی حلی و در مجموعه ای که همه آنها بخط اوست بشماره (۷۷۸) در خزانه الغروی (کتابخانه حضرت امیر) موجود است و چنین آغاز میشود: « الحمد لله المتقد من الضلالت المخلص من الجهالات الی قوله : فهذه رسالة تتضمن ان مخالفة الحق من اهل القبلة هو كافرا لا ؟ و تعدد فرق المسلمين » آخرین رساله ناقص است و ظاهر آن قلمش بشر از این خارج شده است (۳۳) از این رساله نادره نسخه ت در نزد نگارنده این سطور موجود است که بعینه مضمون آن همان است که علامه الزمان الشیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعه الی تصانیف الشیعه از آن توصیف کرده است.

در ظهر این رساله چنین آمده است:
« الرسالة الفارقه و الملحه الفارقه جمع عبدالرحمن بن محمد العتائی و تألیفه عفی الله عنه و ایدیه باللقاه بمحمد و آله الاطهارین »

العتائی و تألیفه عفی الله عنه و ایدیه باللقاه بمحمد و آله الاطهارین »

نیک پیداست که این عبارات از مؤلف است و آن را در تسمیه

و تعریف رساله مزبور که نسخه اصل آن بخط مؤلف در خزانه الغروی موجود است نوشته است. در نسخه نگارنده که از روی نسخه مؤلف استنساخ شده نسخه بردارنده آن شیخ محمد علی غروی اردو بادی است و آن را از روی نسخه اصل در اواخر ماه ذی - الحجة الحرام سال ۱۳۵۳ هجری استنساخ کرده و در دوم و سوم ماه محرم الحرام سال ۱۳۵۴ هجری از روی نسخه اصل با سید ابوالقاسم اصفهانی نازل نجف اشرف مقابل کرده پس از عبارات فوق عنوان کتاب چنین آمده است:

هذه الرسالة الفارقه نسخة من خط المؤلف قس سره الموجود في المكتبة العلوية المقدسة في - النجف الاشرف في اخريات شهر ذی الحجة الحرام سنة ۱۳۵۳ و باشرت تصحيحها علی نسخة الاصل في الثاني والثالث من محرم الحرام سنة ۱۳۵۴ قی آتم مع العالم الفاضل السيد ابی القاسم الاصمہانی نزول النجف الاشرف و قطبها سلمه الله تعالی و انا الاقل محمد علی الغروی الارو بادی .

در حاشیه طرف چپ همین صفحه بخط دیگری چنین آمده است:
« رسالة نفیة فی الفرق الا

دکتر محمد جواد مشکور

شاکردان علامه مجلسی و از فضایل مجلس اوست .

اثر جاودانی و بزرگ او ریاض العلماء است در تذکرة احوال علمای عامه و خاصه و ده جلد که مرجع بسیار مهمی در رجال اسلام است . مرحوم حاج شیخ عباس قمی در الکنز و الاقبال مینویسد که من به پنج جلد از آن کتاب برخوردارم که بخط مؤلف و بصورت مسودات و درغایت تشویش بود و احتیاج و تنقیح داشت . فاضل معاصر و دوست دانشمند من آقای محمد تقی دانش پژوه در فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات تهران در ذیل ریاض العلماء و حیاض الفضلاء نوشته : این کتاب از بهترین یادگارهای روزگار مفسره است در ده جلد بزرگ در دو بخش یکی برای شیعی و دیگری برای سنی . نسخه اصل با کتوبش شده و افندی آنرا در

الطریقی ؛
عن رضا کماله در معجم المؤلفین ج ۵ ص ۱۶۷ وفات او را ۷۸۱ نوشته که درست نیست ، زیرا ابن العتائی « کتاب الشهده » را در ۷۸۸ هجری تألیف کرده و معلوم میشود که تا این تاریخ زنده بوده است . اسماعیل پاشا در ایض المکتون ج ۱ ص ۴۹ در ذیل « اختیار حقایق الخلل » وفات او را در ۷۸۶ نوشته است .

(۷) منظور کتاب عظیم ریاض العلماء و حیاض الفضلاء تألیف میرزا عبداللہ بن میرزا بیگ تبریزی اصفهانی (زائیده شده و در گذشته در حدود ۱۰۶۴ - ۱۱۳۰) مشهور بافندی است . جهت تهرت وی بافندی آن است که در سفر حج از شریف مکه کنونی پیدا کرده به اسامبول سفر کرد و به سلطان عثمانی تقرب جست تا شریف مکه را عزل کرد و از آن زمان مشهور بافندی شد . وی از

(۱) السید محمد بن الامین ؛
اعیان الشیعه ، الجزء ۳۷ ص ۱۷۱
شیخ محمد علی مدرس تبریزی ؛
ریحانة الادب ج ۶ ص ۸۱
(۲) الجبل بکسر حاء و تشدید و فتح لام ، شهری است در مغرب فرات معروف به حله بنی مزید و آن شهری بزرگ است بین کوفه و بغداد که سابقاً الجامعین نام داشت . یاقوت حموی ؛ معجم البلدان طبع اروپا ج ۲ ص ۳۲۲)
(۳) قاموس فیروز آبادی ، ماده « عتق »
(۴) میرزا محمد باقر الخوانساری . روضات الجنات ، چاپ دوم ج ۳ ص ۳۴۹
(۵) ایضاً روضات الجنات ج ۳ ص ۳۵۰
(۶) الاعلام خیر الدین زرکی ج ۴ ص ۱۰۶ ؛ ایضاً نگاه کنید به ؛ مجله العراق سال ۱۱۱ ص ۳۷۹ - ۳۸۴ مقاله عبدالملولی

الرساله الفارقه والملحه الفائقه

جمع

عبدالرحمن بن محمد العتائی

و تألیفه

عفی الله عنه و ایدیه باللقاه

بمحمد و آله الطاهرين

صحها و قدم لها

الدكتور محمد جواد مشکور

الاستاذ فی

دار المعلمین العلیا و کلیة الاداب بطهران

تهران ۱۹۶۶

ثم اختلفوا في موضع دفنه إما مكة أو البادية أو القدس ثم اختلفوا في الإمامة حتى قالت الأنصار منا غيركم وأميرهم في جريان الميراث عن النبي عليه السلام فيما خلفه من ذلك و دعوى

المؤمنين هذا هو الصواب المبين

٣٥ على قتل المسلمين وفي هذه الجهة في الدين كيف يؤمر على جميع

٣٠ امرأة أسامة ومن تآمر عليه أسامة كيف يتأمر على الناس

ثم اختلفوا بعد ذلك في موته فقال عمر بن الخطاب ان محمداً

٢٥ قدمات علوته بسيفي هذا و إنما رفع الى السماء كما رفع عيسى بن مريم

فقال أبو بكر ان محمداً مات و قرء وما محمد الرسول الآية فرجع

٢٠ القوم الى قوله و قال عمر كاني لم اسمعها ورجل يكون بهذه الجرعة

على قتل المسلمين وفي هذه الجهة في الدين كيف يؤمر على جميع

١٥ المؤمنين هذا هو الصواب المبين

١٠ أعلم ان المسلمين كانوا عند وفاة رسول الله صلى الله عليه

و آله ملة واحدة و على عقيدة واحدة غير من كان يبطن النفاق

٥ و يظهر الوفاق فان ذلك في التحقيق غير مسلم ثم نشأ الخلاف فيها

بينهم قال الشيخ أبو الحسن علي بن أبي الحسن الأمدي الأشعري

في كتابه إبداء الأفكار أول خلاف وقع بينهم ثم قال النبي عليه

٥ السلام في مرض موته اتوني بدواة و قسطاس اكتب لكم كتاباً

لا تضلوا بعدي حين قال عمر بن الخطاب ان النبي عليه السلام قد

غيبه الوجع وفي رواية انه يهجر حسينا كتاب الله و كثر اللبس في

ذلك فقال قوم القول ما قاله عمر و قال قوم القول ما قاله النبي

عليه السلام حتى قال النبي قوموا عني لا ينبتني عندئذ للتنازع

٢٠ أقول وفي هذه الرواية من هذا الأشعري زعيم أهل السنة كفاية

لمتأمل وغيره لمحصلو دلالة واضحة لمن خلع ثوب المسيبة عن نفسه

وليس ثوب النصفة ثم في اختلافهم بعد ذلك في المتخلف عن جيش

بسم الله الرحمن الرحيم

ثم اختلفوا في بعض الأحكام الفرعية باختلافهم في الكلاله و ميراث الجميع الأخوة والأخوات و ميراث الأصابع و ميراث الأسنان التي غير

٧٥ ذلك من الأحكام ولم يزل الأمر في الخلاف يتدرج حتى ظهر معبد الجهنوي

غيلان المعنوي و يونس الأوربي و خالفوا في التقدير مع ما زادوا فيه الخبر

و الشرائع التي تفرق بين فرقته و لم يزل الخلاف يشعب و الأراء تختلف

حتى تفرق الاسلام و أرباب المقالات في إلى ثلاث و سبعين فرقة

و كان ذلك من معجزات الرسول (ص) حيث قال افرقت اليهود

٨٠ على أحد و سبعين فرقة و افرقت النصارى على اثنين و سبعين فرقة و

استفرقت امتي على ثلاث و سبعين فرقة كلها في النار الواحدة و هي ما نأله

و أهل بيتي و الشيعة تمسكوا بولاء أهل البيت و محبة علي و أولاده -

المعصومين ولم يفتقر قول إلى آخر الأئمة الاثني عشر محمد بن الحسن و إنما

٨٥ افرقت الشاذل من عوامهم مع ان بعض الشيعة قالوا ان الشيعة افرقت

هذا المقدار و ان الشيعة هم المسلمون على الحقيقة لا غير و أقام الدليل -

الإمامية أنهم الفرقة الناجية الذين هم كسفينة نوح من كعبها امن من تخلف

٩٠ عنها غرق و قوله له ان تارك فيكم (الخبر) و أنهم نزلوا هو الله و ملائكته عن القياض

و قالوا بسلامة الأنبياء و الأئمة مطلقاً

٩٥ قال أبو الحسن الأمدي الوجوه في تفصيل هذه الفرق ان تقول اما

كبار هذه الفرق الإسلامية فثمانية السني و المعتزلة و الخوارج و المر

٩٠ جئون و النجارية و الجبرية و المشبهة و الفرقة الناجية هم الإمامية و قد

قاموا بالدلائل و البراهين على ذلك ما لا تسع هذه المقدمة

٩٥ و اما المعتزلة و يسمون أنفسهم العدلية اما منهم معتزلة

فلاعتزال أصلهم و هو أصل بن عثمان بن مجلسي البصري يفرده عن

١٠٠ مرتكب الكبيرة ليس بمؤمن ولا كافر و ثابتة للمعتزلة بين المعتزلة بين

١٠٥ و اما سميهم بالعدلية فلاتفاقهم على أن الله لا يفعل إلا الصالح و الخير

١١٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١١٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٢٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٢٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٣٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٣٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٤٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٤٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٥٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٥٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٦٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٦٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٧٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٧٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٨٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٨٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٩٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

١٩٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٠٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٠٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢١٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢١٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٢٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٢٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٣٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٣٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٤٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٤٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٥٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٥٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٦٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٦٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٧٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٧٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٨٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٨٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٩٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٢٩٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٣٠٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٣٠٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٣١٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٣١٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٣٢٠ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

٣٢٥ و إنما يفعل مباحاً و لا يضر و واجب و وجوب رعاية الحكمة في أفعاله

قتل عثمان وحصاره.

الفرقة الحادية عشرة الصالحية اصحاب الصالحى ومن منبهم جواز وجود القدرة والعلو والارادة والسبح والنسب في الميت ويلزمهم جواز ان يكون الناس اموالاً مع هذه الصفات وان لا يكون الله سبحانه حياً وانه يجوز خلو الجوهر من الاعراض.

الفرقة الثانية عشرة الحافظية اصحاب احمد بن حنبل من اصحاب النظام ومن منبهم ان للعالم الهين خالقين احدهما قديم والاخر محدث وان المسيح هو الذى يحاسب الناس في الآخرة وانه المراد بقوله وجاء ربك والملك صفاً وانه الذى يأتي في ظلل من الغمام وهو المعنى بقوله ان الله خلق آدم على صورته وبقوله يسع الجبار قدمه في النار وهؤلاء كفار مشركون

الفرقة الثالثة عشرة الحديثة وهم اصحاب فضل الحديث ومنبهم من الحافظية زادوا عليهم القول بالتناسخ وان كل حيوان مكلف وهؤلاء اشد كفراً.

الفرقة الرابعة عشرة المعنوية اصحاب معمر بن عباد السلمي ومن منبهم ان الله لم يخلق شيئاً غير الاجسام ومن منبهم ان الاعراض لانهاية لها في كل نوع وان الناس مختار ليس بمنجبر ولا حال في المنجبر

الفرقة الخامسة عشرة الثمانية اصحاب ثمانية بن الاشرس ومن منبهم ان الافعال المتولدة لافعال لها وان المعرفة متولدة من النظم وان اليهود والنصارى والنجوس والزنادقة يصيرون في الآخرة تراباً ولا يدخلون الجنة ولا ناراً وكذا حكمهم في البهائم والاطفال وان من لم يعلم خالفه من الكفار معذور وان المعارف كلها ضرورية ولافل للانسان غير الارادة وما عداها فهو حادث لا محدث له وان العالم من فعل الله بطبعه.

الفرقة السادسة عشرة الخيالية اصحاب ابي الحسين بن ابي عمرو الخطاط ومن منبهم القول بتسمية المدعوم شيئاً وجوهراً وعرضاً وان معنى كونه تعالى مريداً انه قادر غير مكروه ولا كاره وان قيل له مريد لافعال نفسه فمعناه انه خالق لها ولافعال المبادىء انه امرها وان معنى كون الرب سميعاً بصيراً انه عالم بالمسموعات والمبصرات وان معنى كونه تعالى يرى ذاته وغيره انه يعلم ذاته وغيره.

الفرقة السابعة عشرة الحافظية اصحاب معمر بن بحر الجاحظ ومن منبهم ان المعارف كلها ضرورية وانكر اصل الارادة شاهداً وانه لا معنى للمريد الا كونه غيراً عما يفعله بان الارادة المتعلقة بفعل الغير هي ميل النفس اليه والقول باستحالة عدم الجواهر انه تعالى لا يخلد احداً في النار ولا يدخله اليها بل النار تنبت اليها اطفاً وتنبه الخبير والشاعر والشاعر الى نفس العبد ونفى الصفات وان القرآن جسد يجوز ان ينقلب مرة رجلاً ومرة حيواناً وهذا الاشياء لهم من فساد.

الفرقة الثامنة عشرة الكعبية اصحاب ابي القاسم الكعبي ومن منبهم ان جميع افعال الرب واقعة منه من غير ارادة منه لها وان الله لا يرى نفسه الا على معنى علمه بها فربما يراه وانه

لا معنى لادراكه الاشياء غير علمه بها

الفرقة التاسعة عشرة الجبائية اصحاب ابي علي الجبائي وجبائرية من قري البصرة ومن منبهم اثبات ارادة خادعة لاني محل وفناء لا في محل عند ارادة فناء العالم وان الله متمك بكلام يخلقه في محل هو حروف واصوات وان المتمك من نمل الكلام لان قام به الكلاموا تعالى لا يرى في الآخرة بالاصار وان العبد خالق لفعله وان الخير الشر من فعل العبد وان الاستطاعة قدرة زائفة على البينة قبل الفعل وانه يجب على الله ثواب المطيع وعقاب المعاصي عقلاً وان كانت التاتين والتخليد لا يعرف الا من جهة السمع وان الايمان عبارة عن خصال الخير وان مركب الكبيرة يسمى فاسقاً لأمؤناً ولا كفراً وان من مات منهم من غير توبة فهو مكد في النار وانفقوا على انكار كرامات الاولياء وانه يجب عليه اكمال عقول الخلق وتهية اسباب التكليف اذا كلفهم وان الانبياء معصومون وهذا كله مما اتفق عليه الجبائيين والبهشيمة والجبائيين انروا بان الباري عالم لذاته من غير ان يحاسب صفة هي علم احوال يجب كونه عالماً وان معنى كونه تعالى سميعاً بصيراً انه حي لا لا فبوانه يجوز الالم لمجرد العوض

الفرقة العشرية البهشيمة اصحاب ابي هاشم الجبائي وقد افترقوا بمسائل منها استحقاق المنجر لدم من غير مصيبة وان التوبة عن الكبيرة لا تصح مع الاصرار على غير ما علمه بطبعها اصراً عليه وان التوبة عن الذنوب لا تصح من لا يقدر على مثل ذلك الذنب الذي تاب عنه حتى ان الكاذب لو تاب عن الكذب بعد ان صار اخرس والزاني لو تاب عن الزنا بعد الجلب والعتة لانصح توبته وهو خلاف قوله عليه السلام التائب عن الذنب كمن لا ذنب له واجمعوا على انبت احوال الله غير معلومة ولا مجهولة ولا قديمة ولا محدثة وكونها في ان اثبات حاله له تعالى وفي غير معلومة مما لا يسبيل له قول وفي هذه المذاهب ما هو صحيح حق وفيه ما هو باطل فليتبنا قال الامدى الاشعري واما الشيعة فثلاث وعشرون فرقة وقد قسموا في الامل الى ثلاث فرق امامية وزيدية وغلالية واما الثلاث فقد افترقوا ثمانية عشر فرقة **الفرقة الاولى السبائية** اصحاب عبد الله بن سبأ الذي قال لملي عليه السلام اتت الافلاسجة والعترة وجه في التراب ثم قال ان انا عبد الله سبحانه وادبه ونفاه الى المذاخير فلما قتل عليه السلام زعموا ان علياً لم يمت وان ابن ملجم انا قتل شيطاناً تصور بصورة علي وانه في السحاب وان الرعد صوته البرق سوطه وانه ينزل الى الارض ويملاها عللاً ولا يفتيهم قديم اجماعاً

الفرقة الثانية الكعبية اصحاب ابن كمال كفروا بالصحابي بتركها ببيعة يعة ولي دفعها بالانبياء وكفروا علياً بترك طلب الحق واطهاره وهم قائلون بالتناسخ وان الامامة نور يتناضح من شخص الى اخر وان ذلك النور قد يكون في شخص نبوة في شخص امامة اقول كيف تكون هؤلاء غلات وقد كفروا وعلياً على ما قالوا والفرق انهم قالوا بهيعة على الحق انهم غلات ولا هيعة

الفرقة الثالثة البائية اصحاب بيسان بن سمران زعموا ان الله تعالى على سورة انسان وانه يهلك كله الا وجهه وان روحاً تعالى حلت في علي ثم في ابنه محمد بن الحنفية ثم من بعده في ابنه ابي هاشم ثم من بعده بنان وهذا الطائفة كافرة لامحالة اقول جميع فرق الغلات كفرة ولا يختص الكفر بطائفة طائفة

الفرقة الرابعة المعنوية اصحاب المغيرة بن سعيد المعجلي زعموا ان الله جسم وان صورته صورة رجل من نور على راس تاج من نور له قلب تنبع منه الحكمة وانه لما اراد خلق العالم تكلم بالاسم الاعظم فطار فوق تاجاً على راسه ثم انه كتب على كفه اعصاب الدنيا فنضب من المعاصي حتى عرف فاجتمع من عرف

بحر ان احدهما ملح مظلم والاخر عذب نير ثم اطلع في البحر النير فابصر ظله فانزعج من ظله وخلق منها الشمس والقمر واثنى باقي ظله وقال لا ينبغي ان يكون مني المغيرة ثم انه خلق الخلق كله من البحرين الكفر من البحر العظيم والايمن من البحر المشي ثم ارسل الى الناس محمداً وهم ضلال ثم عرض الامامة على السموات والارض وهوان يمنعن علياً عليه السلام من الامامة قايين ذلك ثم عرض على الناس فامر عمر ابا بكر ان يتحمل منه من ذلك وضمن له ان يعينه على التدر به بشرط ان يجعل الخلافة له من بعده فقبل منه واقبوا على منعه منها متظاهرين عليه وذلك قوله تعالى فحملها الانسان انه كان ظمواً مجهولاً يعني ابا بكر وزعموه لان قوله كمثل الشيطان ادخال لسانك اكفر فلما تفرقوا ابي بكر عنك نزل في سقم عمر و ابي بكر. وهؤلاء يزعمون ان الامام المنتظر محمد بن عبدالله من ولد الحسين بن علي بن ابي طالب هو نهي لم يمت وهو مقم في جبال حاجر الى ان يؤمر بخروجه ومنهم من يقول ان الامام المنتظر هو المغيرة وطريق الرد عليهم كما في الرد على المشبهة اقول ان هذا الفرق الذين يذكرهم لم يبق منهم احد يقول بمقامتهم غير طائفة تسمى التيمرية وغلانهم دل على بطلان مذاهبهم مع ما قامت الدلائل والبراهين على ذلك

الفرقة الخامسة الجناحية اصحاب عبدالله بن معوية بن عبدالله بن جعفر ذي الجناحين يزعمون ان الارواح تناسخ و ان روح الالهات في آدم ثم في شيث ثم صارت الى الانبياء الائمة حتى انتهت الى علي عليه السلام الى الولاة الثلثة ثم صارت الى عبدالله بن معوية وانه حي لم يمت وانه يحضر من جبال اسفهان وكفروا بالقيمة واستحلوا المحرمات وهؤلاء كفار وذكرنا انهم لم يبق منهم احد.

الفرقة السادسة المنصورية اصحاب منصور الجلي يزعمون ان الامامة صارت من ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام وانه عرج به الى السماء وان معبوده مسح على راسه بيده وقال له يا بني اذهب فبلغ غنى ثم اتزله الى الارض وانه الكسف لاسقط من عبد الله بن سبأ الذي قال لملي عليه السلام اتت الافلاسجة والعترة وجه في التراب ثم قال ان انا عبد الله سبحانه وادبه ونفاه الى المذاخير فلما قتل عليه السلام زعموا ان علياً لم يمت وان ابن ملجم انا قتل شيطاناً تصور بصورة علي وانه في السحاب وان الرعد صوته البرق سوطه وانه ينزل الى الارض ويملاها عللاً ولا يفتيهم قديم اجماعاً

الفرقة الثانية الكعبية اصحاب ابن كمال كفروا بالصحابي بتركها ببيعة يعة ولي دفعها بالانبياء وكفروا علياً بترك طلب الحق واطهاره وهم قائلون بالتناسخ وان الامامة نور يتناضح من شخص الى اخر وان ذلك النور قد يكون في شخص نبوة في شخص امامة اقول كيف تكون هؤلاء غلات وقد كفروا وعلياً على ما قالوا والفرق انهم قالوا بهيعة على الحق انهم غلات ولا هيعة

الفرقة الثالثة البائية اصحاب بيسان بن سمران زعموا ان الله تعالى على سورة انسان وانه يهلك كله الا وجهه وان روحاً تعالى حلت في علي ثم في ابنه محمد بن الحنفية ثم من بعده في ابنه ابي هاشم ثم من بعده بنان وهذا الطائفة كافرة لامحالة اقول جميع فرق الغلات كفرة ولا يختص الكفر بطائفة طائفة

الفرقة الرابعة المعنوية اصحاب المغيرة بن سعيد المعجلي زعموا ان الله جسم وان صورته صورة رجل من نور على راس تاج من نور له قلب تنبع منه الحكمة وانه لما اراد خلق العالم تكلم بالاسم الاعظم فطار فوق تاجاً على راسه ثم انه كتب على كفه اعصاب الدنيا فنضب من المعاصي حتى عرف فاجتمع من عرف

من الغراب والغراب والذباب بالذباب وان الله تعالى جبريل الى علي فلفظ (فلفظ) وادى الرسالة الى محمد لساناً بهيته بولذلك ليقول صاحب الرضى ابي جبريل وقد قال شاعر منهم غلط الامين فاذها عن حيدر. وهؤلاء كفرة

الفرقة السابعة العشرية البهشيمة يزعمون ان الله تعالى على الامم انه يمت محمد اليموي البهشيمة من الامم والاشعري ومنبهم من الامم ومنهم من قال بالبهشيمة اشخاص اصحاب الغباء ومحمدو فاطموني والحنيني وان خستهم شئ واحد وان الروح حلة فيهم بالسوية والفضل لواحد على الاخر ولم يسماوا فاطمة بالثانيات بل فاطم قال شاعراً

توليت بعد الله في الدين خمسة نمياً و سبطه وشيخاً و فاطماً

وهؤلاء كفار اقول قوله توليت بعد الله الخ لا يدل على ايمان قائله وحة مذهبه فان الخمسة المذكورة من لم يتولاهم يكون كافراً باجماع المسلمين وقوله و فاطماً ترخيهم وتقديره و فاطمة.

الفرقة العاشرة قال الامدى الاشعري البهشيمة اصحاب هشام بن الحكم وحشام بن سالم الجواليقي وذكرنا انها قالا بالتجسيم وان الله لا يعلم الاشياء قبل كونها وانتم متمك بكلام هو سفتو ولا يوسف يكون مخلوقاً ولا غير مخلوق وان الائمة معصومون والانباء غير معصومين لان النبي يوحى اليه بمعصيته فيتوب بخلاف الامام اقول وفي هذا نقل غير صحيح وان الصحيح عنهما انهما كانا بخلاف ما نقل عنهما وكانا من كبار العلماء الموحدين غير المشبهين وان الصادق اتى عليهما وقال في هشام بن شبيب الحكم هذا يصنعنا بقلبه واسنة وكان يقصد علي شبيب الشيعي وهو شارب ما بلغ المشركين وما باحت احداً الا قطعه وكان يقول بصحة الانبياء والائمة مطلقاً قبل النبوة والامامة وبدعا جميع الذنوب وهذا مذهب الامامية وهو الحق فعنه في الغلات خطأ.

الفرقة الحادية عشرة الزارية اصحاب زرارة بن عيين قالوا بحدوث صفات الله اقول هذا النقل عنهم غير صحيح وان زرارة كان من كبار اصحاب الامامين الباقر والصادق عليهما السلام وكان عالماً عاملاً مبيناً للحق ثقة وكذا اخوه وعنه في الغلات خطأ.

القمي يزعمون ان الله على عرشه تحمله الملائكة وهو قوي منها كالركن يحمله رجلاه وهو قوي منها اقول وهذا نقل كاذب عنهم وكان يونس من كبار الموحدين العارفين وعنه في الغلات خطأ.

خديان من عدة منهم ان الغلات من قال بالهية على وهذا لم يقل به اجماعاً وهذا الرجل لعدة عنده للشيعة يقول ما يقول كذبا ومناوذاً.

الفرقة الثالثة عشرة الشيطانية اصحاب محمد بن النعمان الملقب بشيطان الطائفة يزعمون ان الله غير جسماني لكنه على صورة انسان وانه لا يعلم شيئاً الا بعد كونها اقول وهذا النقل عنهم باطل ايضاً لان هذا الرجل ما باحتاه من افرقا الفاضلة الاقله فغنوا عليه بذلك

الفرقة الرابعة عشرة الزاعية (زاعية) وهم الذين ساواوا الامامة الى محمد بن الحنفية ثم الى ابنه ثم الى علي بن عبدالله بن العباس ثم ساقوا في ولده الى المنصور ثم ادعوا حلول الالهة تعالى في ابي مسلم وانه لم يقل واستحلوا المحرم ومنهم من ادعى الالهية في المتنب وهو كفرة اقول الذين ساقوا الامامة الى محمد بن الحنفية هم الكسائية وهم لم يقولوا بما قاله فيهم من الحلول في ابي مسلم وبالجملة لا يبدون من الغلات قلنا وبالجملة نقله غير صحيح

الفرقة الخامسة عشرة الفوضوية زعموا ان الله خلق محمداً وفوض اليه خلق الدنيا فخلقها فيها زعموا من من قال مثل هذه المقالة في علي وهذا باطل

الفرقة السادسة عشر البهائية الذين جوزوا البداء على الله

انه يريد الشيعى به تمييزه ويظهره مالم يكن ظهره لاولاه يؤلون
البداء غير ما ظن هذا .

الفرقة السابعة عشرة النصيرية و الاسحاقية قالوا
بالحلول و هم كفرة

٣٧٥ **الفرقة الثامنة عشرة الاسمعية** ولهم القاب الباطنية
والملاحدة والقرامطة و الحرمية و السبعية و الباكسية المحمرة
فسميتهم باطنية لانهم زعموا ان للقران ظاهراً و باطناً وان المراد
منه الباطن دون الظاهر و المعلوم لثمة و زعموا ان منزلة الباطن
من الظاهر كمنزلة النفس من اللباب ومنه قوله ف ضرب بينهم يسور الخ

٣٨٠ و قالوا ان التمسك بظاهر القران والاخبار يعذب بالمشقة في اكتساب
والباطن مؤد الى ترك العمل بالظاهر وانما سموا بالقرامطة لان
اول من ارسى دعواه رجل من اهل الكوفة يقال له حمدان قرط
وانما سموا حرمة لباطنية المحرمات و نكاح ذوات المحارم و اضاف

٣٨٥ **نوح و ابراهيم و موسى و عيسى و محمد و محمد المهدى** سابع النطقاء
وان بين كل ناطق و ناطق سبعة ائمة متمسكين بشرعته و انه لا يد
في كل عصر من سبعة منهم بهم يعرف الدين وحدوده و بهم يقتدى
متفاوتين في الرتبة وكلهم امام هو المؤدى عن الله و هو غاية الادلة
الى دين الله و حقيقه و هو الذي يؤدى عن الامام ويحل علمه قالوا

٣٩ ذلك كما ان السموات سبع و الارضين سبع و الحارسيه و الايام
سبعة و السيارات سبعة وقيل لانهم قالوا امامة اسمعيل بن الصادق
عليه السلام و هو سابع الائمة عندهم و به امتنازعوا عن الاثنى عشرية و
انما سموا باكية لخروج جماعة منهم مع بابك الخرمى في ناحية
اذربيجان وانما سموا بالمحمرة لانهم لبسوا الحمرة في ايام بابك

٣٩ وانما سموا اسماعيلية لانهم قالوا امامة اسمعيل بن الصادق
دعويهم مبنية على ابطال الشرايع و دحض النواويس الدينية اقول
فهذا ما نقل عنهم وعند هذا لابد من التنبيه على ابطال مخادعهم
على وجه مختصر و ان كان بطلانه اظهر من ان يحتاج الى البيان
فتقول اما قولهم ان الالطفا سبعة و الائمة سبعة لان السموات و

٤٠٠ الارضين و البحار و الايام و الكواكب المديرة سبعة فتشيل من
غير دليل ثم لم يرد ذلك باول من ان يقال ان النطقا اثنا عشر كذلك
الائمة لان البروج اثنا عشر ايقال بالتربيع لان العناصر اربعة و الاخلاط
اربعة و الكيفيات اربعة الحرارة و البرودة و الرطوبة و اليابوسة او بالتوحيد

٤٠٥ لان الله واحد كثيرون قولهم السموات سبع و الارضون سبع ان اخذوا من ظاهر
القران فعمل الباطن مخالف للظاهر وان اخذوه من احوال الفلاسفة
فقالوا الا فلا فسد منهم تسمه الافلاك السبعة و القلعة و البروج
و محمد و الجيات و اقل ما يكون الافلاك المحسوسة اربعة و عشرون

٤١٠ و الارض واحد و اما الاباحية مخالفة لظاهر الشرايع و تاويلاتهم
بما خروا به فكتفى بظاهر قولهم ان الله ليس بموجود ولا معدوم و هو
ابطال بوجوبه لا لمساكنه و هو كفى ظاهر و قد بطلنا قولهم انه تعالى
ليس بمعال ولا جاهل ولا قادر ولا عاجز و كذلك في باقي الصفات
ولا نعرف خلافا في كفر هذا الطائفة الملحدة و قيل حكمهم حكم
المرتدين و اما الزيدية فثلث فرق

٤١٤ **الفرقة الاولى الجارودية** اصحاب ابي الجارود زياد بن منقذ
العبدى زعموا ان النبي صلى الله عليه و آله ليس بموجود ولا معدوم و هو
كفروا و انتكروا اقتداء بعمل عبدالله بن ابي ابيس ثم الامامة بعده في الحسن
ثم في الحسين ثم الامامة شورى في ولدهما فمن خرج منهم عالما فاضلادعيا
الى الله و الامام ثم اختلفوا فسميتهم قالوا ان النبي المنتظر محمد بن
عبدالله بن الحسن و انتكروا قتله و منهم من قال الامام المنتظر

محمد بن ابي القاسم و منهم من قال منتظر يحيى بن عمر صاحب الكوفة
وساى فساد مذهبهم . اقول اما النص فقد نفي النبي على بالامامة
نصا ظاهراً و نصا خفياً فهو حق و قد افقنا الدلائل القلبية و البراهين
المقيلة على ذلك و اما القياس با الدعوة فهو باطل لان الامامة ما تكون
الا بالنبي

٤٢٥ **الفرقة الثانية السليمانية** اصحاب سليمان بن جرير زعموا ان الامامة
شورى و انها تنتقد بجليل من خيار المسلمين و انها تصح للمفسر و لموجود
الافضل و اثبتوا امامة ابي بكر و عمر لكن زعموا ان الائمة اخطأوا
في التبعة لهما مع وجود علي و قضا بتكفير عثمان و طلحة و زبير
عائشة و معاوية و اصحاب المجل كلهم و صفين

٤٨٠ **الفرقة الثالثة البترية** اصحاب بتر النوى (كثير النوى)
وقولهم فقول السليمانية غير انهم يتوفوا في حق عثمان اقول اما
بعضهم من قال ان ابا بتر يعرف علي و انتكروا في حق عثمان اقول اما
صالح وقولهم قريب من قول البترية قال الامدى

٤٨٥ **و اما الامامية المطلقة** فلم يقل احد منهم بالحلول والاضاد
ولا التجسيم غير منهم قالوا بالتخصيص على علي تعيينا و تعريضا
كفروا بالصحة بترك تبعيته و تعرضوا للوقعة فبهم بسبب ذلك
و هم متفقون على سوي الامامة من الحسين الى ابنته زين العابدين
ثم من بعده الى الباقر ثم الصادق ثم الكاظم ثم الرضا ثم الجواد

٤٩٠ ثم الهادي ثم الحسن العسكري ثم محمد بن الحسن و هو المنتظر
عندهم اقول اما قالوا بالتخصيص على علي عليه السلام و تعيينا و تعريضا
فحق وقد اقاموا الدلائل و البراهين على ذلك و اما قوله وكفروا
الصحة لم يمس بحق لان اكثر الصحابة كسلمان و المقداد و ابي ذر و

٤٩٥ عمار و خزيمه و ابي ايوب و جابر بن عبد الله و ابي الهيثم بن التيهان
و غيرهم من الصحابة مدمم مدحون عند الله مؤمنون محسنون
اما من عادى عليا و بغضه من الصحابة و اراد خلع من الامامة او
حاربه فانه عند بعضهم كافى لقوله عليه السلام حرك ياعلى حربي و
سلمك سلمى و غير ذلك من الادلة وعند بعضهم انه خلع في النار
و هم الاكثرون ثم من عاد الى ولايته بعد ذلك مدحون ناج و اما من

٥٠٠ تقدم عليا في الخلافة و تعصب على علي (ع) من اصحابه فاتهم فقا
وقليل منهم يكفرون ثم كرههم النبي الجلي في علي
و اعلما هذه الطائفة المحقة الذين قال الرسول صلى الله عليه و آله
فيهم انهم **الفرقة الرابعة النجاشية** الذين في الجند لان هذه الطائفة كانت لعل البيت

٥٠٥ واعتقدت مذهبهم و تابعتهم اشد المتابعة و قالوا بوحدانية الله و انه
لم يقل قبيحا ولم يقل بواجب و مدحوه بصفات الجلال و الاكرام
و قالوا بنبينا النبي من الكنايا و الصفات قبل النبوة و بعدها عيدا
وسهوا و نسبنا و قالوا في الامام يجب ان يكون كذلك و لهم كتب
في العمل ما قال احد من المسلمين بمثلها و بالجملة فهم مخالفون
لسائر المذاهب التي لا يد بينها من مشاركة بخلافهم ولم يزلوا

٥١٠ على طريقة علي و اولاده الائمة المعصومين الذين اوجبا على اهل البيت
و محبيهم و نصائهم و دوله الامامة و لا شك ان النص على
الامام هو الطريق لا غير لانه يفيد اليقين بامامة و غيره خطأ او
يقيد الظن كما سنبينه ان شاء الله و المصنف يعرف ان طريقة هذه
الطائفة خير من جميع الطرائق و اقربها الى السلامة حيث قالوا

٥١٥ بالنص و المعصية و اقاموا البراهين و الدلائل على ذلك . قوله ثم اذا
كان ابي بكر و عمر كافرين لكان علي بن زبويه اشتهاء كلهم من عمر
كافرا او باطلا حيث عرش ابنه لئلا وعلى لم يكن كافرا ولا فاسقا
اقول ان اكثر الامامة شورى في ولدهما فمن خرج منهم عالما فاضلادعيا
و اخذه الخلافة بعده فزوجه على غدار اسماء النخيلة اربع فرق
من تزويج المرأة المسلمة فمن هو مسلم ظاهراً يجوز مناصحه

و موارثته و دفنه بمقابر المسلمين و امره الى الله يوم القيمة وهذا
هو المذهب الحق عندهم لان عمر كان على ظاهر الاسلام اجماعاً
فيجوز زواجه من هذا الوجه و كان من يرى تكفيره قال انما زوجه
المعصي لما خاف على علي القتل ان امتنع و على كان غير راض

٥٢٥ بذلك و انما لما خطب اليه عمر مرات شتى رده و لم يرضه حتى
راجعه القول و ارسل اليه و خاطبه في ذلك و بعثهم انكر زواجه
بها و انما تشبهت عليه بجنية و هو بعيد جداً لكن زوجه لانه كان
على ظاهر الاسلام و تقية وقد اجاب اصحابنا عن ذلك بمدح جوابات
فمن ارادها فليطالع كتبهم وليجتمع مع الاحبار منهم ويسمع ما يقولون
في ذلك

٥٣٠ **قال و اما الخوارج** فقد اقساموا في الاصل الى المحكمة
والاولى و البهشية و الازارقة و التجرد و الصفرية و الاباضية و
المجاردة **اما المحكمة** منهم الذين خرجوا على علي السلام عند
التحكيم وكانوا اثني عشر الفا على سلوة و صيام و فيه قال النبي

٥٣٥ عليا السلام تحقن صلوة احدكم في جنب صلوتهم و صوم احدكم في
جنب صيامهم ولكن لا يتجاوز ايمانهم تراقيهم و هم مجموعون على
تجوز الامامة في غير قريش وان كل من نصوه براهيم و عائش للناس
بعدله كان اماما و جوزوا ان لا يكون في العالم اماما اصلا و اجمعوا
على تخلفه على في التحكيم و تكفيره بذلك لان كل ذنب عندهم

٥٤٠ كفر مخرج في النار و تكفير عثمان و تكفير اكثر الصحابة و تكفير
مرتكب الكبيرة
و اما البهشية اصحاب ابي يهش قتلوا كل ما
ايس فيه حد فهو مغفور و منهم من قال لاحرام سوى ما في قوله
تعالى قل لا اجد الخ و منهم من قال ان الامام اذا كفر فبطلت الرعية

٥٤٥ و قالوا اطفال الكفار حرام و اطفال القدرية في القدر و اما الاسكر
اذ كان من شراب لجال لا و اخذ صاحبها ما قال و قال **و اما الازارقة**
اصحاب نافع بن الازرق فاتهم كفروا عليا بالتحكيم و صوبوا ابن
ملجم يقتله و كفروا عثمان و طلحة و الزبير و عائشة و عبدالله بن
عباس و اباير المسلمين معهم و قضا بتخليد في النار و لم يجوزوا

٥٥٠ التقية و اما حواقتل اطفال المخالفين و نسائهم و اسقطوا الرجم عن
الزاني المحصن وان اطفال المشركين في النار و جوزوا بعتن من
كان كافرا او على كفره بعد النبوة و قضا بان من ارتكب كبيرة فقد
كفر و هو مخرج في النار **الفرقة ثلث** هذه الفرقة با جميع فرق الخوارج
كفر لانهم انكروا ما علم من دين الله بالضرورة و كذا باقى فرقهم

٥٥٥ المذكورة و لا حاجة بنا الى تعدادهم و ذكر قاسد مذاهبهم لظهور
قاسد مذاهبهم اجمعين لكن نقول بالجملة
و اما النصيرية اصحاب زياد بن الاصغر فمذهبهم كمنصب
الازارقة و منهم من جوز تزويج المسلمين من الكفار و خانفهم في
الرجم و التقية

٥٦٠ **و اما الاباضية** و هم اصحاب عبدالله بن اياض حكموا بان
منازعتهم كافى غير ذلك وان جهادة منافقهم مقبولة على اهل البيت
وان مرتكب الكنايا موحد غير مؤمن و ان الاستطاعة قيل الفعل
وقالوا يجوز ان يبعث الله رسولا بلا دليل و قد افترقوا اربع فرق

٥٦٥ الحفصية و الزيدية اصحاب يزيد بن ابيس و الحارثية اصحاب ابي
الحارث **و الفرقة الرابعة** القائلون بطاعة يراة بهاد
و اما المجاردة اصحاب ابن عجر قد تفرقوا عشرين فرق
الميمونية اصحاب ميمون و الميمونية اصحاب حمزة و **و النصيرية**
اصحاب شبيب و الحارثية اصحاب حازم **و الميمونية و المجردة**
و الصلبة و الغالبية اصحاب ثعلب و افترقوا اسماء النخيلة اربع فرق
٥٧٠ **الاحمسية** اصحاب احنس و حرموا الاغتيايل بالقتل و السرقة و جوزوا

تزويج المسلمين بمشركي قومهم و **و المعبدية** اصحاب معبد خالفوا
الاحمسية في تزويج المسلمين من الكفار و **و الشيبانية** اصحاب شيبان
و الاربعة **و المكرمية** اصحاب مكرم فادن حاصل ففرق الحوارج
عشرون فرقة

٥٧٥ **و اما المرجئة** فاتهم يرون تاخير العمل عن التوبة و المقدور
يقولون لا يضر مع الايمان معصية كما لا ينفع مع الكفر طاعة و بالنظر
الى هذين القولين سموا مرجئة لان الارجاء لثمة التأخير ومنه ارجه
واخاء الى اخره و امهله وهو مطابق للقول الاول و قد يرد به
اصنام الارجاء و هو مطابق للقول الثاني

٥٨٠ **و المرجئة** الخالص خمس فرق
الفرقة الاولى اليوشية اصحاب يونس النيمري
زعموا ان الايمان هو المعرفة بالله و المصحية بالقلب و
التضويع فمن اجتمعت في حقه هذه الخصال فهو مؤمن و لا يضره
معد ذلك ترك الطاعات و لا يعذب عليها و المؤمن انما يدخل الجنة
بإيمانه لا باماله و عمله

٥٨٥ **الفرقة الثانية العبيدية** اصحاب عبيد المكت فاثلون بان
مادون الشرك مغفور و ان العبد اذا مات على ايمانه لا يضره ما اقترف
من المعاصي و ان الله على صورة الانسان
الفرقة الثالثة الغسانية اصحاب غسان زعموا ان الايمان
هو المعرفة بالله و رسوله و الاقرار بمجاة من عندهم في الجملة دون
التفصيل و ان الايمان يزيد و لا ينقص و قالوا ان قاتلا لوقال اعلم

٥٩٠ ان الله فرض الحج الى الكعبة لكن لا ادري اين الكعبة و علمها باليمن
لا يمكن كان مؤمنا و لوقال اعلم ان الله بعث محمدا رسولا ولا ادري
التفصيل ان الله فرض الحج الى الكعبة لكن لا ادري اين الكعبة و علمها باليمن
لا يمكن كان مؤمنا و لوقال اعلم ان الله بعث محمدا رسولا ولا ادري
التفصيل ان الله فرض الحج الى الكعبة لكن لا ادري اين الكعبة و علمها باليمن

٥٩٥ **الفرقة الرابعة الثوبانية** اصحاب الثوبان و قد اخرجوا العمل
كله عن الايمان و اوقعهم على ذلك ابن غيلان النمشقي و ابو شمر و يونس
بن عمر ان الله و اقرى و ابن شبيب و صالح فيه

٥٩٥ **الفرقة الخامسة التومنية** اصحاب التومني زعموا ان الايمان
ما كان عاصما من الكفر و ان من ترك الصلوة او الصيام مستحلا كفر
لتنكبه لما حاء به الرسول ومن ترك ذلك على تبة القضاء لم يكفر
ولم يقتل و من قتل نبيا او طعمه كفر لالاجل القتل و اللطم ببل
لاستخفافه و للدلالة على تنكبه و بغضه و به قال ابن الراوندي و بس

٥٩٥ **الفرقة السادسة** اصحاب شبيب و صالح فيه
يحدثون كلام الله تعالى و اوقعهم على ذلك ضرار بن عمرو و حفص القرطبي
و افرقوا ثلث فرق
الفرقة الاولى البرغوثية زعموا ان كلامه تعالى حادث و انه اذا
قرع فهو عرض و اذا كتب فهو جسم

٥٩٥ **الفرقة الثانية الزعفرانية** زعموا ان كلام الله غير و ان كل ما
هو غيره فهو مخلوق ومع ذلك قالوا من قال ان القران مخلوق فهو
كافر فان اردوا نفي كونه مخلوقا بمعنى التكتب و الا فهو تافه معاهل

٥٩٥ **الفرقة الثالثة المستندركية** استندركوا على الزعفرانية
وقالوا كلام الله مخلوق مطلقا في ان النبي قال كلام الله غير مخلوق و
اجمعت الامعة على ذلك و زعموا ان احوال مخالفتهم كذب كليا و ضلالة حتى
لو شهد الشهادتين قوله كذب و ضلالة

ابوبکر محمد زکریای رازی

نوشته: دکتر محمود نجم آبادی

قبل از شروع به اصل مطلب لازم دانستم سطوری چند در باب مقام علمی رازی در دنیا بنظر خوانندگان گرامی برسانم . شناسائی مقام علمی ابوبکر محمد زکریای رازی از موضوعاتی است که مدت‌ها مطمئن نظر تذکره‌نویسان و علماء و اطباء جهان قرار گرفته و عده‌ای از محققان و دانشمندان را بخود مشغول نموده است .

این امر پس از قوت رازی (یا در دوران وی) شروع شده ، بدین معنی که چون وی طبیبی بوده که با تجربه سرکار داشته و از طرقی کیمیاگر (شیمیست) نیز بوده ، علاوه در دوران حیاتش شاهکارهای علمی و درمانی کم نظیری نموده لذا مشهور خاص و عام گردیده است .

از آن گذشته برای یافتن ماده حیاتی اکسیر اعظم (Elixir) که پیری را بجوانی و حجر الفلاسفه (Pierre Philosophale) که مواد را به طلا تبدیل نماید بسیار اشتغال داشته ، بدین مناسبت مشارالینان گشته ، خاصه آنکه شاهکارهای علمی و طبی وی در قلمرو حکومت اسلامی شرق شهرت بسزا داشته ، و اینهمه معارض که در تاریخ زندگی رازی میبینیم ، و یا حکایاتی که از زندگی وی نقل می‌نمایند ، همه دال بر آن است ، که رازی در زمان حیات مشهور بوده است . اولین دفعه پس از مرگ رازی ابن‌الدیم صاحب‌النهرست از رازی و مؤلفات و مقام علمی وی سخن گفته است .

پس از ابن‌الدیم ، ابوریحان بیرونی رساله مخصوص ، درباره آثار و مؤلفات رازی پرشته تحریر در آورده ، که بسیار ارزنده است ، شایان توجه است ، که دانشمندی همانند ابوریحان یا نیمه مقام بزرگ علمی از محمد زکریای رازی یاد آوری بسیار مجلی نموده ، و شاید اولین دانشمند در تمدن اسلامی باشد که یکی از مؤلفاتش درباره آثار و مؤلفات دانشمند قبل از خود بوده است . از آن پس آثار و کتب علمی و طبی رازی در دنیای متقدم آن زمان پراکنده شده و شهرت یافته است .

پس از بیرونی ابن‌جلجل اندلسی در کتاب «طبقات الاطباء و الحكماء» و پس از وی القفطی در کتاب تألیفی خود بنام «تاریخ الحكماء» و از آن پس ابن‌ابی اصیبه در کتاب (عیون الانباء فی طبقات الاطباء) شرح حال و مقام استاد را مذكر گردیده‌اند .

بهین نحو در مغرب زمین نیز شناسائی مقام علمی و طبی رازی به طالبان و عشاق علم بنحو شایسته انجام یافته است و این امر از سال ۱۴۸۶ میلادی در معارف اسلامی

اروپا شروع گردیده است . بدین معنی که کتاب «حاوی یا الجامع الحاضر لصناعه الطب» در شهر برشیا (Brescia) از شهرهای شمالی ایتالیا به لاتین ترجمه و بنام (Continens) و بعداً در سالهای ۱۵۴۲ و ۱۵۰۹ میلادی در ونیز (Venise) چاپ شده است .

باری بدین نحو استفاده از ترجمه آثار رازی بصورت کتاب چاپی (قبلاً از نسخ خطی استفاده میشده است) در دنیای غرب عملی گردید .

از قرن شانزدهم تا اوائل قرن بیستم تحقیقات سابق درباره رازی در دنیا دنبال شد ، منتهی از اواخر قرن نوزدهم میلادی به بعد محققان ضمن برخورد به آثار وی نتایج بسیار ارزنده‌ای از خود بیادگار گذاشته‌اند که نتیجه آن ترجمه و تشریح بسیاری از کتب و رسالات و مقالات رازی است . (برای اطلاع بیشتر رجوع شود به مؤلفات و مصنفات ابوبکر محمد زکریای رازی تهران ، ۱۳۳۹ هجری شمسی ، انتشارات دانشگاه ، شماره ۵۰۰ بسی و اهتمام نویسنده مقاله) .

اما در میان دانشمندان اروپائی معاصر و نفر درباره رازی و شناساندن مقام وی حتی عظیم بر این امر دارند . آندو یکی یولیوس روسکا (Julius Ruska) و دیگری پل کراوس (Paul Kraus) میباشند .

شادروان روسکا برای شناساندن رازی بمالعیان خدمتی عظیم نموده و تعداد زیادی مقالات و رسالات درباره دانشمند ایرانی بیادگار گذاشته که شرح کامل آن در این مقاله میسر نیست .

شرح ایضا شادروان پاول کراوس نیز خدمات بسیار ارزنده‌ای در دنباله کارهای روسکا نموده و رساله «فهرست کتابهای محمد زکریای رازی» را که بیرونی تألیف کرده با شرح حال و طبقه‌بندی آثار استاد بسال ۱۹۳۶ میلادی و همچنین یازده رساله فلسفی و اقوال و نظرات رازی را تحت عنوان «رسائل فلسفیه» بسال ۱۹۳۹ میلادی با حواشی و ملحقات و تصحیح‌های لازم بچاپ رسانده است .

در کشور ما از سی سال قبل باین طرف جنبش مطالعات و تحقیقات مربوط به رازی شروع گردید و این امر ابتدا از طرف علامه فقید عباس‌اقبال آشتیانی رحمه‌الله علیه و آقای محیط طباطبائی بعمل آمده است .

پس از این دو ، عده‌ای از محققان ایرانی نیز آثار و مؤلفات و نظرات رازی را تجزیه و تحلیل و ترجمه نموده و بصورت کتاب و مقالات چه در جراند و چه در مجلات و یا بصورت سخنرانی بهمیهن و دانشمندان دنیا نشان داده‌اند .

مؤلفات رازی

اما تعداد مؤلفات رازی که مشتمل بر کتاب و رساله و مقاله در علوم مختلفه است قریب ۲۷۰ میباشد (بموجب گفته‌های مورخین و تذکره‌نویسان) که تعداد قریب صد عدد از آنها طبی میباشند .

در میان کتب طبی رازی تعدادی بسیار ارزنده و از نظر علمی مشهور و نیاز است که چندای آنها در درجه اول اهمیت قرار دارد .

بنظر نگارنده ۳ کتاب ازمؤلفات طبیبی رازی نسبت به سایر مؤلفاتش مهمتر وارزنده تر است که عبارتند از:

- ۱- کتاب حاوی یا الجامع الحاضر لمناعة الطب .
 - ۲- کتاب آبله و سرخك (كتاب الجدری والحصبه) .
 - ۳- تاریخچه های طبیبی (قصص وحكايات المرضی) .
- برای آنکه سیمای حقیقی طبیبی رازی بر خوانندگان گرامی این نشریه روشن گردد، کافی است که به تاریخچه های طبیبی رازی نظر نماییم .
- رازی از اولین اطباءئی است (ابقراط قبل از رازی چند حکایت و گزارش طبیبی در باره بیماران دارد) که در هزار و صد سال قبل پمانند روش بیمارستانهای امروزی، گزارش حال بیماران و تاریخچه های آنها را (البته به تناسب زمان) همانطور که امروز در بیمارستانهای جهان برای درمان و تدایو بیماران در موقع ورود بیمار قبل از هر چیز در نظر میگیرند و پس از آن بمعالجه میپردازند، مجری داشته و این نکته اساسی را در جهان پزشکی از خود بیادگار گذارده و وباطری که تقریباً میتوان گفت بسا اسلوب فعلی تفاوت زیادی ندارد بطلاب علم طب نشان داده است .

تاریخچه های مزبور سی و چهار عدد میباشد که بزبان عربی است . این تاریخچه ها بسال ۱۹۳۵ میلادی توسط دکتر ماکس میروف (Dr. Max - Meyerhof) بزبان انگلیسی ترجمه گردیده که باحواشی و ملحقات بسیار گرانهایی بچاپ رسیده است .

از نسخ خطی تاریخچه های طبیبی رازی در بسیاری از کتابخانه های جهان، منجمله در کتاب بادلثیان (Bodleian) در آکسفورد و کتابخانه ملی ملک موجود است .

این تاریخچه ها در جشن بزرگداشت استاد رازی بسال ۱۳۴۳ که در دانشگاه تهران برپا گردید از طرف نویسنده این مقاله تحت شماره ۱۹۴۰ انتشارات دانشگاه بچاپ رسیده است .

قبل از آنکه نکات وملاحظاتئی که از خلال تاریخچه های طبیبی رازی بچشم میخورد تذکر داده شود . لازم است یادآوری نمایم که رازی بطریق قوی (نزدیک به یقین) در سنین بین سی یا سی و پنج و چهل بتحصول طب پرداخته و برای این امر مدت کمی بدان اشتغال داشته سپس به طبابت در شهر بغداد مشغول شد و در این مدت کم توانسته است در این شهر که مرکز خلافت بود وعده زیادی طبیب کلیمی ونسطوری در آنجا به طبابت می پرداختند شهرت بسزائی یابد و یکی از بزرگترین اطباء شهر گردد وباصطلاح طبیب پزشك کلینیکی مشهور شود .

در این تاریخچه ها با سامی بیمارانی بر میخوریم که عموماً ساکنین بغداد و همه از طبقات متوسط وشهریهای ساکن مرکز خلافت بوده وبسیاری از آنها ایرانی بوده اند، که در میان آنها نام عده ای از یک خانواده بیستم میخورد . اکنون بشرح مختصر نام وشغل و وضع بیماران رازی میپردازیم :

الف) اسامی بیمارانی که در تاریخچه ها آورده عبارتند از عبدالله پسر سواده و یک نفر دیگر از خانواده سواده (تاریخچه های اول و بیست و چهارم) علك حسابدار (تاریخچه دوم) ابن عمرویه (تاریخچه سوم) محمد فرزند حسین

(تاریخچه پنجم) ابی الحسین خیاط (تاریخچه هفتم) خالد طبری (تاریخچه نهم) ، عبادی (تاریخچه دهم) دختر حسین بن عبدویه و پسر حسین بن عبدویه و پسر حسن بن عبدویه (تاریخچه های یازدهم و دوازدهم و بیست و نهم) ابن ادیس (تاریخچه سیزدهم) ابن عبدالمؤمن (تاریخچه چهاردهم) زن جمدویه (تاریخچه پانزدهم) حسن دربان (تاریخچه شانزدهم) زن قصار (تاریخچه بیست وسوم) زن ابوسعوی (تاریخچه بیست وششم) حسن صراف (تاریخچه بیست وهشتم) خواهر وراق ؟ (تاریخچه سی و یکم) ابن دلیل (تاریخچه سی و دوم) ابن عمرو بن وهب (تاریخچه سی وسوم) ابن نمیر (تاریخچه سی و چهارم) تمام حاکی از آن است که رازی طبیب معالج آنان بوده ، اسامی خانواده سواده وعبدویه وهمچنین زن ابوسعوی (تاریخچه بیست وششم) میرساند که رازی طبیب خانوادگی آنها بوده است .

ب) در مورد مشاغل بیماران رازی حرفه های حسابدار ، تاجر، پنبه فروش ، خیاط، زرگر، دربان ، مسگر، بزاز، کتاب فروش صراف را مبینیم که تمام آنها از نظر شغل جزو طبقات متوسط شهر بنظر میروند .

فقط در میان این تاریخچه ها نامی از یکی از نجباء وبزرگان برده شده است .

مشاغلی که در بالا ذکر گردید مشاغلی نیست که در قریه یا قصبه ای باشد بلکه بیشتر بنظر میرسد که در بغداد بوده وچنانکه میدانیم در این شهر بازارها ومجالات چندی بنام شافلین وکسبه شهرت داشته است .

ج) نامهای عمرویه وعبدویه وجمدویه میرساند که از اسامی مسلمانان ایرانی باشد وبیشتر حدس زده میشود که ایرانیان مسلمان ساکن بوده که در بیارستان یا ماباب روی مراجعه کرده اند .

د) عده ای از بیماران حکایات طبیبی رازی، همسایه های رازی بوده اند بمانند :

«همسایه ما بزاز» و «همسایه ما شیخ مسلول» (تاریخچه هیجدهم و بیست وهفتم) .

این موضوع میرساند که رازی در عین آنکه در بیمارستان بطبابت اشتغال داشته در منزل (یا مطب شخصی) هم بحال آنان رسیدگی مینموده وباز بنظر میرسد بیشتر این بیماران در بغداد سکونت داشته اند .

ه) آنچه که بیشتر به یقین نزدیک است آنکه رازی بیساران موضوع تاریخچه های طبیبی را در بغداد دیده است ، بجهت آنکه در طی شرح آنها ذکر نشانه ها برای شهر بغداد بیشتر متناسب است ، چون رازی غیر از ری وبغداد (وجند صباغی طبق گفته نظامی عروضی سمرقندی برای طبابت امیر سامانی مشغول بوده که حتمی نمیباشد) ، در جای دیگر بطبابت نپرداخته است واصولاً رازی طبیب کلینیکی وبیمارستانی بوده است .

بهر حال نشانه های بیماران بیشتر به محلات (یا کوجه ها یا دروازه های)

بغداد شبیه تر است تاجای دیگر بمانند :

«درب النمل» (تاریخچه هیجدهم) و «دارالاقوال» (در تاریخچه بیست و

دوم) ، با ذکر مشاغل بیماران چنانکه مذکور اقتاد تمام مربوط به شهر بغداد است .

(و) اما سامی بیماران عموماً مربوط به بیماران مسلمان است بمانند محمد و حسن و حسین و خالد و عبدالله و عبداللّه و عمرو و امثال آنها و نام خانوادگی ها هاشمی و عبادی است . فقط در میان بیماران يك نام دیده میشود كه (تلیف) باشد كه بنظر میرسد یونانی یا رومی باشد (نظیر این كلمه در میان اطباء بیمارستان عضدی نظیف القس رومی میبینیم ؟)

(ز) بهر حال با توجه باینكه طبابت در بغداد تقریباً در انحصار اطباء کلیمی و نسطوری بوده و این دسته از اطباء نبش مردم و درمان آنها را درست داشتند و اعتماد همه را بخود جلب نموده بودند ، با ملاحظه تاریخچه های طبی رازی و مراجعه به تاریخ طب اسلامی به تكتنه بسیار معتبری بر خورد میثمائیم كه :

رازی توانسته است در مدت اقامت خود در بغداد اعتماد مردم را بخود جلب نموده و سد بزرگی كه در حقیقت از طرف کلیمیان و نسطوریان در برابر اطباء ایرانی مسلمان ایجاد شده بود بشكند .

در خاتمه این مقال چند تكتنه برای تكمله سمای طبی رازی متذكر میگردیم كه مزایای فوق العاده برای این طبیب بزرگ ایران میباشد . نخست آنكه رازی طبیبی بیمارستانی یا با اصطلاح امروزی طبیب كلینیسین (Medecin des Hopitiaux & Clinicien) بوده .

دوم آنكه وی طبیبی بوده كه با تجربه سر و كار داشته است بدین مناسبت ویرا طبیب مجرب Experimentateur لقب داده اند .

سوم آنكه روش تدریس وی در طب تقریباً بمانند روش كنونی با نشان دادن بیمار برای تشخیص بیماری بوده است .

چهارم آنكه مؤلفات طبی وی عادی نیست بلكه اغلب نتیجه تجارب و اعمالی و آزمایشهایی است كه در بیمارستانها نموده و این مطلب از مطالعه رسائل و كتب وی بخوبی مشاهده میگردد .

پنجم آنكه رازی علاوه بر آنكه در طب مقامی ارزنده دارد در داروسازی و داروشناسی و شیمی ید طولائی داشته كه اگر جانب طب را كنار گذاریم وی شیمی دان بزرگی بوده است . كشف الكحل (الكحول Alcohol) و جوهر گوگرد (Acide Sulfurique) بوی منسوب میباشد . وی اولین فردی است كه استحضالات شیمیائی (preparation Pharmaceutique) را در طب وارد ساخته است .

ششم آنكه رازی اولین طبیبی است كه فرق بین آبله و سرخك و تفاوت بین آبله معمولی و آبله مرغان را در كتاب بسیار ارزنده خود بنام «كتاب الجدري والحصبة» بیان داشته است (برای اطلاعات بیشتر رجوع شود به ترجمه كتاب مزبور سعی و اهتمام نویسنده مقاله انتشارات دانشگاه شماره ۱۰۴۰ سال ۱۳۴۴ هجری شمسی).

تهران - تیر ، ۱۳۴۵

گفتار اول

عنوان فوق برائش گسترش و عمق فراوانش ، میتواند جلدها كتاب بشرح و تحقیق مسائل مربوط بخود اختصاص دهد .

البته در اینجا فقط با آن مقدار بسط و تحقیق كه سازگار مقاله «و نشریه» ای تواند بود - آنها بطور فشرده و اجمالی موضوع مورد بحث - تعقیب و تشریح میشود .

نخست باید دید مقصود از تفسیر چیست ، تا دریاب مناهج و تطورات یا بهترین روش آن بحث نمود .

مفهوم لغوی و اصطلاحی تفسیر

اما از لحاظ لغوی ، ماده «فسر» كه «تفسیر» نیز مزید باب تفعیل است بمعنای «برده بر گرفتن» و برهنه ساختن و كشف كردن - و نقاب از چهره گرفتن امر منفی و مشكل است ، این منظور گوید ، (۱) «الفسر كشف الغطی والتفسیر كشف الامور عن الغطاء المشكل» . و ابو حیان گوید (۲) «و يطلق التفسیر علی التعمیر» ، قال ثعلب: تقول فسرت القرص ، عریته لیتطابق فی حصره» مسئله قابل نظر آنكه واژه «فسر» نیز اساساً در لغت بمعنای مطلق كشف و «كشف الغطاء» بایرده برداشتن است . چنانكه در مفردات راغب (مادسفر) ، «الفسر كشف الغطاء و لسان العرب در مواردی از شرح ساده سفر ، گوید: «فسر واصله الكشف» و اذا القت المرأة نقابها و كشفت عن وجهها قيل فسرت فیه» . در حقه مشتقات ماده (س-ف-ر) نیز مفهوم كشف را مورد لحاظ قرار میدهند

تفسیر و تطورات و سگهای آن بهترین روش تفسیری

نوشته دکتر یحیی نوری

اینك اجمالی از تاریخ هر يك از این دو:

اماد رشم اول با تفسیر قبل از تدوین تردیدی نیست قبل از آنكه كتابها در باب تفسیر قرآن تألیف و تدوین شود ، اصحاب رسول خدا و مسلمانان صدر اسلام در باب تفسیر و یا تحقیق در كشف مقاصد قرآن با هم گفتگوها و پرسش و پاسخها داشتند . میتوان در باب تاریخ تفسیر قبل از تدوین یا آغاز گفتگوی تفسیری چنین نظر داد كه مقارن با نزول تدریجی قرآن است .

نخستین مفسر نیز رسول اکرم (ص) است زیرا تفسیر و تبیین بسیاری از آیات منزله یا جملات و كلمات مجمل و مبهم آیدای را اصحاب میخواستند و رسول خدا پاسخ میفرمود یا قبل از آنكه سؤالی کنند ، خود مواردی از آیات کریمه منزله را تشریح و توضیح و بیان میفرموده است و در قرآن آمده است «لتبین للناس ما نزلنا لهم» .

تفسیر و تبیین مقاصد قرآن از وظایف حاتم رسالت است .

سؤالاتی كه اصحاب در تفسیر آیات از آن حضرت نمودند اندك نیست و در كتب تفسیر و حدیث گرد آمده ، مثلاً همین سینه «مقصود از اول یلبسوا ایماهم بظلم» كه در شان خلوص ایمانی مؤمنان است - چیست ؟ و ایناه بظلم كداميك از ما است كه از او ستمی هر كس نزده باشد؟ آیا ایمان ما چیزی شمرده نمیشود؟ رسول خدا میفرمود: «مقصود از «ظلم» در این آیه همان «ظلم عظیم» یا شرك است. «ان الشرك لظلم عظیم» عدی بن حاتم از «خطاب» و «خطابش» پرسید و

حضرت توضیح و تفسیر فرمود که مراد آیه «حتی تبیین لکم الخبط» تصویر طلوع فجر است .
اینموضوع را نیز بسیاری نقل نموده اند که اصحاب پیغمبر در آن آیه، ده آیه از آنحضرت تعلیم میگرفتند و حفظی کردند، یعنی تفسیر فیز مقدار تعلیم ضبط آیه بعمل می آمد.

گفتگوهای تفسیری و سؤال و جوابها و تعلیمهای تفسیری میان اصحاب آن حضرت و مسلمانان صدر اسلام نیز کمال رواج داشت.

قرآن کتاب آسمانی، اسلام و همه چیز یک مسلمان است و معظفات در آن تدبیر کننده افلاک و پروان القرآن و وانا نزلناه الیک مبارک الید بر او آیه و تدبیر در قرآن بدون فهم معانی و مقاصد آن هرگز میسر نیست.

روشن است که اصحاب پیغمبر و مسلمانان نخستین در باب فهم مقاصد قرآن و تفسیر متفاوت بودند، برخی از آنها برای ملازمت رسول خدا و از وی ذکا و استعداد همه موارد نزول و پسا ناسخ و منسوخ و شرح و مراد از مجمل و متشابه و اموردیگر را بخوبی میدانستند و دیگران در این پایه نبودند آنها یک به این مراتب را میدانستند نیز در یک سطح نبودند و آنکه قدرت استنباط و نیروی فکری و آگاهیهای دیگرشان در درجات متفاوتی قرار داشت.

در میان اصحاب رسول خدا کسانی که بیش از همه از آنها تفسیر اخذ روایت شده با اتفاق مورخان و مفسران علی بن ابی طالب علیه السلام و عبدالله بن عباس و عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب میباشند که مکاتبی در تفسیر از آنها پدید آمده است.

سیوطی در انتان زید بن ثابت و عبدالله بن زبیر و ابو موسی اشعری و عمر و ابی بنک و عثمان را نیز نام میبرد، ولی آراء و روایات تفسیری این گروه بسیار اندک و محدود است چنانکه سیوطی و دیگران نیز همگی بر این عقیده اند . علاوه بر اینها به جابر بن عبد الله انصاری و عبدالله بن عمرو بن ابی وهاب بن مالک و عبدالله بن عمرو عاص و عائشه نیز در

موارد معدودی از روایات تفسیری معسوب است. و دیگر اصحاب از لحاظ مرجعیت در اخذ تفسیر در مراتب متاخر قرار دارند، در مباحث آئینده از مشخصات و امتیازات تفسیری عصر صاحبی سخن خواهیم گفت.

در اینجا از ذکر این مطالب تنها این نتیجه مورد نظر بوده که اندکزی از تفسیر قبل از تدوین یا دوره پیدایش و شکل گیری علم تفسیر و آغاز آن بحث بعمل آید.

و اما قسم دوم یا «تفسیر پس از تدوین» - در این که اولین کسی که بتنگارش و تدوین تفسیر قرآن بر تفسیر، سواد آیات، قرآنی که بعنوان تفسیر موضوعی (۴) یا تفسیر چند آیه از مجموع قرآن پرداخته چه کسی است و درجه تاریخی است به خوبی روشن نیست و اختلاف نظر وجود دارد.

برخی چون استاد احمد امین (۵)، فرائد نفوی معروف (متوفی در ۲۰۷) را اولین تفسیر نگار و کتاب تفسیرش «المعانی» یا «معانی القرآن» ۶۰ اولین کتاب تفسیر که شرح آیات قرآنی را به ترتیب سوره و آیات مصحف متضمن است، میدانند. سند عمده احمد امین در این نظر استنباطی است که او از گفته ابوالمعانی طلب که ابن الندیم در الفهرست صفحه ۹۹ (چاپ سابق) آنرا آورده، بمنعاید و حال آنکه با مراجعه به موارد مختلف «الفهرست» خاصه «الفنا الفناث من المقالة الاولى» تا پایان آن بشواید قطعی زیادی بر میخوریم که کتاب معانی القرآن فراء اولین کتاب تفسیری نیست، و از گفته ثعلب نیز این معنی استنباط نمیشود و از جمله ابن الندیم در

فی سون از مقاله نخستین کتاب فهرست تحت عنوان «الکتاب المؤلفه معانی القرآن و مشکله و مجازه» کتابهای زیادی را که همگی موسوم به «معانی القرآن» هستند نام میبرد، که کسانی و اخفش و سعید بن مسوده و یونس حبیب و مجیر و قطرب و ابی عبیده عمر بن مثنی و دیگران مؤلفان آنها هستند و در میان همین کتابها از معانی القرآن فراء نیز نام می

برد. پس بنقل ابن الندیم فراء اولین کسی نیست که معانی القرآن را نوشت زیرا کسانی و یونس بر او مقدمند چون وفات کسانی در سال ۱۷۹ و یونس در سال ۱۷۵ میباشد.

و دیگران تقریباً معاصر فراء هستند . ابن الندیم در فن سوم الفهرست تحت عنوان «الکتاب المصنفه فی تفسیر القرآن» از کتب تفسیر گوناگونی نام میبرد که نویسندگان برخی از آنها «تابعی» و حدود یکصد سال قبل از فراء میزیستند

مانند کتاب تفسیر ابو حمزه ثمالی (متوفی در ۱۱۷) و کتاب تفسیر سعید بن جبیر و کتاب تفسیر اسمعیل بن عبدالرحمن توفی معروف «سیدی» متوفی در ۱۲۷ و غیر اینها.

در صورتیکه سعید بن جبیر در سال ۹۴ هجری بفرمان حجاج بن یوسف شهید شده و یکصد و ده سال قبل از فراء میزیست. بنظر میرسد اولین کتابهای تفسیری در مهبط نخستین قرآن و شهر قبله مسلمین یعنی مکه نگارش یافته باشد . گوئی مقدر چنین بود منزلگاه نخستین کتاب اله مرکز نخستین کتب تفسیر بر قرآن نیز باشد.

آری این شاگردان نامی ابن عباس (که خود از شاگردان علی علیه السلام هستند) که از مکتب تفسیری استاد در مکه (۷) در سه آموخته و در کتابها اندوختند.

از جمله شاگردان بنام ابن عباس که در حوزه درسی تفسیرش در مکه حضور مییافتند و بعدها خود از استادان تفسیر و صاحبان مکتب شدند باید سعید بن جبیر را نام برد.

سعید بن جبیر (۸) یا نخستین کس یاد در ردیف نخستین کسانی است که بتنگارش تفسیری کامل بر قرآن پرداخت این جرد در تهذیب التهذیب ضمن ترجمه عطای دینار هذلی مصری از تفسیر ابن جبیر نام میرد و از جمله میگوید عبدالله ملک بن مروان (متوفی ۸۶ هجری) از سعید بن جبیر خواست تا تفسیری بر قرآن بتنگارد و نیز نگاشت .

یا توجه به تاریخ فوت عبدالله ملک که سال ۱۸۶ است ظاهراً باید این تألیف قبل از این تاریخ انجام یافته باشد. ما بصحت و رقم این نقل که آیا نگارش تفسیر ابن جبیر اجابت بتقاضای عبدالله ملک بوده میانه کاری نداریم . آنچه مسلم است اصل تألیف تفسیر است که جای انکار نیست پس از ابن جبیر و ابقارن او باید از کتاب تفسیر مجاهد بن جبیر مخزومی متوفی ۱۰۴ نام برد . مجاهد نیز از شاگردان مکتب تفسیری ابن عباس در مکه است.

طبری (۹) نقل میکند ابن ابی ملیکه گوید، مجاهد را دیدم که دفتر والواح بدست داشت و از ابن عباس بنیابی از تفسیر قرآنی پرسید و میخواست نامه تفسیر را نوشت.

پس از ابن جبیر و مجاهد می توان از ابو عبدالله عکرمه البربری متوفی در ۱۰۶ و عطیه بن سعد بن جنازه عوفی

۱ - لسان العرب، ماده فس - ۲
البحر المحیط ج ۱ ص ۱۳

۳ - قدامه در باب تعریف علوم و اینکه این تعریف جامع و مانع باشد و سوسه زیادی داشتند .

چنانکه در تعریف علم تفسیر نیز به دهها قسم تعریف بر میخوریم، که در چگونگی جامعیت تعریف دهها صفحه بحث نمودند، بعنوان نمونه میتوانیم بکتابهای «منهاج القرآن» و «محمد ابوسلامه» متناهل عرفان فی علوم القرآن «عبدالمظفر» از رقانی، «تفسیر معالجیه» و «منهاج الیوم» «امین الخولی» - التفصیل فی الفرق بین التفسیر و التأویل - حامد المعادی - الاقناع فی علوم القرآن سیوطی المدخل المعتبر لمحمد حسین مخلوف المدوی - مقدمه فی اصول التفسیر - ابن تیه - مادی التفسیر محمد الخضر الدمیاطی - ... مراجعه کنید و اقوال مختلفه قدما را در این باب ببینید .

۴ - تفسیر موضوعی آنستکه مفسر

معروف به بکالی متوفی در ۱۱۱ هجری و ابو محمد اسمعیل بن عبدالرحمن سدی متوفی در ۱۲۷ صاحب کتاب معروف تفسیر و محمد بن سائب بن بشر کلیبی متوفی در ۱۴۸ و تا بهمان دیگر نام برد . از اواسط قرن دوم هجری به بعد به کتابهای تفسیری زیاد بر میخوریم که ابن الندیم قسمتی از آنها را در الفهرست از کتاب تفسیر مجاهد بن جبیر مخزومی بلند آوازه ای تفاسیر مفصل و مبسوطی بر قرآن نگاشته که در مباحث آئینده بتفصیل از آنها و مکتب تفسیری آنها یاد میشود .

در پایان این محبت این نکته را ندرک نمیدانم که برخی از نویسندگان (۱۰) «کتاب تفسیر منسوب به ابن عباس» را که بارها در مصر چاپ شده بنام تنویر المکیاس من تفسیر ابن عباس «نام دارد» و ابی طاهر محمد بن یعقوب فیروز آبادی صاحب کتاب قاموس اللغه، جامع و مؤلف آنست

موضوع خاصی از قرآن را مورد تفسیر قرار دهد و بتفسیر تمام قرآن نپردازد ، مثلاً این قیم کتابی در باره سوگندهای قرآن نوشته که «التبیان فی اقسام القرآن» نام دارد یا ابو عبیده «مجازات القرآن» را گردآوری و تفسیر کرده و راغب «مفردات القرآن» را «شعری الاسلام» ج ۲ ص ۱۴

۶ - تفسیر معانی القرآن فراء به وسیله دارالکتب المصریه تحت طبع قرار گرفت و مجزه اول آن که تا آخر سوره یونس است قریب ده سال پیش به بازار آمد از بقیه اطلاعی در دست نیست

۷ - از مکتب تفسیری مکه مدینه و عراق در محبت بعدی با تفصیل بیشتری بحث میشود .

۸ - سعید بن جبیر در اعلامی عامه از «نقات» میسرند و اصحاب کتب سته از او نقل میکنند از نظر علمای شیعه نیز علامه حلی و ابو عمرو کشی در رجال او را از شیعیان اهل بیت و از شهداء

باشتهای نگارش و تألیف ابن عباس پنداشته و گفته اند و حال آنکه ابن عباس خود تفسیری نگاشته و اینک در دسترس است . پس بحث در پیرامون اولین تفسیر نگار پیروده است زیرا ابن عباس «از صاحب» شمرده میشود و سعید بن جبیر از شاگردان او تا بهی است .

ولی چنانکه تذکر داده شده جامع این تفسیر فیروز آبادی است که روایت منسوب به ابن عباس را در تفسیر بیشتر از طریق محمد بن مروان سدی صغیر از محمد بن سائب کلیبی از ابی صالح از ابن عباس گرد آورده و در این روایات بویژه روایاتی که از ابی صالح اخذ شده سخن بسیار است و اکثر این روایات منسوب به ابن عباس از موضوعات بر ابن عباس است چنانکه در مباحث بعدی توضیح بیشتری داده خواهد شد

و نهاله دارد

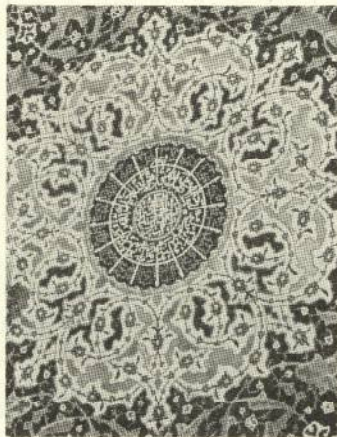
در راه محبت آنها نام میبرند.
۹ - تفسیر طبری جلد اول صفحه ۳۰

۱۰ - در چندین رساله و مقدمه ای که نویسندگان آنها بمناسبتی از تفسیر و تاریخ ابن بحث نموده اند این اشتباه بیشتر میخورد، این رساله ها و کتابها بیشتر از منشورات عراق و بعرب، و از معاصرین بوده و در نوشته های فارسی نیز در ترجمه کتاب «الشیعه و فنون الاسلام» تألیف استاد علامه سید حسن صدر که مترجم آنرا «شیعه یا پدید آورندگان فنون اسلام» نامیده صفحه ۱۱۹ الی ۲۰ مترجم آقای سید علی اکبر برقی دچار این اشتباه شده و بعنوان باورقی بر مؤلف بزرگ خرده گرفته که با وجود تفسیر ابن عباس چرادر جستجوی اولین کارنده تفسیر و اولین کتاب تفسیر میباشند؟! و حال آنکه کتاب تفسیر ابن عباس اکنون در دسترس همه است!

معماری اسلامی ایران

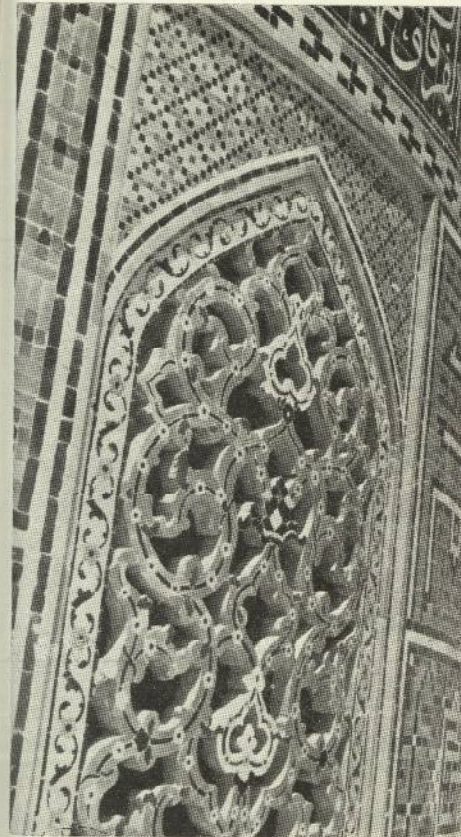
از: عبدالحسین سپنتا

که هنوز برپاست و متعلق به اواسط قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) میدانند مدرسه ایست در نزدیکی مسجد جامع اصفهان (۱) از قدیمیترین مقابر ایران بعد از اسلام مقبره اسمعیل بن احمد سامانی (متوفی ۲۹۵ هـ = ۹۰۷ م) و مقبره سلطان سنجر سلجوقی (متوفی ۵۵۲ هجری = ۱۱۵۷ م) میباشد. مقابر آن دوره اغلب بشکل برجهای استوانهای و یا سقفهای مخروطی پوشیده شده است. نمونه این قبیل مقابر درری و ورامین وجود دارد که دارای دیوارهای ذوات اخلاعی و یا بشکل ستاره میباشد بعد از کاخهایی که ایرانیان در



تاریخ معماری اسلامی ایران را بچهار دوره بزرگ تقسیم نموده اند، دوره اول از ابتدای فتح اسلام تا آخر قرن چهارم هجری (اول قرن یازدهم میلادی) دوره دوم از ابتدای قرن پنجم تا قرن هفتم (سیزدهم میلادی) دوره سوم سراسر قرن هشتم هجری (چهاردهم میلادی) دوره چهارم از قرن نهم تا قرن یازدهم هجری (از قرن پانزدهم تا قرن هفدهم میلادی) که دوره های اول از لحاظ نزدیک بودن با عرصه ساسانیان و تغییر و تحولی که در معماری شروع شده و آثار کمی که از آن دوران باقی مانده این مقاله گنجایش شرح آنرا ندارد و لسی در دوره های اخیر فن معماری ایران مدارج عالی به خود را علی کرده و مخصوصاً در عصر صفویه بناهای با عظمت قصور سلطنتی، مساجد، تکیه ها، کاروانسراها، مقابر، بازارها و پلها نمودار پیشرفت صنعت معماری ایران در آن دوره میباشد. در دوران عباسیان که حکومت آنان بیست و

منقول شده ایرانیان از نو نبرو گرفتند و نفوذ دولت عباسی پخراسان گشاده شد ساختمانهای اسلامی تحت تأثیر صنایع معماری ایرانی و بوسیله ایرانیان برپا گردید و بعدها فن معماری از ایران اقتباس شد. ایرانیان در دوره اسلامی مساجد و مقابر و مدارس و عمارات زیاد ساخته اند در مساجد آن موقع ایوانهای ستون دار بکار برده اند و بکار بردن ستونهای چوبی از استحکام ساختمانها میکاست و از قرن سوم هجری به بعد ستونهای سنگی و آجری معمول شد ساختمان مدارس مذهبی در زمان سلجوقی، مغول و تیموری و صفوی رایج شد و قدیمیترین مدرسه ایرانی را



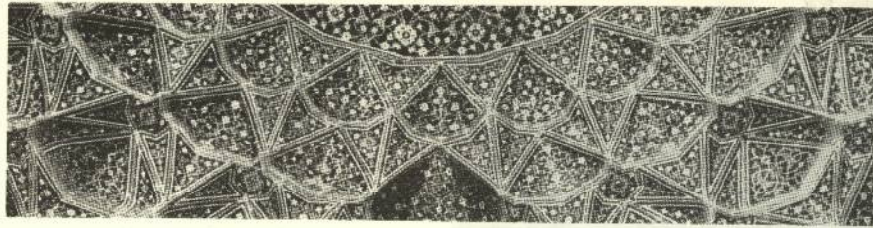
نیشابور برای آلپارسلان سلجوقی ساختند و در ری وساده هم آثاری از کاخهای ویران بدست آمد ، کاخی از دوره اسلام متعلق به قبل از قرن دهم هجری (شانزدهم میلادی) در دست نیست ولی کاخهای عظیم دوران صفویه که هنوز چند بنا از آنها باقی است نمودار تجلی روح ایرانی در معماری این کشور میباشد

از مختصات معماری ایرانی طاقهای نیم دایره هلالی و طاقهای بیضی شکل است و در قرن سوم هجری (نهم میلادی) این طاقهای ایرانی در کشورهای غربی نیز از ایران تقلید و اقتباس شد ساختن طاقهای گنبدی برای پوشاندن ابنیه اسلامی تقلیدی از معماری ساسانیان میباشد ، بهترین نوع این قبیل طاقها در بازار و مسجد شاه اصفهان و مسجد جامع این شهر دیده می شود ، همچنین ساختن گنبد از آتشکده های ساسانی بمساجد اسلامی در ایران رایج شد و ساختن گنبد بزرگ قاعده مربع نشان می دهد که ایرانیان در بنای گنبد های عظیم و زیبا ماهر تر از معماران رومی بوده اند زیرا این نوع هنر معماری از خصوصیات ابتکار و سلیقه ایران است که با ایجاد مقرنسها پایه های چهار گانه گنبد را بتدریج بالا میبردند تا بسکافه داخلی گنبد برسانند (۲) دکتر م. س. دیماند مدیر قسمت صنایع خاورمیانه در موزه متروپولیتن نیویورک مینویسد:

تطور و تکامل اسلوب اسلامی تاحدی از اثر صنایع دستی قبائل ایرانی و ترک مشرق ایران و آسیای وسطی بهره مند شده است در اثر تماس با صنایع این قبایل خصوصیات و طرز عمل واسلوبهای جدید در صنایع اسلامی پیدا شد که صنایع ساسانی و مسیحی شرق از آن اطلاع نداشت بدیهی است نظر «دیماند» از شرح فوق درباره تزئینات و طرحهای هندسی و طوماری و برگهای مدور است که نمونه آن در آثار گچ بری عباسی در سامره دیده می شود . (۳)

دکتر ج. کریستی ویلسن عقیده دارد : اعراب پدوی صنعت و معماری از خود نداشتند که بر ایران تحمیل کنند بلکه برعکس صنعت و تمدن ایران متدرجاً بر آنها فائق آمد و قسمت مهمی از آنچه که معمولاً «صنعت عصر اسلام» نامیده میشود اصلش از ایران است و اعراب بنوبه خود فرهنگ و صنعت ایران را باقی نقاط ممالک متصرفه خود یعنی سواحل مدیترانه شمال افریقا و جنوب غربی اروپا برده و با انتشار آن پرداختند . پرفسور آرتور پوپ در کتاب خود «مقدمه ای بر صنایع ایران» راجع به معماری ایران و نسبت آن

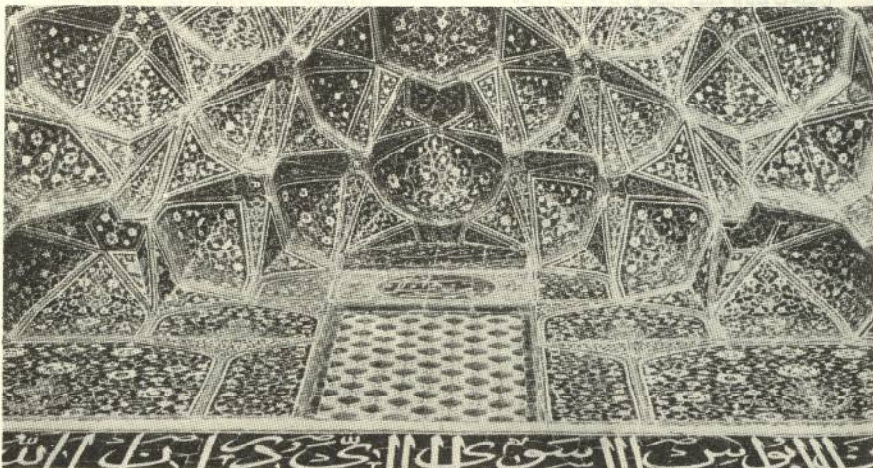
با اعراب چنین مینویسد : معماری ایران رادر قرون وسطی غالباً اقتباسی از اعراب میدانسته اند و خود ایرانیان تصور می کردند که گنبد و مناره های زیبا که مساجد آنها را زینت داده مانند مذهب اسلام از خارج به ایران آمده و منسوب با اعراب است ولی این مسئله کاملاً با حقائق تاریخی منایرت دارد . باید گفت ایران معماری اسلام را بوجود آورد نه آنکه اسلام معماری ایران را ، اعراب مهاجم غیر از چادر و کلبه کلی یا چوبی دارای بنائی نبودند و از ساختمان بنایی این خبری نداشتند و معماری ایران از حیث اصول طرز عمل بیچون و چو مدیون آن نیست از طرف دیگر هم در موقع هجوم اعراب بعضی از بهترین معماریهای دنیا که بدست کارگران ایرانی



که ابتدا تصور میشد توسط یکی از آخرین سلاطین ساسانی ساخته شده باشد ولی پس از مطالعه دقیق ثابت شد که این بنا در زمان خلافت بنی امیه ۴۱ - ۱۳۲ هجری (= ۶۶۱ - ۷۵۰ میلادی) احداث گردیده است . باین طریق مشاهده میشود که صنایع ایران در اوایل دوره اسلامی در خارج از خاک ایران نیز نفوذ داشته است . (۵)

در بناهای عصر سلجوقی و کمی قبل از آن برجهای ظفر سلطان محمود و سلطان مسعود در غزنین قدرت معماری ایران را در صنعت آجر بخوبی نشان میدهد

مسجد جامع اصفهان بهترین مجموعه هنر معماری ایران در دوران قدیم است (۶) گنبد و ساختمان زیر آن در سمت جنوبی مسجد جمعه اصفهان در زمان ملکشاه ۴۶۵ - ۴۸۵ هجری (= ۱۰۷۲ - ۱۰۹۲ میلادی) بدستور خواجه نظام الملک ساخته شده و گنبد و طاق کوچک





الرسالة الفارقة والملمحة الفائقة

عامل است وی صاحب کتاب البلد
الاخین والمصباح است که آنرا در
۸۹۵ هـ تصنیف کرده است (الکلی
والاقلاب ج ۳ ص ۹۵) .
المتاقلی بیدار که در آن چنین
آمده است «الشیخی عبدالرحمن بن
المتاقلی سیبویه بنون الشیخ
کمال الدین عبدالرحمن بن محمد
بن ابراهیم المتاقلی الحلی» ولی
متأسفانه پس از جستجوی بسیار
در باب کتب تحت عنوان کمال الدین
هم تذکره حال او در آن نسخه بدست
نیامد .
(۱۶) ریسانه الادب ج ۴ ص ۸۱
معجم المؤلفین ج ۵ ص ۱۶۷
(۱۷) اعیان الشیعه ج ۳۷
ص ۱۷۱
(۱۸) اعیان الشیعه (۱۹)
ایشاً اعیان الشیعه
(۲۰) ایشاً اعیان الشیعه (۲۱) ایشاً
اعیان الشیعه ج ۳۷ ص ۱۷۲
۲۲ - الکلی والاقلاب ج ۳
ص ۱۲
(۲۳ و ۲۴) ایشاً اعیان الشیعه
در ریاضة الادب
۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰
(۳۱) رکا ایشاً اعیان الشیعه
والکلی والاقلاب ج ۱ ص ۳۴۲
وسیفه البحار ج ۲ ص ۱۵۷ و
هدیه الاحباب ص ۱۷۳ .
(۳۲) خزائن الکتب القدیمة
فی العراق ص ۱۳۵ .
(۳۳) الذریعة الی تصانیف
الشیعة ج ۱۱ ص ۲۲۰ شماره
۱۳۳۹
(۳۴) بیشک این تاریخ اشتباه
است و سنة ثمان و سبعین و سبعمائة
صحیح است زیرا چنانکه در شرح
حال مؤلف در پیش بیان کردیم
تاریخ وفات ابن المتاقلی در سال
۷۹۰ هجری بوده است .

دنباله

سخن در وحدت وجود و بیان مراد معنی از این کلمه بطوریکه مطابق عقل و ذوق و شرع انور است

مقصود این است که صاحب این قول یعنی، معنی سوم از وحدت وجود
بطوریکه دانسته شد عقیده دارد که این معنی صحیح و مطابق برهان و
ذوق است و منافی امری نیست .
والعلم عندالله سبحانه .

تفسیر چهارم آنکه مراد از وحدت وجود وحدت وجود
وحدت در نظر مردم آگاه و بیدار است که از غرر اربابا، طبیعت و
نفس و هویت بیدار شده بوعالم کثرت و تمیعات و شمار عالم امکان
وقتی نگذاردند اعتنائی نداشته .
توضیح این معنی آن است که بدون شبهه و تردید کثرت
و تمیز و اختلاف انواع و اصناف و افراد راهمه میدانیم و می بینیم
و از طرفی هم حضرت حق عزاسمه در ایجاد و تکوین ممکنات مختلفه
و معلوق قدرت و اراده حیوة ظهور در همین انواع ممکنات فرموده و تحت
نموده تجلی متکلم فصیح و بلیغ در کلام و سخن خود که در نهایت فصاحت
و بلاغت ادا نماید و مانند کسی که نشسته و چندین قسم آیینیه در
اطراف خود نهاده و در همه آنها ظهور نموده است ولیکن آیینیه ها
در جنس مختلف باشند و هر کدام صورت شخص را بنوعی از کوچکی
و بزرگی و صفا و کدرت ظاهر نمایند .

پس آنچه از متکلم در کلام خود و از شخص در آیینیه هویدا است
ظهور است نه وجود او و نه حلول در آیینیه و نه اتحاد با آیینیه و اینهم
بدیهی است که هرگاه شخص دیگری به این مظاهر و مرآتیه مختلفه
نظر نماید هم صورت شخص او را در آن مختلف در آیینیه می بیند و هم جسم
و شکل و مقدار آیینیه را می بیند .

حال اگر از غایت علاقه و توجه صاحب صورتهای مختلفه
از اینهمه صور مختلفه فقط توجه تام باصل صاحب آنها معطوف شد
و کوچکی و بزرگی صور که منطاط اختلاف و کثرت بودند بنظر نیامد
و جسم و شکل آیینیه هم در نظر نمودار نگردد و از تمام خصوصیات
سخن و کلام از لطافت و بلاغت و فصاحت آن فقط قدرت گویند و
لطافت روح و ذوق طرح برزی سخن را دید و از جمیع صور متعدده
مرآتیه و آیینیه ها را عکس را مشاهده نمود این معنی را
وحدت وجود در نظر و فناء فی الصورة گویند .

و از اینجا معلوم شد که معنی صحیح و خالی از همه اشکال
و شبهه در تفسیر وحدت وجود معنی چهارم است که موجد حقیقی
از تمام اعیان ممکنات و حقایق وجودات امکانیه فقط ظهور قدرت
و صفات کمالیه را دید و جهات خلیقه خود اشیاء ممکنات را در نظر
نگرفت و در این نظر است که آسمان و زمین بهم متصل و بربو بحر بهم
مرتبط و فصل بین اشیاء در نظر بر خیزد و غارف بحق در توحید
خالص خود اصافات را اسقاط نموده بحد حق و صفات او در نظر
نیآورد این معنی وحدت وجود و فناء فی الله است و در شرح مظهر که
اخلاص درعبادت شرط است مقدمه حصول باین مقام است که تمرین
باین اخلاص شخص را مستعد از برای وصول به حوض لجه عرفان که
معنی چهارم است مینماید و این مقدار از سخن در این مقام کافی است
و جامع همه را بای مطلب است .

معارف اسلامی

دنباله

شریفه «وانه لکتاب عزیز» (۸)
و همچنین عربی بیدلیل و قرآن
عربی (۹)

پنا بعتقیده همه دیگر از علماء
اسلامی قرآن بالغ ۹۰ می باشد (۱۰)

۱- آیه ۱۷ سوره قیامت
۲- آیه ۱۸ سوره قیامت
۳- برای مزید اطلاع بصفحات ۱۱

و ۱۲ کتاب مباحث فی علوم القرآن دکتر
صبیح صالح استاد ادبیات دانشگاه
دمشق مراجعه شود .

۴- سوره دوم آیه اول
۵- سوره انبیاء آیه ۵۰
۶- سوره زخرف آیه ۴۱
۷- آیه اول سوره

۸- سوره فصلت آیه ۴۱
۹- سوره زمر آیه ۵
۱۰- برای مزید فایده بصفحه ۱۲

و ۱۳ کتاب مباحث فی علوم القرآن
و همچنین بکتاب البرهان زکشی صفحه
۲۷۳ الی ۲۸۲ منطبعة سال ۱۳۷۶
مراجعه شود .

میرباشد چنانکه خدا میفرماید و هَذَا ذِکْرُ
مِیَارِکَازِ نِزَالِہ (۵) ریشه ذکر (ذکر)
معنی آن علو و شرف را می رساند .
۴- و نیز تنزیل از جمله اسماء
قرآن مجید محسوب میشود چنانکه
میفرماید «وانه تنزیل رب العالمین»
ریشه آن (نزل) معنی فرود آمدن
را می رساند این نام مشعر بر این است
که قرآن بوسیله وحی به پیامبر اکرم
(ص) فرستاده شده است .
این دولت ذکر و تنزیل را عربی
خالصی بحساب آورده اند .
اسماء دیگری نیز برای قرآن ذکر
شده است که زکشی در کتاب البرهان
نقل از قاضی شیدله تا ۵۵ نام برآی
قرآن شمرده که بیان آنها بمشوا
خلط بین تسمیه و وصف است .
بمعنا مثال لفظ علی را بعنوان
نام قرآن ذکر کرده اند زیرا در قرآن
خدا میفرماید (وانه فی ام الکتاب لدینا
لملی حکیم) (۶)
و یا مجید چون در قرآن میفرماید
«قوالقرآن المجید» (۷)
یکی دیگر عزیز است بدلیل آیه

شیریده ، پس هنگامی که بر او رسیدی ،
اورا در دریا بانداز ، و نترو و اندو نهاک
مباش ، مالورا بتو خواهیم برگردانید ،
و اورا از پیهم بران قرار خواهیم داد .
۳- وحی اشاره و برای آن به آیه
مبارکه « فخرج علی قومه من المحراب
فأوحی الیهمن سبحوا بکرة و عشاء (آیه
۱۱ سوره مریم) ، مثال زده اند یعنی زکریا
از محراب بسوی قوم خود خارج شد و
با آنان با اشاره فرمود که روز و شب تسبیح
پروردگار بجا آورید .
۴- وحی تقدیر و برای آن به آیه
مبارکه « فو اوحی فی کل سماء امرأه (آیه
۱۲ سوره فصلت) استشهد فرموده اند
یعنی در هر آسمان امرش را وحی کرد
لطفاً بقیه را در صفحه ۷۲ بخوانید

بعد از وحی فرستادیم و به ابراهیم و
اسمعیل و یعقوب و اسباط و عیسی و یو یوب و
یونس و هرون و سلیمان وحی فرستادیم ،
و بعد از ذبور اعطاء نمودیم
۲- وحی الهام که برای آن آیه
مبارکه « فو اوحی ربک الی النحل ان اتخذی
من الجبال بیوتا و من الشجر و مما یمیرشون»
(آیه ۶۸ سوره نحل) را شاهد آورده اند
یعنی پروردگار تو بوزن نور مسل وحی
فرستاد ، که خانه ها در کوهها ، و درختان
و کندوها انتخاب کن ، و همچنین آیه
مبارکه « فو اوحینا الی ایموس ان ارضه
فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم و لا تخافی
ولا حزنی انا رادو الیک و جاعلو من
المرسلین» (آیه ۸ سوره قصص) یعنی
پیامبر موسی وحی فرستادیم ، که موسی را

معارف اسلامی

اسامی دیگر قرآن کریم

قرآن مجید بنامهای دیگری نیز
نامیده شده است :

۱- از آنجمله است فرقان
چنانکه در تنزیل عزیز میفرماید
« تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده
لیکون للعالمین نذیرا » آیه اول سوره
فرقان .

کلمه فرقان از سه حرف (ف ر ق)
ترکیب یافته معنی آن تفرقه و جدائی
میباشد این نام برای قرآن از آن جهت
است که این کتاب بین حق و باطل جدائی
مینماید .

۲- یکی دیگر از نامهای قرآن
کتاب است چنانکه در تنزیل عزیز
میفرماید « ذالک الکتاب لاریب فیه» (۴)
جوش کلمه کتاب (ک ت ب) معنی
جمع را می رساند و قرآن جامع قصص و
آیات و احکام میباشد .

گفته اند لفظ فرقان و کتاب هم از
ریشه آرامی اخذ شده و در زبان عرب
متداول گشته است .

۳- دیگر از اسامی قرآن ذکر

و ح ی

ریشه (و ح ی) دلالت میکند ، بر
القاء عالمی در دنیا یعنی ،
در روایتی که مربوط بعلوم قرآن ،
در بحار الانوار باب ۱۲۸ جلد ۱۹ ص
۹۸ آن از امیر المؤمنین علیه السلام نقل
میکند ، آن حضرت در جواب کسی که از
لفظ وحی ، در کتاب خدا سؤال نموده ، آن
بزرگوار آنرا بهفت قسم تقسیم فرموده اند ،
۱- وحی رسالت و نبوت که برای
آن به آیه « فانا اوحینا الیک کما اوحینا
الی نوح و الینبیین من بعده و اوحینا الی
ابراهیم و اسمعیل و یعقوب و الاسباط و
عیسی و یو یونس و هرون و سلیمان
و آتینا داود ذبوراً» (آیه ۱۶۳ سوره
نساء) یعنی استشهد فرموده اند به توحی
فرستادیم ، همانطور که به نوح و پیغمبران

صابئین یا صبی‌ها

بمیر - تمام این چیزها تنها بر حسب ظاهر اتفاق افتاده و در واقع حقیقت نداشته است. بعضی از ایشان می‌گفتند که شخص بوسیله ریاضت است که جسم خود را می‌تواند مطیع گرداند. برخی دیگر اظهار می‌داشتند که آدمی باید کاملاً جسم خود را فراموش کند تا گرفتار دیو شهوت نشود. اساس طریقه‌ای گنوسی مبنی بر ثنویت است ولی فرق است

بین ثنویت مزدایی و دوگانه پرستی گنوستیک‌ها. بنابر اعتقاد مزدائیان هر یک از دو عالم نور و ظلمت در عین حال هم معنوی است و هم مادی. ولی گنوستیک‌ها بالعکس عالم روح را عین عالم نور و جهان ماده را عین جهان ظلمت می‌دانسته‌اند. نتیجه این قسم اعتقاد نسبت به عالم این شد که بدینی باصل خلقت رواج گرفت و پیروان این فکر پژوهشگر ترک دنیا مایل شدند. بنابر عقیده ایشان خدا در ماوراء عالم محسوس و حی در آن سوی جهان معقول است. اوپدیری است که از انبیا و انبیا و گمان برتی است. و فکر بشری را بدمان کبریا و او دسترس نیست. جهان بواسطه اشراقات دائمی یا اتون‌ها Aeon که از ذات خدای اصلی صادر میشود بوجود می‌آید و مراتب این تجلیات نزولی است. یعنی هر یک از اشراقات نسبت به اقبل خود خاصی است تا منتهی گردد به عالم مادی که آخرین اشراق و ناپاک ترین تجلیات است. ولی در این جهان مادی شوقی هست که او را پیدایش آیه باز پس میکشاند. ماده یعنی عالم جسمانی منزل‌گاه شر است اما یک بارقه الهی که در طبیعت انسان دویمه نهاده شده است راه نجات را باو نشان میدهد و او را در حرکت صعودی که از میان افلاک می‌کند دستگیری نموده و به عالم نور می‌رساند.

گنوستیک‌ها انسان نفس را وجودی نیم خدا میدانستند و ظاهراً این مفهوم را از مفهوم کیومرث از اساطیر ایرانی گرفته باشند. بعضی از گنوستیک‌ها انسان اولی را آدم دانسته و برخی او را مسیح ازل گفته‌اند. ظایفه‌ای بر آن بودند که حقیقت انسان نخست در آدم حلول کرده و پس از آن بصورت مسیح ظاهر شد و اوست نخستین مولود خدای بزرگ که دوباره نزول کرده و جهان جهان شده بر می‌خیزد. مسیح را نیم خدا و عقل و کلمه هم می‌گفتند با ایجاد این انسان قوس نزول در ماده شروع شد و بوسیله او نزاع و کوشش برای نجات صورت می‌گیرد. اما نجات میسر نیست مگر با عنایت الهی. از اینجاست که در همه فرق گنوسی ظهور یک نفر رها شده و عده داده شده است و همین اعتقاد بود که گنوستیک‌ها را پیرو دین مسیح گردانید که منجی موعود را عیسی مسیح دانسته‌اند.

بعضی از فرق گنوسی بر آنند که عیسی خلاص کننده صوفیا از قید ماده است. مقصود از صوفیا عقل آسمانی است، که در ماده افتاده است و فرقه والنتینی» معتقد بودند که میان خدای منجی موسوم به Soter و صوفیا ازدواج و زناجویی واقع شده است. و پیاد این واقع جشن مذهبی مخصوصی که عبارت از عید حمله عروسان

معارف اسلامی

باشد می‌گرفتند. اساطیر و قصه‌هایی که درباره پیدایش جهان ساخته شده همه برای تعبیر و تأویل مراسم عبادتی بوده است، اجسرا کنندگان این مراسم در طی انجام وظایف خود جدال غلظی را کسمه آفرینش برای نجات خود پیش دارند. برای این سبب ماده می‌گردد اند که چگونه بوسیله معرفت رهایی میسر نتواند شد و زنجیرهای ماده نتواند گسخت. بعقیده ایشان عرفان علم حقیقی است است تعلیم و همی، و آتش است که از راه قلب و به طریق کشف و نشود حاصل میشود و طریقی آن توجه بیاطن و مشاهده امور معنوی با چشم دل است که انسان را صاحب معرفت عالی میکند و در نفاة جدیدی متولد می‌سازد. و دانش حقیقی است که بسبب حق بودنش آدمی را نجات میبخشد.

از ایشرو بعضی از آنان بزد و رهبانیت و تزکیه نفس عقیده داشتند و بعضی بیت‌خانه‌ها برسم بت پرستان نذر و قربانی میدادند یا با دیگر بت‌ها تمثال مسیح را نیز می‌گذاشتند. بعضی از آنان معتقد به صلوات بودند مسیح نبودند و می‌گفتند که آن حضرت برادر رحلت نکرد بلکه یهودیان چنان پنداشته که او برادر در گذشته است حال آنکه او زنده ماند و با شاکردانش چندین دره‌بان رفت و آمد داشت و سرانجام در گذشت و همین عقیده نیز در قرآن وارد شده و در آن کتاب آمده است که مسیح را بداد نرزد و نکشند بلکه این امر بر یهود مشتبه شدو چنان پنداشتند او را کشته‌اند. در حقیقت مذاهب گنوسی تلفیق و نانی بود از عقاید مذهبی و فلسفی ممالک شرق بین ایران و یونان یعنی بابل و بین‌النهرین و سوریه و فلسطین و مصر که تحت تأثیر هلنسم Hellenism یعنی یونان ماب و بیشتر فلسفه اشراقی، از یک طرف و الهیات ایران و بابل از طرف دیگر بوجود آمد. و یک نهضت و طریقه‌ای عرفانی تازه‌ای در آسیای غربی ایجاد شد که اگر چه مبدأ آن به قرون اخیر قبل از مسیح برسد. ولی تشکیل کمل و ست و انتشار و انشعاب آن پس از آمیخته شدن با عیسویت بعمل آمد. و شهرت و اهمیت آن از اوایل قرن دوم مسیحی آغاز شد و تا اواخر قرن سوم نفوذ و توسعه آن در خار و نزدیک و تاحدی در مصر و روم کشانیده شده اساس طریقه گنوسی مبنی بر مکاشفه و اشراق و ثنویت و نیز هفت قوی خلافت است که ظاهر انشا آن راجع بتأثیر سیارات بوده و نجات روح انسانی از عالم مادی و شر و عودت او به عالم بالا فلسفای بابلی بود که شمهای از آن در پیش گذشت.

راجع بعقاید گنوستیک‌ها در کتب انجیل اشارتی آمده و رد مذهب ایشان سخن فراوان رفته است. یکی از فرقه گنوستیک بین‌النهرین و بابل فرقه مندایی است که در کتب عرب آن را متغله نامیده‌اند و یکی از مآخذ کیش‌های نوین بشمار می‌آید. عرب همه فرقه‌های گنوستیک مشرق را که افکارشان در زمان اسلام هم رواجی داشته است ختیف یا صابئین خوانده‌اند. صابئین یا صبی‌ها خود را مندای می‌نامند که آن از لفظ «مندع» مشتق شده که معنی معرفت و علم میدهد و همان کلمه است که ترجمه آن بیونانی گنوسی Gnosis آمده است و منسوب به این کلمه را بیونانی گنوستیکی Gnostikoi یعنی عرفانی گویند.

سرزمین اصلی صابئین

اصطلاح «مندای» ماخوذ از لفظ آرامی غربی «مندع» یا «مندعا» است که در متن آرامی کتاب دانیال در عید عتیق چهار بار یاد شده است. در ترجمه یونانی آنجیل لوقا (۷:۷۱) برای ترجمه اصطلاح بیونانی Gnosis-Soteia» شناخته (راه نجات) اصطلاح «منداوخایه» بکار برده شده که عین

معارف اسلامی

صابئین یا صبی‌ها

اصطلاح مندای آن «ماندا - ذ - عیبا» Manda d-hiia است که از بزرگترین فرشته و منجی این مذهب است که بمعنی معرفت هستی است که از خود هستی بوجود آمده (هما) بطور که عیسی مسیح از ذات خدا بوجود آمده است.

حفظ صورت فلسطینی این اصلاح برای مهمترین فرشته و منجی این مذهب نشانه این است که دین مندای یا صبی نخست در فلسطین پیدا شد، و سپس از آنجا به بین‌النهرین آمده است. نام دیگری را که صابئین برای طبقه روحانیان خود بکار می‌برد نام اصطلاح «ناصرایا Nasraiya» است که بنا بقصد مندای شناس معروف پروفور لیدز بارسکی Lidzbarski معنی واقعی آن «محافظ قوانین و دستورات مذهبی» است و این اصطلاح با اصطلاح یونانی Nazoratos یکی است و بقول ایفانیوس Epiphanius این اصطلاح یونانی برای پیروان یحیی تعمید دهنده بکار می‌رفته است که بزعم مسیحیان مشرقی بود و چون صابئین صبی‌ها را از اعتقاد پیروان یحیی تعمید دهنده هستند لذا اصطلاح «ناصرایا» همچنان در مورد روحانیون آن قوم بکار می‌رود.

و باز دلیل دیگر اینکه صابئین اصلاً از سرزمین فلسطین بوده‌اند. استعمال لفظ «پارنا» (آردن) است که در آن مذهب بهر آب جاری که در آن غسل تعمید انجام می‌گیرد اطلاق میشود، و در هر صفحه‌ای از کتب ایشان بکار رفته است و قویاً احتمال می‌رود که صابئین در هنگام مهاجرت خود از فلسطین آمده‌اند و در خانه بزرگان سرزمین یعنی «آردن» را که در آن تعمید می‌کرده‌اند و بنا به انجیل یحیی معمدانی مردم را در آن رود تعمید میداد و با خود آورده و بعدها آن را در زبان خود بمعنای مطلق رودخانه و آب جاری استعمال کرده‌اند.

در ادبیات مذهبی این فرقه همه جا فلسطین بعنوان سرزمین اصلی آمده و حومه اماکن مقدس کتابهای مذهبی آنان از قبیل «کارمل» لبنان. «وهران» و غیره فلسطینی است و بابلی «خصوصاً اینکه آنان با کینه و تحقیر به یهود که آنان را یهودیان ظالمانه از آنجا رانده‌اند یاد میکنند. در کتاب «گینزایمینا» که از کتابهای مقدس ایشان است از یهودیان بعنوان «یهود علفی مضغ و کوه» یاد شده است.

یهودیان در نظر آنان ملت «آدونای وزن اوروجا» هستند که مارد هم‌میتالین بود. و نیز در کتب مقدسه صبی‌ها مانند «گینزه» عیسی مسیح را مردود و مطعون می‌نامند.

این کینه می‌تواند نشان میدهد که حتماً صابئین مدتی از دست یهود عذاب و تحقیر و شکنجه دیده‌اند. در کتاب گینزایمینا آمده است که «در شهر اورشلیم یهودیان غضبناک شده در جای دیگر می‌نویسند. خداوند گناهان ۳۶۵ روحانی (صابی) را که شهر اورشلیم را ترک کردند بیامزد و ذکر فلسطین و شهرهای آن و نفرت از یهود همه دلیل اینست که آن قوم از آن سرزمین به بین‌النهرین مهاجرت کرده‌اند.

ظاهراً ایشان قومی از یهود یا کنعانیان بودند که از دین هوسی خارج شده و به دین عیسی هم نگرویدند و فقط یحیی بن زکریا یعنی یحیی معمدانی را بپشوا و پیغمبر خود می‌دانستند.

نفوذ یادانی ایرانی و بابلی در دین صابئین

دانشمندان آلمانی بوس Bousset و لیدز بارسکی Lidzbarski و رایتز استاین Reitzstein بر آن بودند که نفوذ دین زردشتی در فرقه صابئین از آغاز ظهور آنان در

کنند (۱۳) ای یحیی تورات را و بعد فراگیر، وی با آنکه کودکی بیش نبود او را دانش آموختیم (۱۴) وی رحمتی از سوی ما و یاکیزه و برهنگار بود (۱۵) او به پدر و مادرش نیکی میکرد و سرکش و نافرمان نبود (۱۶) در و دیار او آرزوگویی بزادو آن روزگار که بعید و آن که از مردگان برخیزد و دوباره زنده گردد.

یحیی در کتب منداغیان

در «کتاب گنیزا» که از مهم ترین کتب مقدس منداغیان یا صبیان است و داستان یحیی مشحون به خرافات گنوسی است چنین آمده که: یحیی (یعنی یحیی) بن ابوصادا - زکریا در حالیکه پدرش زکریا پیر سالخورده و مادرش انوشی - صدساله باشد زاییده شود. یحیی در اورشلیم نشو و نما کند و بگردارند بگرد و مردم را هدایت دهد و دو سال تعمید دهد، پیش از آنکه عطار دجسدانی (یعنی مسیح) بیاید پس از آن مشیبا (مسیح) بیاید و از روی فروتنی در نزد او تعمید گیرد و از دانش او بهره بردار شود. ولیکن مشیبا مذهب یحیی را فاسد سازد و تعمید درآوردن را تغییر دهد.

[فرشته جیل زیوا] در آنکاه که یحیی سسال و یکماه داشت بروی ظاهر شد و یواری درباره تعمید گفتگو کرد، نعمت الهی را یواری شرح داد و سرانجام روح او را از تنش بیرون کشید و پاپیسی و پاکیزگی به جهان نوربایا برد و در آب زنده نشاء بخش و گواری ارادی تعمید داد و جامه مجدست بر روی پویشاند و بر فرشتی تاجی نورانی گذارد، و سرود داد را یکشور اورساند، از سرودش به آواز آید و اماهان یکملک فهورا (پادشاه نور) را از روزگاران دیرین بدان سرود ستایش کنند و تسبیح گویند.

سرانجام یحیی به دروغ گراید و مسیح همه ام را به پیروی از تعالیم خود خواند و همین کار را دوازده تن از مردان (شاگردان او حواریون) نیز بکشد و بعد از آنکه یحیی کشته شد و در آن روزگار دجال در جهان پدید آید و بر مسیح اقامه دعوی کند و او را بدست یهود بسیار، و یاران مسیح او را میخ کوبید و بر صلیب رها کند و بر روی زمین پراکنده شوند اما مسیح بر کوه مورا پنهان شود. و تعالیم مسیح بر روی زمین پراکنده گردد. اما آدمیزاد - گانی که بدین دروغ گویان هفتگانه که به مدبران کواکب سیمه معروفند بگرایند به آتش دوزخ خواهند افتاد.

در آن کتاب درباره مسیح باز چنین آمده است «اما مشیبا آدمیزادگان را میفرماید و آنان را با آب زوال پذیر می تعمید می دهد، رسم تعمید را تغییر دهد و آنان را بنام اب، و ابن، و روح القدس، تعمید دهد و مردم را از تعمید زندگی که آمد (یعنی یحیی) در آبهای زنده اردن یافت باز می داند.»

صائبین در زمین النهرین

صائبین یا منداغیان (مندا ئیان) یا صبی ها که به عربی به لقب منتمنله نیز ملقب شده اند پیروان یحیی بن زکریا هستند که بطن قوی یس از مهاجرت از فلسطین و حران گروهی از ایشان درس- زمین «میسانه» (دشت میسان بین بوساط و بصره) جای گرفتند. این- ندیم منتمنله را با «صایه البطایع» که همان صائبین ناحیه میسان باشد یکی می شمارد و گوید منتمنله قائل به غسل در آب هستند و همه آنچه را که میخورند قبل از می شوند، این کار عینا با افراط منداغیان یا صبی های امروز در سلیمانیه و بیروت و لبنان و عراق و ایران و آذربایجان هم اکنون در مرقده خود یعنی حوالی شط العرب و دجله و احوال و سوق الشیوخ و کوث عراق ساکن هستند و ظاهرا در قرون نخستین مسیحی به آنجا آمده باشند.

چنانکه در شرح حال مانی گذشت وی در جوانی در ناحیهی

بازداشت و فرمان داده شده که با طایفه خود از آنجا بشهر دیگر مهاجرت نمایند.

فروخ ملکا از اطاعت او سر باز زد و بر جنگ کردن اصرار ورزید. و چون دوشک رو بر او گشتند موسی بگریخت، و چون دریا نزدیک بود آنها شکفته شد موسی بگشت و خود و پسران اسرائیل از آب عبور کردند. فروخ ملکا با طایفه خود آنان را دنبال کرده بدریا زد، پس دریا بهم آمد و صابان جز فروخ ملکا و برادرش و سی کسی دیگر همگی هلاک شدند، و از آن سرزمین بگریختند تا اینکه به شوش در سرزمین فارس (ایران) رسیده در آنجا اقامت گزیدند.

روایت تودور برقونی

این شخص که در قرن هفتم میلادی میزیست در کتابی بصریانی بنام اسکولیون که در تفسیر کتاب مقدس نوشته در سبب مهاجرت آنان با ایران چنین می نویسد:

«آوردند اند که مردی بنام «آدو» با خانواده خود از حدیاب به میسان بقصد درویش گردی و گدائی کوچ کرد، پدر او دینا و مادرش «کشتا» نام داشت، چون به رود کارون رسیدند، آدو که از عهد دوره گردی بر نیامده و بیمار بود در نزد مردی به پاسایی نخلستان مشغول شد چون آن کار هم از وی ساخته نبود او را بیرون کردند تا چار کوخی در کنار شاهراه ساخته بگدائی پرداخت و گروه بسیاری نیز وی پیوستند و بر سر گدائی آن روز برای جلب توجه مردم ناخن چرس (زنک) مشغول گشتند، این گروه در درمیشان «مندا ئیه» گویند «و ناصریه» یا «دستنامه» نیز خوانده شوند و لی بهترین نامی که با یستی به ایشان اطلاق شد «آدوئیه» نامیده شد. آدو همواره در بالاست، ایشان تعلیم خود را از مرقونیان و مانویان و فرقه دیگری از صابیه گرفته اند.

نام صائبین در قرآن: نام صائبین سه بار در قرآن آمده است نخست در سوره البقره آیه ۶۲، دوم در سوره المائده آیه ۶۹، سوم در سوره الحج آیه ۱۷، و در همه اینها نام ایشان با یهود و نصاری و زمری ملل اهل کتاب بشمار آمده است.

در سوره البقره چنین است، ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئين من آمن منهم بالله واليوم الآخر وعمل صالحا فلهم اجرهم من دونهم ولا خوف عليهم ولا هم يحزنون.

یعنی، همانا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و ترسایان و صابیان هر که بخدا یگردد و بپرویز باز پسین باور دارد و کار نیک کند هر پس پادانی ایشان نزد پروردگارش است و بیبمی برایشان نیست و اندوه نفعورن، در سوره المائده چنین است،

ان الذين آمنوا والذين هادوا والصابئون والنصارى من آمن بالله واليوم الآخر وعمل صالحا فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون

یعنی، همانا کسانی که ایمان آوردند و کسانی که یهودی شدند و صابیان و ترسایان و مجوس و کسانی که مشرک شدند، همانا خداوند در روز رستاخیز بین ایشان جدایی افکند و همانا خداوند بر هر چیز گواه است.

بعقیده نگارنده معنی صائبین در صدر اسلام مفهوم بوده و

در عصر قرآن مردم عربستان از عقاید آن فرقه آگاه بودند و میدانستند که صابئان همان صبی‌ها و منفصله امروز هستند. ولی بعدها برای مشتبه شدن عقاید حرائیان با عقاید فرقه منفصله در تفسیر آیات فوق ایجاد ابهام گشت و ماهیت این فرقه بتجوی معلوم نشد.

معنی کلمه صابئین

در زبان عربی «صبا» صبا و صبی‌صیو، یعنی بیرون رفتن از دینی بدین دیگر و «صابئین» به معنی کسانی هستند که از دینی بدین دیگر آمده‌اند. غیر از معنی تغییر مذهب دادن «صبا» در عربی به معنی کوچ کردن هم آمده است که هر دو معنی با تفصیلی که درباره ایشان رفت مناسب است.

چه معنی اول که «ازدینی» بدین دیگر رفتن و تغییر مذهب دادن است، تطبیق میکند با ترک ایشان دین قدیم خود پیور در و در آمدن به مذهب یحیی معبدانی که پیشوا و پیغمبر ایشان بود. اما معنی دوم که «کوچ کردن» باشد مناسب است با مهاجرت ایشان از فلسطین و آمدنشان به بین‌النهرین و سکنی گزیدنشان در حدود شط العرب اما شکل اصلی این اسم در زبان آرامی «صبع» آمده است که حرف سوم آن که «ع» باشد در زبان صبی یا مندایی به «همزه» تبدیل شده و «صباء» گردیده چنانچه ریشه اسم دیگر ایشان مندایی که «منوع» در زبان آرامی باشد در زبان صبی به «همزه» تبدیل شده و «مندائی» گردیده است. در هر دو زبان آرامی و صبی «صبع» (صبا) به معنی «تعمید دادن» است. خاورشناس معروف «کارادور» نام صابئین را از ریشه «صبا» با ساقط همزه به معنی «صب» فروشد در آب معنی میداند. بنابر این اشتقاق اسم صابئین بطور کلی اطلاق به فرقه‌های متعددی میشده و خاصه نام مخصوص فرقه مندایی صابی بوده است.

اما صابئین هم که در قرآن از آنان یاد شده همان مندایی‌ها و صبی‌ها بوده‌اند که هنوز هم وجود دارند و در عراق و خوزستان و حوالی شط العرب زندگی می‌کنند. اگرچه کتابهای صبی که امروز در دست است غالباً بعد از اسلام نوشته شده ولی مذهب ایشان از قریب پیش از اسلام وجود داشته و کتیبه‌های تنگه سروک در خوزستان ثابت می‌کند که خط صبی در قرن دوم میلادی معمول بوده است. و باین سبب قویاً احتمال می‌رود که این خط برای نوشتن تعلیمات و ادبیات مذهبی نیز بکار میرفته است. در موزه بریتانیا، یک متن قدیم صبی بر الواح فلزی موجود است که بعقیده پرفسور لیدز بارسکی که آنرا متعلق می‌داند، از قرن چهارم میلادی است و نکته‌های اساسی داستان مذهبی صبی در این متن قدیم موجود است که در کتاب‌های ادوار بعد عیناً تکرار شده است. چون این مندایی‌ها و صبی‌ها که امروز هم وجود دارند متحد و اهل کتابند لذا میتوان یقین کرد مقصود از صابئین که در قرآن ذکر آنان رفته و نام آنان در شمار اهل کتاب آمده اینان باشند.

فرق بین صابئان منفصله و حران

مسأله‌ای که تحقیق در این امر را قدری مشکل میسازد یکی بودن نام صابئین مندایی با صابئین حسران است. چنانکه از متون عربی و مدارک قدیم پید است، صابئین حران مشرک و ستاره پرست بوده‌اند. حال آنکه صابئین مندایی ستارگان را قوای اهریمنی می‌شمردند. و باینکه فرستگان در مذهب ایشان فراوان است ولی «حیات یاهستی» بزرگ در مذهب منداییان کلاما جای خدای واحد را میگیرد. از این رو می‌توان

کیش مندایی را از ادیان یکتا پرستی و توحید شمرد حتی فقهای قدیم هم بین صابئین موحد یعنی صبی‌ها و منفصله و صابئین مشرک یعنی حرائیان فرق گذاشته‌اند.

این القفلی در گذشته در ۶۴۶ هجری در تاریخ الحکما (طبع اروپا ص ۳۱) روایتی را از ابوحنیفه و دوتن از بزرگان هم عصر او نقل کرده که این فرق را بخوبی روشن میسازد. «ابوحنیفه و دو دوستش قاضی ابویوسف و محمد در زمان قاضی ابویوسف و خوردن ذبیحه ایشان اختلاف کرده‌اند. ابوحنیفه نکاح با ایشان و خوردن ذبیحه آنان را حرام میدانست در حالیکه دو دوست او قاضی ابویوسف و محمد آن دو کار را بر مسلمانان حلال می‌شمردند. یاران ایشان گفتند در حقیقت بین آنان اختلافی نیست و تنها اختلاف در فتوی است. زیرا و قتیکه ابوحنیفه زن‌شاهی با صابئین و خوردن ذبیحه ایشان را حرام دانسته نظریه با صابئان حران داشت زیرا آنان مشرک و پرستندگان ستارگان بودند و درباره‌ی همین ایشان بود که از وی فتوی خواسته بودند.

اما دوستانش قاضی ابویوسف و محمد که نکاح با ایشان و خوردن ذبیحه آنان را حلال دانسته بودند نظریه با صابئان بطایع در عراق داشتند. و آنان گروهی از ترسانانند و به نبوت مسیح باور دارند و درباره‌ی همین ایشان بوده که از آنان فتوی خواسته بودند و اگر از ابوحنیفه هم درباره‌ی همین صابئین فتوی خواسته بودند اولین مانند دو دوست خود فتوی به حلیت نکاح با آنان و خوردن ذبیحه ایشان میداد.

صابئین حران: در معجم البلدان یا قوت آمده که حران شهری است بزرگ از جزیره اقور و قصبه دیار مصر که از دره‌ها یک روز و از «رقه» دو روز راه فاصله دارد و در راه موصل و شام واقع است.

یونانیان حران را Kharran و رومیان آنرا کاریا Carrae و اعراب حران مینامیدند. مردم حران بت پرست بودند و چون این شهر از نواحی مرزی امپراطوری روم بود باین که رومیان در همه جا مسیحیت را رواج میدادند نسبت به مردم این شهر تسامح میکردند و سعی نداشتند دین قدیم آنانرا از بین ببرند و با وجود احاطه مسیحی در حران آن شهر مرکز بت پرستی و ستاره پرستی بود. حتی زمانیکه جزو قلمرو خلافت اسلامی گردید همچنان به حیات و حتی خود ادامه میداد.

ستاره پرستان حران را صابئین نیز می‌گفتند. نهرستانی در کتاب الملل و النحل میان حرائیان که بدون واسطه مستقیماً ستارگان را موسوم به صیقل‌های آسمانی و حرائیکه بت‌های ساخته شده را بر طبق شکل ستارگان در معابد می‌پرستیدند فرق می‌گذازد.

این تدبیر می‌گوید صابئین هر روز را یکی از ستارگان تخصصی میدهند و هر ماه رسوم خاصی برای قربانی کردن و چگونگی آن دارند.

آداب و رسوم دینی حرائیان به تفصیل در کتاب الفهرست ابن ندیم آمده است و حاکی از آمیزش عقاید اصلی آنان با عقاید بت پرستان یونانی قدیم است. زیرا که از عهد اسکندر مقدونی حران تحت نفوذ عمیق یونانیان بود. تا آنکه بعد بنام یونانی «الانوپولیس» یا «هلوپولیس» یعنی شهری یونانی نامیده شد. باینکه ساکنان آنجا به زبان آرامی متکلم بودند، بسیاری از مردم آن یونانی الاصل و با مذهب عیسوی که کیش اکثر هموطنان آنان بود قویاً مخالفت نمیکردند و به تمیز یونانی

علی‌الخصوص به فلسفه افلاطونیان جدید دلیستکی عمیق داشتند. تقریباً از سال ۴۳۰ میلادی این دو دست از صابئین یعنی یکی فرقه منداییان یا منفصله کلد و دیگری بت پرستان آرامی حران را که ذکر آنان گذشت با هم اشتباه کرده‌اند. این اشتباه الفهرست خبری آورده که از کتاب ابویوسف ایشع القطعی النصرانی نقل میکند که کتاب ابو معروف بوده است به الکتف عن مذاهب الحرائین المعروفین فی عصرنا یا صابئیه خلاصه آن داستان چنین است که «هنگامیکه خلیفه مأمون در آخرین جنگ خود را رومیان شرقی از ولایت «حران» می‌گذاشت در میان مستغلبین گروهی از مردم را مشاهده کرد که قیافه‌های غریب و نامأنوس و موی بسیار بلند و قیافه‌های تنگی داشتند، مأمون را از شکل و لباس ایشان عجب آمد پرسید که شما از اهل ذمه از کدام دستاید؟ گفتند که ما «حرانیان» هستیم پرسید آیا از ترسانان هستید گفتند نه، باز پرسید از مجوسید؟ گفتند نه، پس گفت آیا شما کتاب و پیغمبری دارید؟ بطور میهم چیزی گفتند، پس به آنان خطاب کرده گفتی شما از زندیقان و بت پرستان هستید که پدرم رشید نیز شما را می - شناخت اکنون خون شما حلال است و نمی‌توانید در پناه مسلمانان باشید. گفتند ما ادای جزیه خواهیم کرد. گفت جزیه بر کسانی است که از اهل کتاب باشند و تمام ایشان در کتاب خدا آمده باشد. ناچار باید یکی از این دو کار را اختیار کنید، یا بدین اسلام درآیید، یا دینی را که از اهل کتاب خداوند در قرآن یاد کرده بپذیرید و اگر نه همه شما را خواهم کشت و تا این سفر باز گردم بایستی بکلی از گردن‌ها بکنید.

این تهدید چنان وحشی در دل حرائیان افکند که مواهی بلند غور را بستر کردند و جامه‌های تنگ خود را ترک کردند و بسیاری از آنان به کیش مسیح درآمدند. ولی گروهی از ایشان بحال پیشین خود باقی ماندند و نمی‌دانستند چه کنند تا اینکه شبی از اهل حران در برابر گرفتن مال عظیم از ایشان چاره‌ای اندیشید و گفت اگر مأمون از سفر باز گردد و از دین شما پرسد، باو بگوئید که از صابئین هستیم که نام ایشان در کتاب خدا آمده است. اما مأمون در آن سفر بمردو دیگر بازگشت و این نام از آن زمان بر اهل حران بماند زیرا در حران و نواحی آن قومی بنام صابئین نبودند.

پیداست که این روایت درست نیست چه ممکن نیست که آن مردم در زمان مأمون این اندازه ناشناخته مانده باشند. در صورتیکه بنا به همین روایت پدر مأمون، هارون الرشید نیز بر آنان سخت گرفته و آنانرا از زنداقه دانسته بود. گذشته از اینها شهر حران در زمان مروان حماد عنوان پایتخت دولت اموی رادشاهی ساخته شده را بر طبق شکل ستارگان در معابد می‌پرستیدند فرق می‌گذازد.

ظاهر سبب جعل این داستان کوششی است برای توضیح اینکه چگونه حرائیان صابئان نامیده شده‌اند، و اکنون می‌دانیم که این نام یا پاشان تعلق نداشته و صابئین واقعی همان منفصله یا معبدان آباء مسیحیان و منداییانی هستند که امروز صبی خوانده می‌شوند. این منداییان چنانکه گفتیم کنوسی بودند و دینشان جنبه اعتقاد به احکام نجوم و محتمل ستاره پرستی داشت. حال آنکه حرائیان کنوسی نبودند ولی مابعدی مخصوص پرستش سیارات داشتند. و به همین نسبت با منداییان محتمل شده‌اند. جالب توجه است که حرائیان خود مدعی بوده‌اند که دین ایشان از «هرمی» به ایشان رسیده است. و این خود نمونه‌ی عجیبی است از این که چگونه قومی مشرک از قانون اسلام توانسته‌اند نظریه بزنند.

اطلاعات ما در باره دین حقیقی مردم قدیم حران مأخوذ از تفسیر الهی فی عجایب البروالحرشیه - ابن الدین ابوعبدالله الصوفی دمشقی الشیخ الربوة در گذشته در ۷۲۷ هجری است. مطالب دمشق را از Wolswoln در کتاب Die Ssabien و Der Ssabismus (صابئین و مذهب صابی) آورده است از آن کتاب معلوم میشود که حرائیان پنج معبد بزرگ داشته‌اند که به ترتیب به علت اول، عقل اول، فرمانروای جهان، صورت و روح تقدیم شده بود. هفت معبد دیگر نیز به هفت ستاره اختصاص داشت. از نوشته‌های ایفانیوس و هیولیوس منفصله میشود که مؤسس پایامبر این مذهب «الخاصائی» Elkhassai یا «الکسائی» و پیروانشا گردو سوبیائی Sobiai بوده‌است. معلومات نویسندگان کلیسایی در این باره بیشتر جنبه افسانه دارد و احتمال می‌رود که «الکسائی» فقط یک شکل تحریف شده لغت آرامی «الکسیا» Elkesya خدای پنهان، «سوبیائی» مفرد صابئین، یعنی صابی باشد. در حرحال این روایت بیشتر جنبه افسانه دارد. همیشگی میداند که نام صابئین پیش از اسلام برای مشرکان شهر حران بکار میرفته و شاید معنی واقعی «صابئین» از خیلی پیشتر فراغوش شده و این داستان برای توضیح آن اسم ساخته شده بوده است. و چون حرائیان مشرک بودند و منداییان (مندائیان) جنبه توحیدی داشتند، مقصود از صابئین قرآن منداییان بوده‌اند نحرانیان منتهی حرائیان از اسم صابئین برای جلب انطاف مسلمانان نسبت به خود استفاده میکردند. از طرف دیگر چنانکه در پیش گفتیم با کشف سندی بخط مندایی که توسط خان انگلیسی لیدی دراور Lady Drawer حاصل آن در کتابخانه واتیکان است بنام «هاران گاواکاتا» یعنی «حران داخلی» ثابت میشود که صابئین واقعی یعنی منداییان با صابئین حرائیان ارتباط داشته‌اند و هنگامیکه از کثرت آزار پیورودان اهل فلسطین می‌گریختند به شهر حران که سر راه فلسطین و بین - النهرین بوده است پناه برده و در آنجا عبادتگاه ساختند. ظاهراً شهر حران شهر آزادی برای همه مذاهب بوده و همین آزادی مذهبی سبب شده‌است که منداییان صبی آنجا پناه برده مورد استقبال مردم آنجا واقع شده باشند و بعد از مدتی که مقدار آن بر ما معلوم نیست به بین‌النهرین آمده و در بطایع و اراضی باتلاقی و سواحل جنوبی قرات و دجله و شط العرب و کارون و ناحیه‌ای که در تاریخ مرسوم به «میسان» است و امروز شت میسان (میشان) گویند ساکن شدند و در نزد عرب به «صابا یا بطایع» صبی، صبه، مندائی، منفصله تصویر معروف گشته‌اند. ایشان از قرن اول اسلامی در آن منطقه بوده‌اند و کتیبه‌های خاوریه به آن عهد متعلق است که در قرن هفتم میلادی در لایب در همان جا و در جوار عربستان می‌زیستند که ذکر آنان در قرآن تحت عنوان «صابئین» آمده است.

منداییان در ایران

در یکی از کتابهای منداییان در ۸۶ سال پیش از تسلط عرب ذکر اختلاف و انقسام مذهبی شدیدی در شهر طیب در میسان بین منداییان (مندائیان) آمده که گروه عظمی از ایشان در آنجا سکنی داشتند. و نیز بقول میکائیل سیروس منداییان در عهد بلاش ساسانی در قرن پنجم میلادی فعالیت زیادی در بین النهرین داشته‌اند و البته در اوائل قرن سوم میلادی هم در آنجا بوده‌اند که پدرمانی بنا بر روایات در میان آنان جای گزیده، حتی در قرن دوم مسیحی هم نفوذ قابل توجهی در میسان داشتند. چنانکه کتک‌های یادداشتان اخیر میسان با اصطلاح دیگر خراسان عبارت مندایی می‌نموندایی دارد. توضیح آنکه در میسان شهری وجود داشت که آنرا «خارا کس» سپاسیش می‌گفتند این شهر را اسکندر مقدونی در ۳۲۴ ق.م. در

که بکمک هیبل زیباور پناه اوانجام میگردد .
۹ - کتاب « پگرا Pagra (علم‌الایمان) این کتاب در علم طب و درمان من و بخت درباره ترکیبات بدن انسان و غذاها و ادویه‌ای است که برای آدمی مفید است .
۱۰ - کتاب: تراپسالی شیاا Trisar Alpi Shiala یعنی کتاب دوازده هزار سؤال که در مسائل مختلف دینی طرح شده است .

درجات روحانیان منداعی

مقامات روحانی در این دین بر چهار درجه است که پرتیب از پایین به بالا بشرح زیر تقسیم میشود :
۱ - شاماشا Shamasha (شماش) یا «حالی» عنوان نازل‌ترین مراتب کشیشان این طایفه است . وظیفه ایشان خواندن بعضی از ادویه و کتب ساده و عمل تعمید و تثلیث جنازه و ذبح حیوانات است .
۲ - ترمیدا Tarmida (تلمید ، شاگرد) که پس از شماش در مرتبه بالاتر است و شماش نمیتواند باین درجه برسد مگر اینکه عالم بدو کتاب « سیدر ادینمشاتا و کتاب «انیانی» باشد و بسیاری از فصول آن دورا از بر بخواند .
زنان هم مجازند به این مقام روحانی برسند بشرط آنکه یهیزگار و پاکدامن و دارای بدو کتاب مزبور باشند .
۳ - گنزیرا Ganzibra (گنجور) ، بعد از مرتبه میداست و کشیشی میتواند به این مقام برسد که دارای به مشکلات تردین و تفاسیر آن باشد و کتاب گنزیرا از برداشته بخواند وزن و بجهت داشته باشد .

۴ - ریشاما Rishama (راس‌الامه ، پاسور و مردمان) این مقام بالاتر از درجه گنزیرا است و کسی میتواند باین مقام برسد که عالمی بزرگ بوده و اهمیت دینی و اجتماعی داشته باشد .

در میان منداعیان امروز کسی نیست که دارای این مقام باشد .

عبادت

منداعیان روزیکشنه را مقدس و محترم میشمارند و آن روز را برای قرائت کتب مذهبی و ادای نماز و بجا آوردن غسل تعمید اختصاص میدهند .

روزه

ایشان مانند یهود و نصاری و مسلمین به روزه جسمانی و خودداری از خوردن و آشامیدن برای مدت معینی معتقد نیستند . بلکه بنا به کتاب گنزرا ، مقصود از روزه باز داشتن چشم از نظر به چیزها و مناظر ممنوع است ، و گوش ندادن و استراق سمع نکردن نجوی مردم ، و نگه داشتن زبان از گفتن دروغ ، و سیانت قلب از اندیشه‌های شیطانی ، و خودداری از تماس با زنان و مردانی است که ممکن به انسان نیستند یعنی زن یا شوهر او «نمیباشند» این تک نفری را بطور کلی روزه بزرگ خوانند .

نماز

نماز از عبادات روزانه منداعیان است و همه روزه سه بار ، پیش از طلوع آفتاب ، بعد از زوال خورشید (بعد از ظهر) و پیش از غروب آفتاب ادا میگردد ، مانند نماز صبح و ظهر و عصر مسلمانان سنی مذهب .

صابئین یا صبی‌ها

مقدمات نمازطهارت و گرفتن وضو است .
نماز ایشان در حال قیام و یا رکوع انجام میگردد و سجود در آن نماز نیست .
قبله آنان برج جدی (بزغاله) است و در هنگام نماز بسوی آن ستاره میایستند .
تعمید و انواع آن

اساس کیش منداعیان بر غسل تعمید است و اصطلاح این عمل در مذهب ایشان «مصبوتا» Masbuta یعنی ریختن آب بر سر و تن از آب زنده (آب روان) است . چنانکه در پیش گفتیم نام دیگر این طایفه که صابئین باشد نیز از ریشه «صب ، یا صبا» آمده است که با اصطلاح «مصبوتا» از یک ریشه است .
تعمید در مذهب ایشان بر پنج گونه است :

۱ - تعمید ولادت ، هنگامیکه طفل زاییده میشود او را طی رسمی با آب روان تعمید میدهند .
۲ - تعمید نواج که در هنگام زناشویی و زفاف پس از برگزاری مراسمی انجام میگردد .

۳ - تعمید عیدینجا Panca (بفاری پنج) ، این عید پنج روزگیسه هر سال منداعی است که بفاری آن را پنجه دزدیده و به عربی خسه مسترقه گویند و آن در اول بهار در دهه اول ماه نسیان واقع میشود . و چون سال شمسی ۳۶۵ روز است پنج روز آخر سال را به حساب نیاورده و آن را بهاء آخر سال می افزایند و این پنج روز را جشنی بزرگ گرفته «پنجا» می نامند و در این گاه شماری تحت تاثیر تقویم قدیم ایرانی واقع شده اند .

بنا به تحقیق آقای سیحس تقی زاده اصولا سال و ماه منداعی عینا و کمالا مطابق سال و ماه قدیم زردشتی ایرانی است و کتب منداعی در موقع ذکر ماه رسال ، ماه و سال را بنام فلان سال و ماه «میشان» (میشان ، دشت میشان) می نامند ، و گمان میرود که قوم اصلی منداعی قدیم در هنگام استقرار در میسان ، حساب سال و ماه آن محل را اقتباس کرده اند منتهی نام ماه را ب زبان خود نامیدند .

باری بر منداعیان واجب است که در هر روز از این پنج روز سه بار پیش از خوردن و چاشت در آب جاری غوطه ور شده و غسل ارناماسی بجا آورند .

۴ - غسل و تعمید در دیگر اعیاد سال مانند عید کوچک و بزرگ و عید حضرت یحیی مستحب است .

۵ - تعمید مؤمنان - چون در بعضی اوقات لازم میشود که مومنان منداعی برای تقاریر گناهان خود یا موجبات دیگر تعمید نمایند . در این گونه موارد پرچی که آنرا « علم یحیی» خوانند و از دو چوب بصورت صلیب یا پارچه‌ای سفید از ابریشم تهیه شده آورده شخص مورد نظر را زیر آن عالم تدبیه میدهند و سپس آن علم را در هم پیچیده و با احترام بجای خود باز میگردانند .

پیمها و مبوبها

این اصطلاح مرکب از دو کلمه pihthâ (نان فلیز) و Mambuha (آب مقدس) است ؛ در هنگام تعمید باره‌ای از نان فلیز مخصوصی را که برسم خاصی آنرا پخته اند با آب مقدسی بنام مبوبها که آنرا از آب روان برداشته و در شیشه کرده اند بمومنان میخورانند و آن شبیه به عشا یا ربانی مسیحیان است . ظاهراً این رسم را منداعیان قدیم از رسوم بابلی اخذ کرده باشند .

صابئین یا صبی‌ها

میرسد که روی هم بطور تقریب ۷۶۰۰ تن منداعی در عراق و ایران برسمیبرند ، عده قلیلی هم در دمشق و بیروت و اسکندریه مسکن دارند که شاید شماره نفوس همه آنان بر روی زمین بهشت هزار نفر برسد .

یکی از علل قلت جمعیت ایشان کشتار و قتل عامی است که سادات غالی مشتمعیه که قریب هفتاد سال از ۸۴۵ تا ۹۱۴ هجری بر خوزستان و بعضی از نواحی جنوبی عراق در کمال تعصب و شقاوت تسلط داشتند از این مردم مظلوم و صلحجو کردند . شغل منداعیان ایران و عراق غالباً زرگری و میناکاری و قلعنی روی نقره است .

بهترین فهرست درباره کتابها و مقالات دارج به منداعیان از کرلینگ و پالی است که فهرست پالی قریب ۲۲۰ کتاب و رساله و مقاله را در این باب ثبت نموده است و جامعترین و بهترین فرهنگ منداعی فرهنگی است که منداعی شناس معروف دکتر رولف ماتسوخ با تفاق خانم انگلیسی لیدی درآور نوشته است ؟

E. S. Drower ' And. R. Macuch. A Mandaic Dictionary Oxbord. 1963

و جامعترین تحقیق درباره منداعیان ایران و عراق این کتاب است که خانم انگلیسی لیدی درآور نوشته است ؟

E. S. Drower. The Mandaean of irqq and iran - London 1937 .

و تین بهترین صرف و نحو زبان منداعی کتابی است که اخیراً پروفیسور رولف ماتسوخ سابق الذکر در باره زبان قدیم و جدید منداعی (مندائی) نوشته است ؛

Rodnlf Macuch: Handbook of Classical and Modern Mandaic' Berlin, 1965

در نگارش این مقاله علاوه بر مدارک فوق از منابع ذیل نیز استفاده شد ؛

J. Hastings, Encyclopaedia of Religion and Ethics , Vol. VIII (Mandaean) .

G. welter, Histoire des sectes chrétiennes Paris , 1950

M. N. Siouffi, Etudes sur le Religion des Soubbas - Paris , 1880

ابن القفطی ، تاریخ الحکماء طبع لایپزیک

ابن الندیم ، الفهرست طبع مصر

ابن منظور ، لسان العرب - طبع قاهره

عباده عبدالحمید ، مندائی اواصا بنه الاقدمون بغداد ۱۹۲۷

عبدالرزاق الحسینی ، الصابئون فی حاضرم و ماضیم -

صیدا ۱۹۵۵

مقاله دکتر رودلف ماتسوخ ، مسأله قدیمیترین تاریخ مذهب صبی (در فرهنگ ایران زمین جلد ۸)

مقاله دکتر ویکتور الکک ، تأثیر صابئین حران در تمدن اسلام (در سال دوم مجله دانشکده ادبیات)

مقاله آقای سید حسن تقی زاده ، صابئین (در سال دوازدهم مجله یغما)

کتاب عجایب الهند

تألیف : رامهریزی

بسیاری از متون تاریخی و جغرافیایی و علمی، فارسی و عربی، از اوایل پیدایش فن چاپ در اروپا، به تدریج چاپ و تدریجاً و تفسیر شده، و از طریق آثار خاورشناسان در پژوهش‌ها و پیرفتهای علمی و ادبی اروپایی از دورهٔ رنسانس به بعد تأثیر فراوان داشته است.

اغلب این گونه آثار، به علت نایاب شدن نسخه‌های آنها، از دسترس دانشجویان و محققان دور بوده، و تاچندی پیش تهیه نسخه‌ای از کتابی چون (الانوارالباقیه) تألیف بیرونی با (مجموعه) لیدان یا قوت یا مجموعه نفیس جغرافیایی چاپ دخیو و نظایر آنها کاری بسیار دشوار و تقریباً ناممکن بود. با پیشرفت هنر چاپ جدید، و مخصوصاً چاپ کردن به طریقهٔ افست، جدید چاپ عین منهای چاپی قدیمی کار بسیار آسان شده و غالباً بهر پنجاب این گونه کتابها از زمان آن آسان می‌شود که کتاب را بطریق معمولی حروف چینی و چاپ کنند.

به تازگی در تهران تعداد زیادی از این گونه کتاب‌ها را چاپ کرده و در دسترس همگان قرار داده‌اند که قیمت بعضی از آنها شاید ده یک قیمت نسخه نایاب اصلی باشد.

از جمله این کتب یکی هم کتابی است بنام عجایب الهند تألیف یزدانی شهریار تخرابی رامهریزی، که بنا برمندرجات کتاب در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری می‌زیسته است. بیشتر آنچه در عجایب الهند آمده حکایتهایی است که مولف از کسانی شنیده نقل کرده و بسیاری از آنها قابل قبول به نظر نمی‌رسد، باوجوداین، در تضاعیف کتاب اطلاعات گرا بیانی دربارهٔ دنیای قابل کنجی برای آن روز و اسامی شهرها و جزایر و آداب و عادات مردمان مختلف دیده می‌شود. این کتاب در تاریخ ۱۸۸۶ - ۱۸۸۳ در لندن هلدن، همراه با ترجمهٔ فرانسه و حواشی و فهرستهای سودمند متعدد و مفصل به چاپ رسیده و از برکت چاپ افست نسخه‌ای که بنا بر آن در تهران انتشار یافته‌است همان زیبایی و صحت و نفایس چاپ اولی را از لحاظ چاپ و نقش و تصاویر رنگها دارد.

برای آنکه خوانندگان آگاهی مختصری از شیوه نگارش این کتاب بدست آورند، ترجمهٔ دو حکایت از آن را که از لحاظی بستگی با انتشار دین اسلام در هند و زنگبار دارد در اینجا می‌آوریم. متن عربی ۱۹۲ صفحه را از اصل کتاب (نزدیک ۳۰۰ صفحه به قنق رقیعی مضاعف: ۲۹۹۲۳ در تیسیر) بر کرده است که البته با حروف درشت چاپ شده و حکایت اول دو نیم صفحه از آن کتاب است و حکایت دوم نزدیک ده نیم صفحه.

احمد آرام

سالخوردهٔ مورد اعتمادی داستانی را چنین روایت کرد.

پادشاه سرزمین دراه که از بزرگترین شاهان هند است، و مملکت او میان کشمیر اعلی و کشمیر اسفل واقع است، و مهرورگن رایک نام دارد، به سال ۲۷۰، نامه‌ای به عبدالله بن عمر بن العزیز، فرماندار منصوره نوشت و از وی درخواست کرد که شریعت اسلام را به زبان هندی برای ارتو شیخ و تفسیر کند. ابن عبدالله، مردی را که اصلش از عراق و نیک فهم و خوش قریحه و شاعر بود، و مدتها در سرزمین هند زیسته و لغات مختلف مردمان آن سامان را می‌شناخت، احضار کرد و خواسته پادشاه دراه را با وی در میان نهاد. وی چکهای پرداخت و آنچه را که پادشاه خواسته بود در آن آورد. چون چکله را بر آن پادشاه

دو حکایت از :

کتاب عجایب الهند

خواندند آن را پسندید و بافرستادن نامه‌ای از عبدالله خواست که سراینده چکله را نزد او گسیل دارد، و عبدالله چنین کرد، این شاعر مدت سه سال نزدیک آن پادشاه درنگ کرد و پس از آن به منصوره بازگشت. چون عبدالله اخبار پادشاه را از وی پرسید، گزارش ایام اقامت خویش را بازگفت و گفت که آن پادشاه را درحالی ترک کرده است که پادشاهان اسلام آورده و از بیم آنکه مبادا کارش تباه شود و سلطنت از دستش برود، مسلمانان خویش را باطریق نشان اظهار می‌کنند.

از جمله برای عبدالله حکایت کرد که پادشاه از من خواست تا قرآن را به زبان هندی برای وی ترجمه و تفسیر کنم، هنگامی که به سوره «یس» رسیدم، آیه قالن یحییٰ المظموه رمیمه قل: یحییٰ الله انشا اول مره و هو یکل خلق علیه را برای او ترجمه کردم. بر تختی زرین مرصع به در و گوهی نشسته بود که بهای آنرا کسی نمی‌دانست مرا گفت که باریکی تکرار کن، و چون چنین کردم از تخت پائین آمد و بر روی زمین بزمزدن پرداخت.

زمین را آب پاشیده بودند و تن بود، گونه پر خاکی نهاد و آن اندازه گریست تا چهره اش گل آلود شد.

مسی گفت، این است پروردگار قابل ستایش، اول قدیمی که مانند ای ندارد. برای خود خانه‌ای بنا کرد و چنان نام نمود کرد که برای کار همی در آن خلوت می‌کند و پنهانی وی آنکه کسی آگاه شود بدان خانه میرفت و نماز می‌گذاشت...

حکایت دوم

(صفحات ۵۰-۶۰)

اسمعیلیه و گروهی از دریا نوردان برای من حکایت کردند که به سال ۳۱۰ در کشتی خویش از عمان به آهنگ قنبله بیرون شدیم. باد سختی وزید و کشتی را به سافله زنج انداخت. ناخدا (اسمعیلیه) گفت که چون محل را معاینه کردم، دریافتم که پس زمین زنج «زنگیان» افتاده‌ایم که آدم‌خوارند، یقین کردیم که مرگ در برابر ماست، غسل کردیم و بدرگاه

خدا توبه کردیم و بر یکدیگر نماز مرده خواندیم. ناگاه زورقهایی ما را در میان گرفتند و ما را به بندرگاه کشانیدند که در آنجا لشکر انداختیم و با زنگیان از کشتی پیاده شدیم. آنان ما را همراه خود پیش شاهشان بردند. جوانی بود در میان زنگیان خوب و نیکو خوی چون از حال ما پرسان شد، در پاسخ گفتیم که آهنگ س زمین او را داشته‌ایم. آنگاه گفت که شما دروغ می‌گویید بلکه آهنگ قنبله داشته‌اید و باد شما را بخاک کشانیده است و ناچار حقیقت را بیان کردیم و گفتیم که غرض ما از گفتن این دروغ آن بود که تقریباً حاصل کنیم. فرمان داد که کالاهای خویش را از کشتی پائین آوریم و بی‌ترس به دادوستد بپردازیم. چنین کردیم و به نیکوترین صورتی کالاهای خویش را فروختیم، بی آنکه از ما باجی یا خراجی بخواهند جز آنکه هدایایی برای شاه می‌فرستادیم. او یا همانند آنها یا بیش از آنها برای ما هدایای دیگر می‌فرستاد. چند ماه درنگ کردیم، و چون هنگام بازگشت رسید پروانه خواستیم و ما را پروانه داد، بارهای خود را بارو حساهای خود را با مردم صاف کردیم. و آنگاه که آهنگ سوار شدند داشتیم و را آگاه کردیم. برخاست و همراه ما با گروهی از یاران و چاکرانش به کرانه آمد و در زورقهایی نشستند و با ما به نزدیک کشتی آمدند. وی و هفت تن از غلامان خاصش بکشتی برآمدند. چون چنین شد، با خود گفتیم که این شاه در از پرده فروشان عمان به سی دینار بفروشد، می‌رود، و آن هفت تن همراهانش به یکصد و شصت دینار، و بر تن جامعه‌هایی دارند که بیست دینار می‌ارزد، و روی هم از این راه لاقل سه هزار درهم نصیب ما خواهند شد و هیچ زبانی از این کار نخواهیم برد. به جاشوا بانگ زدیم که بادبانها را بکشند و لشکرها را بر دارند، و این در زمانی بود که وی با ما مشغول سخن گفتن بود و از ما می‌خواست که باد دیگر پس زمین او آید و وعده محبت فراوان میداد، چون بادبانها افراشته شد و دانست که براه افتاده‌ایم، چهره اش دگرگون شد و گفت شما را بنده می‌بارم و برخاست که با همراهان خود بزورقه‌ها فرود آید. پندهای زورقه‌ها را بریدیم و به او گفتیم که با ما پس زمین عمان خواهی آمد تا در آنجا پاداش

نیکوئیهای را که در حق ما روا داشته‌ای ببینی. گفت : ای مردم، هنگامی که سرزمین من آمدید، دریافتیم که مردمان آهنگ آن دارند که شمارا بخورند و مالهایتان را ببرند، و این کاری است که با دیگران نیز چنان کرده‌اند، ولی من به شما نیکی کردم و از شما چیزی نگرفتم و همسرا شما آمدن تا برای اظهار کمال محبت باشم در کشتی خودتان خدا حافظی کنم، اینک حق مرا به گذارید و مرا به سرزمین خود بازگردانید. ناخدا حکایت کرد که به سخن او هیچ نیندیشیدیم و آنرا ناشنیده گرفتیم و باد سخت شد و چون ساعتی گذشت سرزمین از از دیده‌ها ناپدید شد و شب فرا رسید و به میان دریا رسیدیم، چون صبح شد، شاه و یارانش همه در زمین بردگان داخل کشتی در آمدند که در حدود دو پست سر بودند و باوی همان معامله را می‌کردیم که با بندگان میکنند شاه دیگر هیچ سخن با ما نداشت و چنان می‌نمود که ما او اوصلا یکدیگر را نمی‌شناسیم به عسلان که رسیدیم، او را با دیگر بردگان فروختیم.

چون چند سالی بر آن آمد، باردیگر از عمان به آهنگ قبیله پیروان شدیم، و این بار نیز طوفان ما را به سفلای تنگ کشانید. حالت سابق تکرار شد و باز زور قها ما را احاطه کردند و بر کرانه پائین آوردند، به هلاک خودیقین کردیم و از شدت ترس پاری سخن گفتن با یکدیگر نداشتیم. شل کردیم و نماز مردگان بر یکدیگر گزاردیم و وبا یکدیگر وداع کردیم. ما را گرفتند و پیر بار شاه بردند و تا گاهان خود را با همان شاه و بر و دیدیم که بر تخت خود نشست و گویی ساعتی است که از او جدا شده‌ایم. چون چنین دیدیم در پیش روی او سر بر خاک نهادیم و همه نیروهای ما از دست رفت و چنان شد که یارای بر - خاستن در ما نماند. ما را گفت که شک نیست که شما دوستان منید، و هیچ یک از ما جرأت سخن گفتن نبود، و همه پندهای ما از ترس می‌لرزید. گفت : سر بردارید که شما را بر جان و مالتان زنده نگذاشته‌ام، بعضی از ما سر برداشته و بعضی دیگر از ناتوانی و شرمندگی قدرت سر برداشتن نداشتند. آنگاه چندان مهربانی نمود که همسر از خاک برداشتیم و از شرم و آزر و وبسم قدرت نگرستن به‌آورد و نداشتیم. هنگامی که با زینهار وی رقی به تنهای ما بازگشت، بانگ بر ما زد که ای

بندگان، آن اندازه به شما نیکی کردم و شما با آنچه کردید خوب پادشاه مرا دادید ! او را گفتیم که : ای پادشاه ما را ببخش و از ما در گذر. آنگاه گفت که از شما در گذشتم، و مانند دفعه سابق بخیرید و فروش بپردازید و کسی را با شما کاری نیست. از شدت شادی سخن او را باور نمی‌داشتیم و گمان می‌کردیم که ما را می‌فریبد و می‌خواهد کالاهای ما را که بساحل می‌آوریم از ما بگیرد. پس از آنکه بارها را پیاده کردیم چیز فراوانی همچون هدیه نزد او بردیم، آن را نپذیرفت و گفت که شما در نزد من ارجی نیست تا هدیه شما بپذیرم، و مال را با آنچه که بمن می‌دهید هرگز حرام نمی‌کنم، چه همه آنچه دارید حرام است. به داد و ستد پرداختیم، و چون هنگام رحیل شد از وی پروانه خواستیم و ما را پروانه داد. هنگامی که آهنگ حرکت داشتیم، و برای خدا حافظی نزد او رفتیم گفت که در پناه خدا باشید، او را گفتیم که چنان معامله‌ای با ما کردی که هرگز ما را قدرت چنان معامله‌ای نیست، به تو مکرور زدیم و ستم کردیم، آیا چگونه بود که باردیگر سرزمین خویش بازگشتی ؟

پس گفت : آن کسی که در عمان مرا خرید، با خود مرا به شهری برد که آن را بهر می‌گفتند، وصف آن چنین و چنان است. در این شهر نماز و روزه و چیزی از قرآن آموختم. آنگاه خواجه من مرا به دیگری فروخت، و آن کسی مرا به پسر پادشاه عربی برد که آنرا بنفاد می‌گفتند (و خصوصیات بنفاد را برای ما گفت). در این شهر آموختیم که به زبان عربی فصیح سخن بگویم، و قرآن آموختیم، و در مناجات با مردمان نماز می‌گذاشتیم و خلیفه را که به مقتدر می‌خواندند دیدم. یک سال و کسری در بنفاد بودم، تا مردمانی از خراسان سوار بر شتران فرا رسیدند و گروه انبوهی بودند، چون از ایشان پرسیدم که به چه کار آمده‌اند، در پاسخ گفتند که آهنگ مکه دارند. پرسیدم که مکه چیست گفتند که مردان خانه خدا است که مردم به زیارت آن می‌روند و داستان خانه خدا و حج را برای من بازگفتند. با خود گفتم که مرا باید که همراه این گروه به زیارت خانه خدا شوم. چون مطلب را با خواجه خویش در میان نهادم، دریافت که نه خود آهنگ حج دارد، و نه می‌خواهد که مرا

برای رفتن به چنین سفری آزاد گذارد. چنان نمود که از این کار متصرف شده‌ام و بودم تا همه‌ی ایران از شهر بیرون شدند. آنگاه در پی ایشان بیرون رفتم و در طول راه به توکری دسته‌ای پرداختم که در نزد ایشان غذای خوردم. به من دو جامه بخشیدند که با آنها احرام بستم، مناسب حج را بمن آموختند و خداوند بدین گونه کالج را بر من آسان کرد.

چون بیم آن داشتم که اگر به بنفاد بازگردم خواجه‌ام مرا به قتل برساند، با کاروان دیگری راه مصر در پیش گرفتم، و در راه به خدمت کاروانیان درآمدم که در برابر این خدمت می‌کب و خوراکم دادند تا به مصر رسیدم. چون در مصر دریای شیرین را که نیل نام دارد دیدم پرسیدم که این آب از کجا می‌آید، و در جواب گفتند که از بلاد نوب، باز پرسیدم که از کدام طرف مصر، و در جواب شنیدم که از ناحیه‌ای به نام اسوان که در مرز سرزمین سواد (سیاهان) واقع است. کرانه نیل را در پیش گرفتم و همی رفتم و از شهری در می‌آمدم و به شهری دیگر می‌رسیدم، و پیوسته از مردم طلب روزی می‌کردم این عادت من شده بود.

زمانی بدست سیاهان سواد اقدام که مرا در بند کردند و در سلک بندگان در آوردند و به کارهایی واداشتند که از توانایی من بیرون بود. ناچار از آن ایات گرفتم سپس دچار قوم دیگری شدم که مرا گرفتند و فروختند، این بار نیز گرفتیم، و پیوسته کار من از هنگام بیرون شدن از مصر چنین بود تا به فالان شهر در اطراف بلاد نوب درآمد. کار خود از مردم پوشیده داشتم و با همه آنچه که در راه بر من گذشته بود هرگز چنان ترسیده بودم که اکنون در سر زمین خودم ترس بر من چیره شده بود. با خود می‌گفتم که اکنون بر تخت پادشاهی من دیگری نشسته و سیاهان در فرمان و پند و باز گرفتن کشور از او بسیار دشوار است. اگر مرا بشناسند ناچار نزد اویم برند و سرازیدن جدا کنند، چنان ترس مرا فرا گرفته بود که فقط شپاره می‌پیومدم و به شهر خویش نزدیک می‌شدم و هنگام روز خود را در گوشه‌ای پنهان می‌کردم. و چنان بود تا به دریا

رسیدم و ناشناس بر کشتی سوار شدم و از این شهر به آن شهر می‌رفتم. کشتی ما شکست و شب هنگام بر کرانه سرزمین خود افتادم. از پیر زنی پرسیدم که آیا شاهی که اکنون بر تخت نشسته است شاه عادل است؟ و او در جواب گفت که پشیدی سوگند که ما را از جن خدا تعالی شاهی نیست و داستان شاه را بر من فروخواند و من خود را متعجب می‌نمودم که گویی از هیچ جا خبری ندارم و نه خود آن شاه که داستان را حکایت میکند. آنگاه پیر زن گفت که مردم مملکت یک سخن شده‌اند که پس از آن شاه، نازمانی که ندانند بر او چه گذشته است و از زندگی او نمیدانند نشوند کسی را به سلطنت بر ندارند چه کاهان خبر داده‌اند که و زنده و تندرست درس زمین اعراب زندگی میکنند.

چون بامداد شد به جانب شهر خویش راه افتادم و به آن داخل شدم و به همین قصر درآمد، و کسان خود را همان گونه یافتیم که آنان را ترک کرده بودم. ولی همه آنان و کارگزاران دولتی در اندوه پس می‌بردند، داستان خویش را برای ایشان گفتم که مایه شگفتی ایشان شد، و شادمانی کردند و همگان با من بدین اسلام درآمدند و من اکنون از این که خداوند بر ما منت گذاشته و برین اسلام رهبریمان کرده و نماز و روزه و حج و حلال و حرام را به ما شناسانیده، و به چیزی رسانیده که هیچ کس در بلاد نوب به آن نرسیده بسیار خوشحالم ! و از آن جهت از شما در گذشتم که سبب درست شدن دین من شما بودید. ولی بر گردن من چیزی مانده است که از خدا می‌خواهم که مرا از گناه آن بیرون آورد و آن اینست که بی‌اذن مولای خود از بنفاد به حج رفتم، و اگر می‌دانم که را پیدا کنم بهای خویش را برای اومفرستم و از او حلالیت می‌طلبم و اگر در شما نیکی و امانتی می‌بود بهای خود را با دو برابر آن توسط شما برای او می‌فرستادم تا جایگزین سبزی باشد که بر کم کردن من کرده است، ولی می‌دانم که شما مردم فریبکار و حلیه گری هستید..

اهم اخبار و فعالیتهای سازمان اوقاف

تعلیم و اعزام کارمندان جدید الاستخدام به شهرستانها .

سازمان اوقاف به منظور تأمین کادر مورد نیاز و کارمندی که بتوانند در تجدید حیات و تحقق بخشیدن برنامه‌های گوناگون این سازمان وظایف محوله را بنحو احسن انجام دهند اقدام به تأسیس کلاسهای کارآموزی برای داوطلبان لیسانس دانشکده الهیات و معارف اسلامی و دارندگان دیپلم مدرسی نمود .

کلاسهای کارآموزی داوطلبان خدمت در سازمان اوقاف توسط جناب آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر و با حضور شخصیت‌های مملکتی و روحانین و استادان دانشگاه و جمعی از معارف افتتاح گردید .

از میان شرکت کنندگان در مسابقه ورودی کلاسهای کارآموزی سازمان اوقاف ۷۰ نفر انتخاب شدند که اکثر آنها پس از طی دوره سه ماهه کارآموزی و توفیق در امتحانات نهائی اخیر اعزام شهرستانهای محل مأموریت گردیدند .

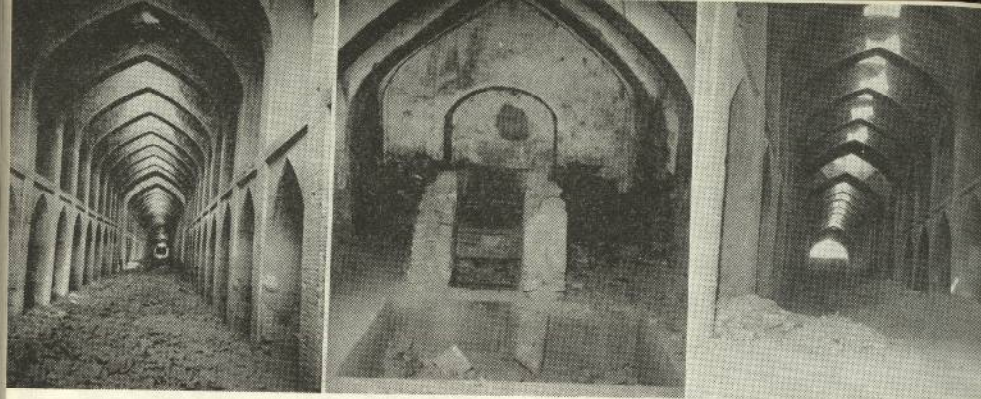
برنامه تعلیماتی کلاسهای کارآموزی عبارت بود از: امور استخدامی - ساد کردن کار و بایگانی - اصول محاکمات اصول سرپرستی و روابط انسانی - وظایف تسولیت و نظارت و مقررات اوقافی - حسابداری و حسابرسی - آمار و گزارشهای اداری - مسائل مربوط به اصلاحات ارضی - قسمتی از قانون مدنی در مورد وقف و وصایت و ضمان و سایر قوانین - بودجه بندی دولتی - امور تحقیقی - امور ثبتی .

برای ورود بکلاسهای کارآموزی سازمان اوقاف از داوطلبان امتحان ورودی بعمل آمد و ۷۰ نفر از لیسانسهای دانشکده الهیات و معارف اسلامی و دارندگان دیپلم مدرسی برای شرکت در این کلاسها انتخاب شدند .



جناب آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر کلاسهای کارآموزی داوطلبان خدمت در سازمان اوقاف را بنام شاهنشاهی ایران افتتاح کردند

علاوه بر تدریس مواد فوق کتفراشهایی هم با شرکت بعضی از آقایان و وزیران ترتیب داده شده که ضمن آن مسائل و نحوه گردش کارهای مملکتی مطرح گردید .
بهمراه تشکیل این کلاسها تقریرات استادان مربوطه نیز بتعداد کافی پکیکی جمع آوری گردید تا در اختیار دیگر کارمندان سازمان اوقاف قرار داده شود .



قسمتی از بازارچه بلند اصفهان

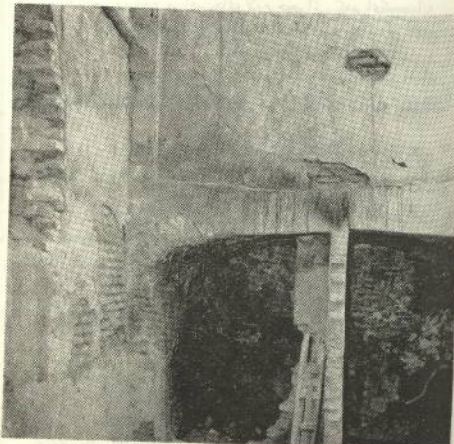
یکی از غرفه های بازارچه

قسمتی دیگر از بازارچه بلند اصفهان

تعمیر و احیاء بازارچه بلند اصفهان

بازارچه بلند اصفهان از آثار ارزشمند و جالب معماری دوره صفوی و از موقوفات مدرسه معروف چهارباغ است که متأسفانه به مرور زمان بعلت بی توجهی ها و سهل انگاریها بصورت نامطلوب و تالف آوری درآمده بود .

بازارچه بلند دارای متجاوز از ۷۰ بساط مغازه و تعداد زیادی غرفه و حجرات است که اکثراً متروک بوده و گرد و غبار و خس و خاشاک و خرابیها و نا بسامانیهای آن هر بیننده صاحب نظری را متأسف میساخت . از جمله اقدامات عبده سازمان اوقاف تسویه و رسیدگی سریع باوضع این بازارچه بود . از آنجا که همکاری و معاضدت وزارت فرهنگ و هنر و سازمان جلب سیاحان و وزارت اقتصاد در احیاء و تعمیر آن ضروری بنظر رسید با همکاری این سازمانها عملیات کافی و مفصل انجام گردید و مقدمات کار فراهم شد تا این بازارچه پس از تعمیر و احیاء بهمان سبک و شیوه جالب دوره صفوی در آید و غرفه های آن مرکز ارائه کارهای دستی و



یکی از حجرات مغر و به مدرسه شیخ عبدالاحسین تهران قبل از تعمیر

هنری صنعتگران و هنرمندان اصفهان گردد .
خوشبختانه مساعی سازمان اوقاف و اقدامات آقای سرهنگ زاهدی مدیر کل اوقاف منطقه اصفهان مورد توجه و تأیید و تحسین عامه قرار گرفت و هنرمندان اصفهانی آمادگی خود را برای مشارکت در هزینه تعمیرات اعلام داشتند و تعهد نمودند که در انجام این امر خطیر قریب بدوازده میلیون ریال بپردازند .

اکنون مقدمات امور مربوط به تعمیر و احیاء بازارچه بلند و بهره برداری از آن کاملاً فراهم گردیده و امید میرود این بازارچه بزودی مرکز عرضه کارهای ارزشمند هنری و صنعتی هنرمندان و صنعتگران اصفهان گردد . تعمیرات بازارچه بلند طبق نظر کارشناسان و معماران وزارت فرهنگ و هنر انجام خواهد یافت .

درمانگاه کیبورد آهنگ همدان فعالیتهای خود را از سر گرفت

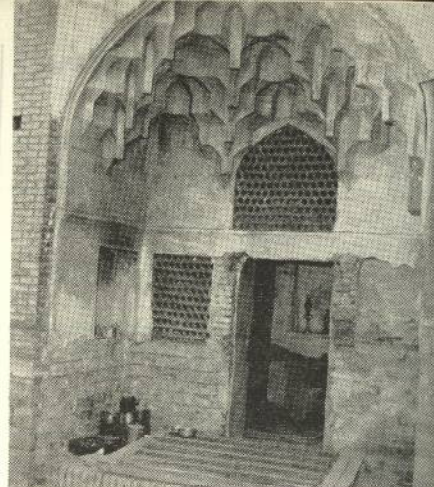
مرحوم امیر نظام قوه گز لو که مقدار زیادی از مالک شخصی خویش در همدان و زنجان و تهران را وقف بردمانگاهی در قریه کیبورد آهنگ (در نزدیکی همدان) نمود ، مقرر داشت که درمانگاه مذکور به معالجه و مداوای بیماران قریه کیبورد آهنگ و قراء



تحویل دارو به درمانگاه کیبورد آهنگ



در ورودی مدرسه شیخ عبدالحسین تهران



نمونه ای دیگر از حجرات، پخرو بلا مدرسه شیخ عبدالحسین تهران قبل از تعمیر

مذاکره با اسلام شناسان جهان در مورد اشاعه معارف اسلامی

بدعوت آقای نصیر عصار معاون نخست وزیر و ریاست سازمان اوقاف نوزده نفر از اسلام شناسان جهان که برای شرکت در کنفرانس ایران شناسان به تهران آمده بودند، در جلسه ای که با حضور جمعی از فضلا و محققین و اساتدان دانشگاه تهران تشکیل شده بود شرکت کردند. در این جلسه راجع به چگونگی اشاعه معارف اسلامی و همکاری اسلام شناسان برجسته جهان با سازمان اوقاف ایران مذاکرات مفصل بعمل آمد. امید است قسمتی از نتایج این مذاکرات را خوانندگان در شماره های بعدی مجله ملاحظه نمایند.

اسلام شناسان مذکور از کشورهای، فرانسه، آلمان، ایالات متحده آمریکا، ایتالیا، اسپانیا، ترکیه، ژاپن بایران آمده بودند.

تشکیل هیأت امناء و تعمیر بقعه امامزاده عبدالله (ع)

تشکیل هیأت امناء برای جمع آوری ثنورات و هدایائی که بوسیله مردم با ایمان تقدیم امامزاده ها و بقاع متبرک می شود یکی دیگر از اقدامات اساسی سازمان اوقاف است. تأیید از تشکیل این هیأتها عواید و ثنوراتی که از طرف مؤمنان بامکان مقدسه تقدیم میگردد توسط افراد غیرمسئول تحت عنوان خدمه حیف و میل میشد و حتی دیداری از وجوه و هدایا برای مرمت و نگاهداری همان بقاع بمصرف نمیرسید. ولی پس از تشکیل هیأت امناء امور فوق در مسیر منطقی و منظم قرار گرفت که بعنوان نمونه مورد مربوط به امامزاده عبدالله (ع) (واقع در ۱۲ کیلومتری آمل) را ذکر مینماید.

پس از تشکیل هیأت امناء و نظارت سازمان اوقاف در چگونگی گردش کارهای آن، در مدت قریب به یکسال علاوه بر هدایائی از قبیل قالی، قالیچه، جواهرات، ظروف مسی و پیرنجی وغیره بیش از دو میلیون ریال از ثنورات توسط هیأت امناء جمع آوری

معارف اسلامی



مدیرکل اوقاف اصفهان در میان هنرمندان و صنعتگران

مجاور و کشاورزانی که در زمینهای مزروعی آن مرحوم کار میکردند بپردازد.

این درمانگاه برائی عدم مراقبت های لازم در گذشته اوضاع نامطلوب و نابسامانی داشت. معاون نخست وزیر و رئیس سازمان اوقاف در سفری که اخیراً به همدان نمود، اوضاع درمانگاه را از نزدیک مورد بررسی قرار داد و دریاب نفیس و ترمیم کادر پزشکی و فنی و تأمین احتیاجات درمانگاه، و همچنین راجع به وصول و ایصال منظم درآمد رقبات موقوفات مربوطه دستورهای مؤکدی صادر کرد. در نتیجه امور درمانگاه بهبود آهنگ که فعلاً ظرفیت پذیرش و مداوای پنجاه بیمار را در روز دارد منظم گردید و دارو و درمان مجانی در اختیار بیماران گذاشته میشود.

ساختمان خوابگاه برای دانشجویان

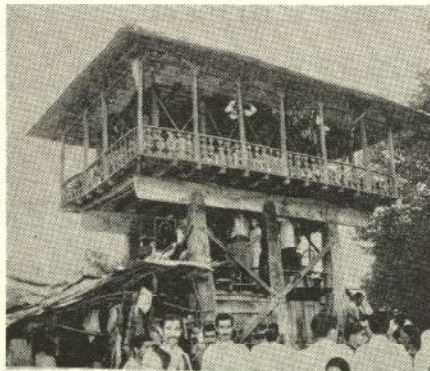
سازمان اوقاف از محلهای تبدیل به احسن بعضی از موقوفات خوابگاه برای دانشجویان دانشگاه ملی پنا خواهد نمود. تأمین بودجه مربوطه و مقدمات امر از هر جهت انجام یافته است و ساختمان این خوابگاه بزودی آغاز خواهد گردید.

در این زمینه اقدامات دیگری هم در جریان میباشد که خبر آن بموقع منتشر خواهند شد.

مرمت و اصلاح اوضاع مدارس دینی طهران

از چندی پیش که برائی بررسی دقیق و گزارش مأموران سازمان اوقاف و تذکار جمع کثیری از علاقمندان و نیک اندیشان

گردید و از همین محل و امکتهای سازمان اوقاف و معاضدتهای ارزنده وزارت آبادانی و مسکن بقعه امامزاده عبدالله (ع) درست مرمت است و حجرات مجهز و مناسب با رعایت کامل جنبه های بهداشتی با آب اولیه کشی شده و دیگر لوازم ضروری پنا خواهد گردید. امور ساختمانی مربوطه از چندی پیش آغاز گردید و امید می رود قبل از فرارسیدن زمستان پایان پذیرد. اقدامات عمرانی دیگر از قبیل ساختمان پل و راه شوسه برای زائران انجام میشود.



ساختمان چوبی وسط محوطه امامزاده عبدالله (ع)

غسالخانه جدیدی در اصفهان ساخته می شود

نظر باینکه غسالخانه شهر بزرگ و تاریخی اصفهان بارعایت اصول بهداشتی و فنی ساخته نشده است و چو آب آلوده در قسمت پشت غسالخانه جریان دارد و موجب بیماری مردم میشود، اخیراً بدعوت آقای سرهنگ زاهدی مدیرکل اوقاف منطقه اصفهان

عده‌ای از قنادها و شیرینی فروشهای اصفهان بمنظور مذاکره پیرامون ایجاد یک سالخانه جدید در محل اداره کل اوقات اصفهان حضور یافتند. پس از توضیحات مدیر کل اوقات اصفهان درباره ضرورت ایجاد این سالخانه، حاضران ضمن تأیید نظرات مدیر کل اوقات منطقه اصفهان مبلغ معتنا بهی بمنظور افتتاح حساب مخصوص تعهد پرداخت کردند و حسابی برای این منظور در بانک بیمه بازرگانان شعبه اصفهان بشماره ۴۰۰ افتتاح گردید. نقشه ساختمان سالخانه تهیه و کارهای ساختمانی آن بزودی آغاز خواهد شد.



شمارش و کنترل نذورات امامزاده عبدالله (ع)

تعمیرات و کاشیکاری گنبد مزار حضرت شاه چراغ (ع)

از جمله بقاع متبرکه که مورد تعظیم و تکریم مردم ایران است مزار شریف حضرت شاه چراغ (ع) و برادر ارجمندش سید محمد در شهر شیراز است.

با توجه بشکایاتی که میشد لزوم حسن اداره امور بقاع مزبور ایجاب می نمود که در وضع معمول آنها تجدید نظر شود و در باب نگهداری بقاع و جمع آوری نذورات، امر تدفین اموات و مخصوصاً تعمیرات ضروری و کاشیکاری گنبد و بدنه آنها با بررسی های لازم اقدامات مؤثری بعمل آید.

از اینرو از طرف سازمان اوقاف هیئت امنائی از شخصیتهای علاقمند و مورد اطمینان انتخاب گردید و با جلب توجه استاندار فارس - در طریق تقویت و حمایت قانونی از فعالیت های خداپسندانه آنان - اقدامات مهمی صورت گرفت.

چون کارهای صحیحی که از روی علاقه و ایمان صورت گیرد همواره مورد توجه علاقمندان و سبب تشویق آنان می شود خدمات صمیمانه آنها و متولئی نیز موجب شده که مثلاً میزان درآمد نذور از نیمه دوم اسفند ۱۳۴۴ لغایت تیرماه ۱۳۴۵ متجاوز از ۱۲۰۰/۳۰۰ ریال و میزان هدایا در همان مدت قریب بر ۱۵۰/۰۰۰ ریال شود و این امکان حاصل آید که علاوه بر انجام کارهای مهمی از قبیل کاشیکاری گنبد و تعمیرات ضروری آستانه برنامه های وسیعی در زمینه توسعه سخن، درمانگاه، پرورشگاه، کتابخانه، موزه، تأسیس سالن اجتماعات و تعمیرات اساسی طرح و بررسی گردد و با اجرای آنها قدم مهم دیگری در عمران دو بقعه شریف و تأمین تمینات قلبی علاقمندان برداشته شود.

دنباله

وحی

یعنی تقدیر و اندازه گیری فرمود. وحی امر چنانکه در آیه مبارکه هو اوحی الی الحواریین ان آمنوا بی و بر سولی قالوا آمنا و اشهد باننا مسلمون (آیه ۱۱۱ سوره مائده) یعنی به حواریین وحی کردم، که بمن و پیغمبر ایمان بیاورید. گفتند ایمان آوردیم. و گواه باش که ما بامر تو تسلیم هستیم، که در این آیه وحی بمعنی امر است. ۶- وحی کذب برای آن آیه مبارکه و كذلك جعلنا لكل نبي عدوا شياطين الانس والجن يوحى بعصم الی بعض زخا الفل فلغوراء (آیه ۱۱۲ سوره انعام) استشهاد فرموده اند - یعنی و همچنین برای هر پیغمبر دشمنانی از شياطين انس و جن قرار دادیم، که آن دشمنان گفتار خود را مزین بمنظور قریب بیکدیگر وحی میکنند. یعنی بدروغ تبلیغ میکنند. ۷- وحی خبری که برای آن به آیه مبارکه و جعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و كانوا لنا عابدين (آیه ۷۳ سوره انبیاء) مثال زده اند - یعنی و از آنان، پیشوایانی قرار دادیم که بامر ما رهبری کنند و بآنان انجام کار های خوب و برپا داشتن نماز و دادن زکوة را وحی نمودیم و آنان عبادت کنند ما بودند بطوریکه میبایستیم، در تمام اقسام وحی، که در این روایت از امیرالمؤمنین (ع) بیان شده است معنی اصلی آن که در ابتداء گفتیم اعلام خفی محفوظ است. وحی پروردگار را میتوان گفت، بدو صورت انجام میگردد. ۱- بصورت الهام چنانکه حضرت امیر بوحی بن نبور و وحی بمادر موسی مثال زده اند، البته وحی در غیر ذوی العقول بمعنی ایجاد غرائز درونی است که دست قدرت پروردگار در نهاد موجودات قرار داده است. وحی فرستادن بن نبور غسل هم همان تکوین غرائز درونی او است بکاربردن کلمه وحی در اینجاگونه موارد یک نوع استعاره است اگر این نوع را وحی تکوینی نام نهیم نامناسب نیست، وحی بمادر موسی را هم که

حضرت امیرالمؤمنین (ع) وحی الهام شمرده است، عبارت از یک نوع وجدانی است که برای انسان با آن یقینی حاصل میشود، و بطرف مطلوب میرود، و در عین حالی که نمیداند، از کجا آمده است. ۲- وحی نبوت و آن وحی است، که به پیرامیران فرستاده میشده و رابطه خاصی است. که پیغمبران با مبدء آفرینش پیدا میکردند و بوسیله آن رابطه، حقائق را از مبدء بزرگ دریافت میداشته اند امکان حصول این سنخ رابطه برای کسی که خدا او را مورد عنایت خود قرار داده چیزی نیست که ادراک آن برای عقل مشکل باشد. بعضی از دانشمندان علوم جدید که خیال میکنند میتوان تمام حقائق جهان را با معلومات تجربی تفسیر نمود، وحی را یک نوع تجلی شعور باطن یا وجدان نا آگاه پنداشته اند. برای مظاهر وجدان نا آگاه هم مثالهایی زده اند. مانند حرکات غیر ارادی قسمتی از دستگاههای بدن، مانند قلب، و رؤیاهای صادق، و الهامات ناگهانی مکتشفین، که بدون مقدمات قبلی صورت گرفته است. حقیقت این است، که اسرار جهان منحصر بتمکشفات امروز نیست و بسیاری از مسائل هست، که هنوز علم نتوانسته است با آن پاسخ صریح و روشن بدهد. و مسأله وحی را نیز باید در عداد آنها شمرد. توجیه وحی از طریق شعور نا آگاه با اظهارات پیامبران و کتابهای آسمانی سازگار نیست. زیرا که نتیجه آن فرضیه این میشود که درک پیغمبران نسبت بهمائلی که بآنان وحی میشده با درک ما نسبت بمائلی که از طریق شعور نا آگاه سرچشمه میگردد مغایرتی ندارد. جز آنکه آنان در این جهت نیرومندتر بوده اند. در صورتیکه پیغمبران وحی را بصورت یک رابطه مخصوص با پیغمبر هستی و مغایر با روابط فکری و علمی دیگر معرفی کرده اند. آری اگر وحی بمعنی الهام را مانند وحی بمادر موسی بدان توجیه کنیم، شاید اشکالی نداشته باشد. لکن وحی نبوت غیر از آن است.

در این شماره:

صفحه	نویسنده	عنوان
۳	-	پیش گفتار
۵	استاد سید محمد کاظم عصار	تصویر در اسلام
۲۰	استاد سید ابوالحسن شعرائی	حفظ و جمع قرآن
۲۶	سید صدرالدین بلاغی	راز نیاز بشریت بدین
۳۵	دکتر سید حسین نصر	مختصری درباره تحقیقات نوین در تاریخ نجوم اسلامی
۴۱	استاد سید محمد کاظم عصار	علم در زبان قرآن و اخبار (علم الحديث)
۴۸	دکتر محمود نجم آبادی	بختی پیرامون هوازی و تألیف طبی و معرفیه «ملکی»
۵۴	-	مختصری در شرح احوال استاد محمد تقی آملی
۵۶	محمد تقی دانش پژوه	آستانه های مازندران
۶۶	احمد آرام	اطلاعاتی درباره قسمتی از علم نجوم عربی و اسلامی
۸۵	عبدالحسین سمینا	تزیینات آجری در معماری اسلامی ایران
۸۹	ابراهیم وحید دامغانی	ترجمه رسالة الفارقه
۱۰۵	-	اخبار سازمان اوقاف

معارف اسلامی

نشریه سازمان اوقاف

تفانی: خیابان فرانس - تهران

نا بلوی روی جلد از: سید مهدی جواهر قلم